
بسم الله الرحمن الرحيم

الفـوائد الطارقة

فی

الاوراق المتفـرقة

■

مؤلف:

مولوی محمد سرور فیضی جیجه ای رحمه الله

■

مرتب و شارح:

محمد رابع ولد ابوالحسن صاحبزاده

تایپ: **محمد صادق امیری**

الفوائد الطارقة فی الاوراق المتفرقة

- ✦ مؤلف: مرحوم مولوی محمد سرور فیضی جیجه ای رحمه الله
- ✦ مرتب و شارح: محمد رابع ولد مولوی ابوالحسن صاحب زاده
- ✦ ناشر: مولوی ابوالحسن صاحب زاده
- ✦ تایپ: محمد صادق امیری
- ✦ ویرایش: اول

مرکز پخش

ـ فراه، ولسوالی خاکسفید، قریه جیجه، کتابخانهٔ مرحوم مولوی محمد سرور فیضی

موبایل: 0706961289 ـ 0798465869

فهرست مطالب

بيانیهٔ مولوی ابوالحسن

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على رسوله قائد الغرّ المحجلين و على آله و اصحابه و من تبعه الى يوم الدين؛ اما بعد:

انا لا نستطيع ان نشكر الله على انعامه لنا من نشر علومٍ و اوراقٍ لا نظير لها فى هذه الاعصار فى تمام عالم الاسلام من عالم مجاهد مجتهد مرشد فى الشريعة و الطريقة و حافظ للقرآن المجيد معرِضٍ عن الدنيا مع اقبال الدنيا اليه محب للفقراء و المساكين المحسود بين الاقران المرجع بين العلماء و الافاضل و سائر الانام المولوى محمد سرور ﷬ فيضى المتوفى فى سنة 1346 شــ.

شکر الحمد لله که در این زمان نازک و پر مشکل خداوند بنده ابوالحسن را توفیق داد تا با همراهی همکاران، هریک عبدالبصیر ولد حاجی عبدالعلیم ولد حاجی ملا عبدالله کهدانکی فراهی، محمدرابع ولد بنده (ابوالحسن) و محمدصادق ولد حبیب الله نواسهٔ دختری بنده، این مجموعه را مرتب و توضیح و چاپ نمائیم که مصرف چاپ آنرا عبدالبصیر همراه دوستان آن بدوش گرفته و به خاطر خدمات ارزندهٔ ایشان جا دارد تا از ایشان تشکری نمایم، همچنان از محمدرابع از زحمتی که در ترجمه و توضیح آن کشیده خیلی متشکریم و همچنان از محمدصادق که زحمت کشیده این کتابها را تایپ و غلط گیری نموده خیلی متشکر میباشیم خداوند اجرشان بدهد و در آینده توفیق بیشتر بدهد برای چنین کارهای خیریة.

و در ذیل میخواهم چهار نقل از مواضع مختلف آثار مرحوم را ذکر نمایم که برای خواننده گان میتواند مفید واقع شود:

- از این کتاب عالمی مستفید میشود که باضافهٔ داشتن تقوی و انصاف و استقلال فکری از اهل استدلال نیز باشد یعنی بعلوم مروجه دینی مخصوصاً به علم اصول فقه خیلی ماهر باشد و قواعد آن کاملاً برای آن مستحضر باشد و از مواجه شدن با اقوالی نظیر (لم قال صاحب فتح القدير هذا القول و من اين قال هل دليله صحيح ام لا) نه تنها وحشت نکند بلکه منشرح القلب نیز شود و الا فهو من الذين قال فيهم الفاضل القندهارى يخلى و طبعه و لا يشتغل بالبحث معه بناء عليه کسان اخیر الذکر نه تنها منتفع نخواهند شد بلکه متضرر هم میشوند. مرحوم ﷬ می نویسد: فقد نقل المولوى سعد الله القندهارى فى السحاب الاضماک عن الغزالى ان الانصاف ان جعل الحق وقفاً على واحد من النظار بعينه قول قريب الى الكفر و متناقض فى نفسه آهـ ملخصاً و فيه ايضاً المقلد الذى ران التقليد على قبله كما انه قاصر عن النظر فليس باهل لان يناظر او يناظر فالواجب ان يخلى و طبعه و لا يشتغل بالبحث معه؛ انتهى.
- غرض از نقل دوم این است که تکرار بسیار مسائل و دلائل تصنیفات مرحوم ﷬ قصدی بوده و هدف از این نحو بیانات باضافهٔ افادهٔ مطالب و دلائل استحضار آنها است در ذهن خواننده چون این دلائل برای

اکثر در این عصر غیر مأنوس میباشد بناءً علیه باید غرض از تکرار را فهمیده اعتراض نکنند. مرحوم ﷫ می نویسد: و قد اطلنا النظر فی هذا الباب و اوسعناه بملاحظة کتب غیر محصورة و کررنا لک التحقیق لانه کان غیر مأنوس عند اکثر اهل الزمان تأسیا بقوله تعالی ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ [الزمر: 27].

- مقصد از نقل سوم این است که چون تقلید حق شرایط خاص خود را دارد اما در بین بسیاری از علماء زمان این شرائط نادیده گرفته میشود لذا جناب مرحوم بعد از بیان تقلید جامد و تقبیح نمودن آن این مطلب را روشن نمود که غرض تقبیح نمودن تقلیدات و اجتهادات مطلقاً نیست اگر چه عدّهٔ که ماهر بعلوم نباشد چنین فکر خواهند نمود بلکه غرض از این بیانات این است که شرائط تقلیدات و اجتهادات مراعات گردد و الا سبب اشتباهات حتی گمراهی میشود. مولوی محمد سرور ﷫ اینطور می نویسد: ومن لم یکن ذا مهارة فی علوم التفاسیر و الاحادیث و ما توقفا علیه من سائر العلوم و القواعد المذهبیة یظن هذا منا تحقیرا للاجتهادات و التقلیدات خصوصاً اذا کان به رائحة تعصب المذهبی و لیس الامر کذلک بل الغرض ان لها شروطا اذا لم تراع بل یذهب فیها یمین الافراط و شمال التفریط صارت سببا للضللة فهی تضاهی فی هذه الامور الکلام الالهی فی انه ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا﴾ [البقرة: 26] و لوعددنا ما فی فتاوی اصحابنا من فروعات خالفت المذهب بل بعضها الشریعة الغراء ایضاً لعجزنا عن احصاء ها حتی قالوا ان الفتاوی کالصحاری فیها الافاعی و الغرض ازالة استبعاد المصنف من وقوع الخطاء و التغیر فی بعض الاحکام مع استیناس الناس علیه حتی صار المعروف منکرا و المنکر معروفا و نحن نبین الخ.

- تحقیق معنی جمعه میباشد بطور خلاصه که تمام تناقضات ظاهری دلائل آن باین تحقیق مرفوع میگردد و هم در این تحقیق بیان فوائد دنیوی و اخروی این فریضهٔ بزرگ یادآوری شده هم بطور مفهوم ضرر منع آن بر مسلمین که در حقیقت خواستهٔ دشمنان جهان اسلام است گوشزد غمخواران دین مبین اسلام شده است. مرحوم ﷫ می نویسد: و تحقیق المقام ان الله تعالی انما بعث رسوله ﷺ بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و جعل بعض هذا الاظهار بالسیف و بعضه بالحجة و بعضه بالعبادات التی هی الشعارات الاسلامیة من الصلوات الخمسة و غیرها و الجماعات المخصوصة ثم انزل علینا آیة هدینا و امرنا علی شعار اتم و اکمل من تلک الشعارات حیث امرنا بالسعی الیه و ترک الشواغل و اخبرنا علی لسان رسوله ﷺ بطبع القلوب و استحواذ الشیطان و نفی جمیع اعمال البر من الصلوات و الزکوة و الصوم و الحج بترکه و شدد فی امره و عظمه فکان فیه مظنة الحرج لبعض الاشخاص و فی بعض المواضع و ما جعل فی الدین من حرج فبین لنا علی لسان رسوله ﷺ الاشخاص الذین رخص لهم الترک فمنهم الخائف من الیهود و النصری و المنافقین لکون هذا الشعار اغیظ لهم من اکثر الشعارات الاسلامیة فکان فیه مظنة الاذی من طرفهم لا لمعنی خلل فی اکدیة هذا الشعار فجمعة الخائف جائزة کجمعة المریض و امثاله و کذلک خفف علی اهل البوادی لمعنی حرج الاجتماع و قد ورد به حدیث بطرق شتی یقوی

بعضها بعضا «ان اهل البادية من الخمسة الذين لا جمعة عليهم» (اى لا انهم ان اقاموها لم يجزعنهم) كما فى الحجة الله البالغة لولى الله الدهلوى و كما فى بعض القرى بل الامصار لخصوص الواقعة كحديث «ليس على ما دون الخمسين جمعة» مع حديث «الجمعة واجبة على كل قرية» و حديث «الجمعة واجبة على كل قرية و ان لم يكن فيها الا اربعة» الحاصل ان لا تحجير فيها لانه خلاف اكديتها بل فيه فى بعض المواضع و من بعض الاشخاص تشتيت فى اغراض الشارع و خلاف الاحاديث الواردة فى الباب الخ.

ابوالحسن صاحب زاده ابن المرحوم.

مقدمه شارح

الحمد لله الذی یجدد دیننا فی رؤوس المئات و الصلوة و السلام علی من اخبر الله تعالی بلسانه بتفریق الامة فی الآراء و المختلفات و علی آله و صحبه الذین کانوا یردون الاحکام فی اختلاف بینهم الی النصوص من الاحادیث و الآیات اما بعد:

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ فَقَالَ: " يَا أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى رَبِّكُمْ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا، وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ الزَّاكِيَةِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا، وَصِلُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ بِكَثْرَةِ ذِكْرِكُمْ إِيَّاهُ، وَالصَّدَقَةِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، تُجْبَرُوا، وَتُنْصَرُوا، وَتُرْزَقُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ افْتَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فِي يَوْمِي هَذَا، فِي شَهْرِي هَذَا، فَمَنْ تَرَكَهَا فِي حَيَاتِي، أَوْ بَعْدَ مَوْتِي، وَلَهُ إِمَامٌ عَادِلٌ، أَوْ جَائِرٌ، اسْتِخْفَافًا بِهَا، وجُحُودًا لها، فَلَا جَمَعَ اللهُ شَمْلَهُ، وَلَا بَارَكَ اللهُ فِي أَمْرِهِ، أَلَا وَلَا صَلَاةَ لَهُ، أَلَا وَلَا زَكَاةَ لَهُ، أَلَا وَلَا صِيَامَ لَهُ، أَلَا وَلَا حَجَّ لَهُ، إِلَّا أَنْ يَتُوبَ، فَإِنْ تَابَ، تَابَ اللهُ عَلَيْهِ، أَلَا وَلَا يَؤُمَّ أَعْرَابِيٌّ مُهَاجِرًا، أَلَا وَلَا تَؤُمَّ امْرَأَةٌ رَجُلًا، أَلَا وَلَا يَؤُمَّ فَاجِرٌ مُؤْمِنًا، إِلَّا أَنْ يَخَافَ سَيْفَهُ وَسَوْطَهُ "الحديث

خداوند متعال بر ما؛ امت محمد ﷺ منت نهاد و دین مان را به پایۀ اکمال رساند، نعمت خود را بر ما اتمام نمود و دین اسلام را مورد پسند خود قرار داد ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: 3]، فرائض و هدایات را برای ما معین ساخت تا با ادای آنها در راه شکر نعمات او تعالی قدمی بر داریم و از زمرۀ مهتدین به حساب آییم ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [آل عمران: 103] و از میان این هدایات و فرائض تعدادی را از جملۀ شعائر قرار داد تا با تعظیم آنها، به درجۀ تقوی نایل آییم ﴿ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: 22] و از میان شعائر، شعار هفته گی جمعه را از همه بهتر دانست ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون به گونۀ که آنرا معادل با ذکر خود قرار داد ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] و ذکر خود را از همه چیز سوای آن، بزرگتر دانست ﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ [العنکبوت: 45] و همچنان ادای جمعه را معیار قبول شدن دیگر طاعات قرار داد «الا ولا صلوة له، الا و لا حج له الا ولا صدقة له الا ولا زکوة له الا و لا صیام له الا و لا بر له» الحدیث

اما با وجود اکمال دین و تعیین حدود و شرائع، باز هم این دین مقدس در درازنای تاریخ دستخوش تغییرات مبتدعین شده است به همین اساس و همچنان به دلیل انس و عادت قرون، آب زلال احکام و شعائر آن از مجرای اصلی منحرف و در عوض، زهر افراط و تفریط و چرکآب بدعات وارد آن گردید پس بر اساس اقتضای اتمام نعمت و بر اساس وعدۀ الهی مبنی بر محفوظ نگه داشتن این دین، خداوند متعال از سر لطف بی کران خود، در هر قرن مجددی می فرستد تا این دین را احیا نموده و آب زلال احکام را به مجاری اش باز گرداند «ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها» سنن ابی داوود

شکی نیست که نماز جمعه یکی از آن شعائری میباشد که بوسیلۀ آنها خداوند این دین برحق را بر تمام ادیان دیگر غالب می گرداند ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: 33] البته که این شعار بزرگ اسلام، سبب برانگیختن خشم یهود، نصاری و مشرکین میگردد زیرا دیدن اجتماع هفته گی و برادرانه مسلمانان آنها را به حسد وامیدارد و همچنان به این دلیل که خود یهود و نصاری به علت اختلاف در این روز مبارک از فیوضات و خیرات آن محروم گردیدند، و این فیض بزرگ الهی نصیب امت محمدی ﷺ گردید رسول الله ﷺ می فرماید «كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْجُمُعَةَ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَنَا فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ لَهُ، فَلِلْيَهُودِ الْغَدُ، وَلِلنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ» مسند الطیالسی.

اما متأسفانه خواسته یا ناخواسته ما هم راه آنها را در پیش گرفته و در این فریضۀ بزرگ به اختلاف به پا خواستیم «لَيَحْمِلَنَّ شِرَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى سُنَنِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ, حَذْوَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ حَتَّى إِنْ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ أَتَى أُمَّهُ عَلَانِيَةً, لَكَانَ فِي أُمَّتِي مَنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ» مسند ابی داوود الطیالسی و متأسفانه امروزه در مذهب ما احناف، منع از نماز جمعه به کثرت شایع شده است به گونه ای که در بسیاری از مواضع بزرگ و همچنان در اجتماع های عظیم مسلمانان، عدم اقامۀ جمعه به چشم میخورد و به مذهب احناف نسبت داده میشود و آنچه از همه بیشتر به این تأسف می افزاید همانا وقوع عدۀ از علمای عظیم الشأن، به این ورطه میباشد که با زعم اینکه منع از جمعه اصل اقوال امام میباشد، تعداد زیادی از مسلمانان را از این خیر بزرگ محروم نمودند البته چون هنوز بر اشتباه دلائل خود مطلع نگردیدند و دلائل اقامۀ جمعه به سمع شان نرسیده بناء معذور بوده و اجتهاد شان برایشان یک اجر به دنبال دارد، و در صورتیکه بر اشتباه بودن دلائل شان واقف گردند، و صرف به خاطر تقلید محض، از اقامۀ جمعه منع نمایند در آن صورت بزرگترین مصیبت را هم به خود و هم به پیکر اسلام وارد نموده اند.

اما هستند علماء محقق در مذهب، که با کاوش و پویایی که در باب دلائل جمعه نمودند، اصل اقوال ائمه را، از تخریجات تفکیک نمودند،علمائی امثال شیخ عبدالحق دهلوی، شاه ولی الله دهلوی و مولانا عبدالحی لکنوی. و از جملۀ علماء متأخر که دلائل منع جمعه را رد نمود و نسبت آنرا به مذهب، افتراء دانست مولوی محمد سرور فراهی نورزهی میباشد که در نیمۀ اول سدۀ چهاردهم هجری شمسی بعد از تحقیق در باب جمعه، آثار گرانبهای در این باب از خود بر جای گذاشت.

بعد از اینکه مولوی محمد سرور فتوای وجوب جمعه در قریه ها را صادر میکند تمام علماء آن مناطق به مخالفت به پا خواسته و خواستند تا با ارائه دلائل خود جناب شیخ را از این فتوا منع کنند، بدین منظور عدۀ از علماء برای سماع دلائل شان به حضور ایشان شتافتند تا از نزدیک و رو در رو دلائل را رد و بدل نمایند و عدۀ هم به فرستادن رسائل و کتاب ها به نزد جناب شیخ بسنده نمودند که بعداً جناب شیخ در فرصت مناسب در پاسخ به

کتاب و رسائل شان چند کتاب به رشتهٔ تحریر در آوردند.[1] البته مولوی محمد سرور فقط به همین جواب ها بسنده ننمودند بلکه چندین کتاب دیگر نیز در باب جمعه و در باب عشر و خراج تحریر داشتند[2] که محتوای تمام کتاب ها تا حدودی شبیه هم هستند اما در هر کتاب نکات و ظرایفی به چشم میخورد که در کتاب های دیگر دیده نمیشود. و با وجود مشغله های زیاد و مصروفیت ها، هرگاه مدتی را با خود خلوت مینمود و تنها میبود و به دلیل نبود همنشین همدل، تکه کاغذ و یا ورق را میگرفتند و بر روی آن مطالبی را در باب نماز جمعه و دیگر ابواب می نوشتند گویا تنها همنشین و همدم آن، همین اوراق بود، و بر این عمل تا آخر عمر مداومت نمود تا اینکه در هنگام وفات ایشان تعداد این تکه کاغذها زیاد گردیده بود و بعد از جمع آوری آثار شان توسط فرزند شان مولوی ابوالحسن تمام این کاغذها و اوراق تحت نام اوراق متفرقه در کتاب مجموعة الآثار چاپ گردید. ولی چون در ابتداء هدف فقط حفظ آثار جناب مرحوم، بود بناء تمام سعی و کوشش بر روی جمع آوری و طبع کتابها، صورت گرفت و جهت تنظیم و توضیح کتابها هیچ گونه سعیی به عمل نیآمد بناء در کتاب مجموعهٔ آثار هیچ مقدمه ای جهت توضیح کتاب ها و رساله ها به چشم نمیخورد و همین موضوع فهم کتب و رساله های آن مرحوم را کمی پیچیده و مشکل میسازد چون اکثر مطالعه کننده گان با روش و شیوهٔ نگارش و همچنان ساختار کتابها نا آشنا میباشند بناء این کتاب و مجموعهٔ ارزشمند نیازمند یک ویرایش اساسی میباشد تا ساختار کتاب را توضیح و مواضع مغلق و پیچیده را ساده و آسان سازد و به خصوص اوراق متفرقه که اکثر مطالعه کننده گان در هنگام مطالعهٔ آن گیج و سر در گم میگردند چون هیچ تناسبی در بین صفحات و مطالب آن، مشاهده نمی کنند. به این علت که آنها از اصل موضوع اوراق متفرقه آگاهی ندارند مگر آنعده که با زیرکی و فراست از اسم کتاب به اصل موضوع پی ببرند.

به همین اساس در کتاب پیشرو، سعی شده است که کتاب اوراق متفرقه که کتاب شمارهٔ نهم از مجموعة الآثار میباشد، ترتیب و مواضع پیچیدهٔ آن توضیح گردد و در عنوان بعدی به بیان چگونه گی ترتیب و توضیح کتاب خواهیم پرداخت ولی قبل از آن شایان ذکر است که آنچه همت اکثر علماء و طلاب علم را برای مطالعهٔ آثار جناب مرحوم، سست می کند، گوش دادن به شایعاتی است که عدهٔ از علماء مغرض جهت جلوگیری از نشر

---

[1]: که این کتابها تحت نام های التمهید فی جواب الفاضل الگرشکی کتاب یازدهم از مجموعة الآثار، کتاب التحقیقات الثلثة فی جواب مولوی عبدالرؤوف انار دره گی کتاب دوازدهم، کتاب المناهج الثلثة ایضاً فی جواب مولوی انار دره گی کتاب سیزدهم و کتاب فی جواب المولوی محمد اعظم البرنابادی الهروی کتاب چهاردهم، در مجموعة الآثار مولوی محمد سرور رحمه الله به چاپ رسیده اند. البته متن دلائل مولوی گرشکی تحت یک عنوان جداگانه به نام متن فاضل گرشکی در مجموعة الآثار به چاپ رسیده است که کتاب دهم از مجموعه کتب مجموعة الآثار را تشکیل میدهد.

[2]: کتابها به ترتیب قرار ذیل میباشند: الدلائل القاطعة فی تجدید فضائل الجمعة، التأسیسات الاربعة فی تجدید دلائل الجمعة، التأسیسات الثلاثة، الفصول الثلاثة، الاصول العدیدة، الفائدة الضروریة، رسالة فی بیان وجوب الجمعة، التحقیق فی الجمعة، حامدا مصلیا فی بیان العشر، بیان ماء الخراجی، بیان احیاء اراضی الموات، فذلکة الرسالة فی بیان العشر و بیان عشر هرات و فراه که همهٔ آنها در کتاب مجموعة الآثار به چاپ رسیده اند.

آثار آن جناب، به این سو و آن سو پخش نمودند شایعاتی از قبیل اینکه جناب شیخ محمد سرور بر اساس مذهب شافعی، فتوای اقامهٔ جمعه را صادر نموده است در جواب می گوییم: صحیح است که در کتب مرحوم در مواضع بیشمار ذکر گردیده که اگر کسی بر اساس مذهب شافعی، نماز جمعه را اقامه نماید برای وی مانعی وجود ندارد چون تمام مذاهب اهل سنت مذاهب حق میباشند و هیچ یک بر دیگری اولویت ندارد اما به این معنا نیست که فتوای جناب مرحوم بر اساس مذهب شافعی بوده بلکه جناب مرحوم ابتداء بر اساس مذهب احناف اثبات می کنند که منع از جمعه در اصل مذهب وجود ندارد و با استناد به قواعد و تأسیسات متفق علیه در مذهب دلائل منع را نتیجهٔ برداشت اشتباه متأخرین مذهب از اقوال متقدمین میدانند و اقامهٔ جمعه را اصل اقوال ائمه و مطابق به افعال و اقوال پیغمبر اکرم ﷺ و صحابه ﷺ بیان میدارند و بعدا برای تأکید اقامهٔ جمعه قایل میشوند که اگر بالفرض عدم اقامهٔ آن در قریه ها اصل مذهب احناف باشد و روایت مستقیم و صریح از ائمه باشد و هیچ اختلافی در مذهب مبنی بر منع جمعه وجود نداشته باشد با این وجود اگر در قریه ای بر اساس مذهب شافعی نماز جمعه اقامه شود باز هم برای شان مانعی وجود ندارد چون عمل به تمام مذاهب اربعه اهل سنت سبب نجات در آخرت می گردد و به خصوص در قضیهٔ نماز جمعه که قبول شدن تمام اعمال خیر به آن وابسته است پس باید حداکثر احتیاط صورت گیرد. و همچنان باید خاطر نشان ساخت که در کتاب اوراق متفرقه برای اقامهٔ جمعه هیچ ذکری از مذهب غیر نگردیده است بلکه تماما از قواعد و تأسیسات مذهب استفاده شده است، در واقع جناب شیخ علاقهٔ وافری به کتاب التوضیح فی شرح التنقیح تألیف صدر الشریعة داشتند و از قواعد و تأسیسات موجود در آن کتاب استفاده وسیعی در باب نماز جمعه نموده است بنآء تألیفات جناب شیخ میتواند دستیار خوبی برای فهم و تطبیق قواعد مذهب و استنباط احکام، برای علماء باشد. به همین دلیل آنعده از علماء که با علم اصول فقه آشنایی ندارند، مطالعهٔ کتاب برایشان توصیه نمی گردد، در واقع مغز و اساس کتاب را فقط آنعده از علماء درک میکنند که مهارت بالای در علم اصول فقه دارند و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین محمد رابع ولد ابوالحسن صاحبزاده 1402/4/31 هـ. ش

نحوهٔ ترتیب و توضیح کتاب

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آله و صحبه اجمعین اما بعد:

در بخش مقدمه گفته شد که کتاب اوراق متفرقه (کتاب شمارهٔ نهم از مجموعة الآثار) در حقیقت یک کتاب منظور شده نیست بلکه مجموعی از مسائل و مطالبی میباشد که مصنف ﷫ آنها را در برهه های زمانی مختلف در وقت خلوت و تنهایی بر روی تکه کاغذی می نوشتند و هیچ وقت اینطور نبوده که مصنف ﷫ بر روی یک ورق مسألهٔ ورق قبلی را ادامه دهد بلکه محتوای هر ورق بدون در نظرداشت اوراق دیگر نوشته شده است و هنگامیکه کتب مرحوم بعد از وفات شان جمع آوری گردید، به دلیل زیاد بودن این ورق های پراکنده، تمام شان در یک بخش جداگانه تحت نام اوراق متفرقه چاپ گردید. اما میتوان ادعا نمود که اوراق متفرقه خلاصه و چکیدهٔ از تمام کتب مرحوم میباشد به گونه ای که هر کس بر محتوای همین اوراق تسلط یابد میتوان گفت که بر دیگر کتب مرحوم نیز تسلط دارد به همین دلیل قصد داریم که اوراق متفرقه را ترتیب بندی نموده و توضیحات لازم را به آن علاوه کنیم تا فهم آن برای مطالعه کننده گان آسان گردد، و برای تحقق این مأمول، کتاب را از چند وجه ویرایش نمودیم اول آنرا بر اساس موضوع و محتوا به سه باب تقسیم نمودیم و هر باب را به چهار فصل و در هر فصل چندین ورق مرتبط به ترجمة الفصل را گنجانیدیم به همین دلیل ترتیب اوراق در این کتاب با ترتیب آن در مجموعة الآثار خیلی متفاوت است و بعدا برای هر باب و هر فصل مقدمه ای تعریف نمودیم و در آن موضوع هر باب و هر فصل، و همچنان ارتباط آنرا با باب و فصل قبل بیان نمودیم تا خواننده در یک مسیر مشخص کتاب را مطالعه کند و در اخیر هم مواضع مغلق و پیچیده را تا حد امکان با حاشیه ها توضیح دادیم.

رساله ها (اوراق) معظم شان در بارهٔ نماز جمعه میباشد و تعداد خیلی کمی از آنها در دیگر مسائل مانند عشر، خراج، اشاره سبابه در نماز، طلاق و غیره نگاشته شده اند به همین دلیل در تقسیم بندی رساله ها به باب ها، دو باب اول را به نماز جمعه و باب سوم را هم به مسائل غیر از نماز جمعه اختصاص دادیم و بعدا رساله های مرتبط به موضوع جمعه را به دو بخش تقسیم نمودیم بخش اول رساله های اند که مصنف ﷫ از قواعد و تأسیسات اصول فقه برای اثبات ادعای خویش استفاده نمودند که این رساله ها را در باب اول تحت نام القواعد و التأسیسات الاصولیة فی تشریع الجمعة ذکر نمودیم و بخش دوم هم رسائلی اند که مصنف ﷫ در آن به بیان اصل مذهب می پردازند و عبارات متون و ظاهر الروایة را طوری تفسیر می نمایند تا با قواعد و تأسیسات یاد شده در باب اول مطابقت داشته باشند که ما این رساله ها را در باب دوم تحت نام بیان عبارات المذهبیة فی باب الجمعة گنجانیدیم. و در قسمت توضیح کتاب، از حاشیه استفاده نمودیم؛ حاشیه ها به نوبهٔ خود به دو نوع تقسیم میشوند اول حاشیه های که خود مصنف ﷫ بر روی اوراق وضع نمودند که ما با نوشتن کلمه مصنف در آخر هر حاشیه، آنرا تفکیک نمودیم، و راجع به حاشیه مصنف یک نکته قابل ذکر است که اکثر

حاشیه ها ادامه دهنده مطلب متن میباشد نه اینکه به توضیح متن بپردازد و نوع دوم حاشیه ها، حاشیه شارح میباشد که مواضع مغلق متن کتاب را با استفاده از کتب مرجع و یا دیگر تصنیفات مصنف ﷬، توضیح میدهد، این نوع حاشیه اکثرا به زبان عربی و گاها به زبان فارسی نوشته شده است به این دلیل که اول تصمیم بر این بود تا توضیح کتاب به زبان فارسی باشد بعدا به دلیل اینکه اصطلاحات به زبان عربی و مخاطبین این کتاب هم، علماء میباشد بناء استفاده از زبان عربی را مناسب تر دانستیم. همچنان باید علاوه نمود که برای توضیح بیشتر و درک بهتر موضوع، برای هر رساله عنوان مناسب با موضوع متن انتخاب نمودیم بناء تمام عناوین داده شده از جانب شارح میباشد نه مصنف به جز یک رساله تحت عنوان (تخمینات واقعة فی منع الجمعة) که از جانب مصنف عنوان داده شده است. و در ختم کتاب هم چهار تأسیسی که مصنف ﷬ بر آنها تأکید زیاد داشتند و از خلال آنها وجوب جمعه به وضاحت فهمیده می شود را ذکر نمودیم و گر چه اکثر مطالعه کننده گان با دلائل مانعین جمعه و عشر آشنا هستند اما باز هم دلائل مانعین را در اخیر کتاب تحت عنوان استدلالات المانعین التی ردها المصنف جهت یادآوری ذکر نمودیم و کتاب را هم به اسم الفوائد الطارقة فی الاوراق المتفرقة مسمی نمودیم تا فوائد حاصله از این اوراق متفرق همچون ستارهٔ درخشان در ذهن علماء بتابد و نور حاصله از آن، ظلمت و تاریکی موجود در باب جمعه را بشکافد.

و در اخیر هم راجع به نحوهٔ تصنیف مصنف ﷬ باید علاوه نمود که مصنف ﷬ در تمام تصنیفات شان، بعضی از موضوعات و دلائل را زیاد تکرار نمودند که خودشان در کتاب التحقیقات الثلثة فی جواب مولوی عبدالرؤوف انادرهگی علت این تکرار را نامأنوس بودن موضوعات و دلائل به نزد مخاطبین، بیان میدارند و می فرمایند: "انما کررنا دلائل الرد لانها کانت غیر مأنوسة عند اکثر ناظری الفتاوی" ولی باید این نکته را یاد آور شد که اکثرا تکرار به گونهٔ وقوع پیوسته که مصنف ﷬ یک دلیل را با درنظرداشت جوانب مختلف،به چند طریق و روش مختلف بیان نموده اند و از دیدگاه های مختلف آنرا مورد بررسی قرار دادند تا مخاطب عمق موضوع را به خوبی درک کند و بتواند بر تمام دلائل منع جمعه که در نزدش مألوف و مأنوس است، غلبه کند. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آله و صحبه اجمعین. محمد رابع ولد ابوالحسن صاحبزاده 1402/5/18 هـ ش

الباب الاول

القواعد و التأسيسات الاصولية فى تشريع الجمعة

مقدمة الباب:

همانگونه که از نام این باب پیداست در این باب رساله های ذکر می گردد که در آن برای اثبات تشریع جمعه در قریه ها از قواعد و تأسیسات اصول فقه استفاده شده است و در این مقدمه ما دو موضوع را مورد بحث قرار میدهیم؛ اول طرز استفاده مصنف از تأسیسات و دوم نحوۀ تقسیم این باب به چهار فصل.

قواعدی که مصنف ﷫ در اکثر تألیفات شان به کار میبرند، را میتوان به دو دسته تقسیم نمود؛ دسته اول سلسله قواعدی اند که در بین اصولیون معهود و شناخته شده اند و برایشان اصطلاحات و احکام خاص در کتب اصول فقه وضع شده است مانند تخصیص، عبارت نص، دلالت نص، وجوب اداء، نفس الوجوب، مفهوم وصف، مفهوم شرط و غیره و مصنف ﷫ تمام این قواعد را از دید مذهب احناف مورد استفاده قرار میدهند اما دسته دوم قواعدی اند که تمام علماء اصول فقه بر صحت آنها اتفاق نظر دارند اما اصطلاحات و احکام جداگانه ای برای شان وضع نشده است، و از خلال احکام فقهی مذاهب برداشت میشوند و از آنجائیکه دلالت این دسته از قواعد، بر اثبات وجوب جمعه، به مراتب بیش از دیگر قواعد میباشد، مصنف ﷫ بیشتر آنها را مورد تمرکز خود قرار دادند و مبتکرانه، برایشان اصطلاحات خاص وضع نمودند و احکام هر کدام را به تفصیل بیان نمودند و در تمام تألیفات خویش از آنها استفاده به عمل آوردند در حقیقیت میتوان گفت: بسیاری از احکام فقهی متفق علیه، را در زیر تأسیسات و قواعد داخل ساختند و قضیۀ جمعه را بر آنها قیاس نمودند.

مصنف ﷫ بعد از بیان هر تأسیس و قاعده، به تقعیب آن چند مثال متفق علیه را نیز یادآور میشوند تا با استفاده از آنها، چگونه گی تناقض فتوای منع جمعه را با تأسیس مذکور با بیان هر چه واضحتر واضح سازند و در واقع علاوه بر اینکه مصنف ﷫ از تأسیس مذکور، وجوب جمعه را اثبات میکنند، بسیاری از مسائل ظاهر الرواية و متون را نیز در زیر تأسیس جا میدهند و برایشان تعلیل های مناسب ذکر می کنند و با این کارشان در راستای فقه احناف خدمات بزرگی انجام دادند.

اما در مورد نحوۀ تقسیم باب به چهار فصل میگوئیم: همانگونه که در قسمت فوق ذکر گردید مصنف ﷫ علاوه بر تأسیسات شایع در کتب اصول فقه، از تأسیساتی که خودشان مبتکرانه برای شان اصطلاحات و احکام خاص وضع نمودند، نیز استفاده به عمل آوردند بناء در فصل اول رساله هایی را گنجانیدیم که این دسته از تأسیسات را به ما معرفی می کند و وجوب جمعه را از طریق آنها اثبات می کند و از آنجائیکه بر تأسیسات یاد شده در فصل اول و همچنان بر دلالت شان بر وجوب جمعه ممکن است چند سوال وارد گردد بناء در فصل دوم و سوم رساله های را گنجانیدیم که به سوالات وارده بر قواعد فصل اول پاسخ مدلل ارائه میدارند و در فصل چهارم هم رساله های را جا دادیم که از مجموعۀ قواعد یاد شده در فصلهای قبلی و دیگر قواعد، استفاده نموده و وجوب جمعه در قریه ها را اثبات میکنند. و لله الحمد و الیه المتاب.

الفصل الاول: بـیان النصوص الموجبة و الاداء

مقدمة الفصل:

یکی از مواردیکه مصنف ﷺ در تمام تألیفات شان از آن استفاده به عمل آورده اند و با دانستن آن، فهم وجوب جمعه در قریه ها به شکل روشن و بدون پرده در عقل نمایان می گردد، تقسیم نصوص شریعت به دوگونۀ نصوص وجوب و نصوص اداء میباشد. در واقع این مورد، نه تنها مسائل نماز جمعه بلکه میتواند استدلال قوی برای بسیاری از فتواهای کتب فقه باشد بناء در این فصل قصد داریم رساله های را جا دهیم که نصوص موجبه و نصوص اداء و احکام مربوط به آنها را واضح و اهداف ذیل را محقق میسازد:

- معرفی نصوص موجبه و نصوص اداء
- بیان اینکه سمت و جهت هر یک از نصوص موجبه و نصوص اداء متفاوت میباشد.
- بیان اینکه هیچ گونه تقابل و تضادی بین نصوص موجبه و نصوص اداء وجود ندارد.
- بیان اینکه نصوص اداء در تشریع و عدم تشریع احکام تأثیری ندارند.
- تخصیص نصوص موجبه توسط نصوص اداء غیر ممکن و خلاف غرض شارع میباشد.
- بیان چگونه گی دلالت قواعد فوق بر وجوب نماز جمعه در قریه ها

البته هدف اصلی در این فصل، فهم این موضوع میباشد که نصوص تشریع و نصوص اداء، با هم ملازمتی ندارند و هیچ یک از دیگری متأثر نمیشود. و لله الحمد و الیه المتاب.

تقسيم النصوص باعتبار اضافتها إلى العبادات

اعلم ان النصوص باعتبار اضافتها الى العبادات على قسمين نصوص وردت لتشريع اصل العبادات و الامر بها على حسب الطاقة نحو ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ [الانعام: 72]و ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] (و نحو «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فعليه الجمعة»)[1] و نصوص وردت مؤكدة لها (اى لنصوص الاولى) و مقررة لامرها[2] ببيان كمية ادائها و كيفيته نحو ﴿فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ [البقرة: 144]و ﴿ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾[الحج: 77][3] مثلا12

---

[1] : فقوله تعالى و اقيموا الصلوة ورد لتشريع مطلق الصلوة (اى ليس مقيدا بالوقت كصلوة الظهر مثلا) فيكون تقديره ان الله يأمر عباده ان يعبدوه بفعل الصلوة و الصلوة هى حركات مخصوصة بالبدن و قوله تعالى فاسعوا إلى ذكر الله ورد لتشريع الجمعة و كذلک حديث من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فعليه الجمعة فيكون تقديرهما أن الله يأمر عباده ان يؤدوا شكر هذا الوقت بفعلهم صلوة الجمعة و الجمعة هى اداء الصلوة مع الاجتماع على مذهب الجمهور و ايضـ نحو قوله تعالى و اقم الصلوة لدلوک الشمس لتشريع الظهر مقيدا بالوقت فيقدر انه اذا زالت الشمس فإن الله يأمر عباده ان اد الصلوة و نحو قوله تعالى يايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون لتشريع الصيام و نحو قوله تعالى و آتوا الزكوة لتشريع الزكوة و ايضـ نحو قوله تعالى ولله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا لتشريع فريضة الحج فكل هذه النصوص وردت لتشريع اصل العبادات و ليس فيها بيان كمية ادائها و لا كيفيته فسمى المصنف ﷬ هذه النصوص بالنصوص التشريع و النصوص الموجبه و سمى قسيمها بنصوص الشروط و نصوص الاداء.

[2]: مؤكدة لها و مقررة لامرها آه: قوله مؤكدة حال من ضمير وردت و قوله مقررة عطف على مؤكدة و اما تأكيد نصوص الاداء للنصوص التشريع فلا يخفى لان قوله سبحانه اركعوا و اسجدوا يقدر فيها ان الصلوة التى شرعت عليكم بقولى و اقيموا الصلوة تؤدى بهذا النحو (اى لا بد فيها من الركوع و السجود) فلا يخلو عن تأكيد لها و اما تقرير امرها اى توضيح امر العبادات فقد فسره المصنف ﷬ بقوله ببيان كمية ادائها آه.

[3]: و ايضـ نحو قوله تعالى فاقرؤوا ما تيسر من القرآن و نحو قوله تعالى و قوموا لله قانتين و قوله ﷺ انما الاعمال بالنيات فهذه النصوص لم ترد لتشريع اصل الصلوة بل لتقرير امرها ببيان ان الصلوة على هذا النحو فيكون تقديرها ان من اراد ان يصلى فعليه ان يستقبل القبلة و يركع و يسجد و يقرأ و يقوم و ينوى فسميت بنصوص الشروط و الاداء فلا يلزم من هذه النصوص ان الصلوة مشرعة علينا لولم تكن النصوص الموجبة نحو اقيموا الصلوة و قوله تعالى ثم افيضوا من حيث افاض الناس و ايضـ قوله تعالى فليطوفوا بالبيت العتيق انما وردت لبيان كيفية الحج بانه لابد للحاج بالوقوف فى العرفات و الطواف بالبيت العتيق و لايلزم منها تشريع الحج لولم يكن نص ولله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا فجهة كل من الموجب و الاداء متفاوتة و اذا علمت هذا فاعلم ان الموجب للجمعة هو قوله تعالى ياأيها الذين آمنوا اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله و ذروا البيع و حديث على ﵁ انما وردت لبيان كيفية ادائها بانه لابد لمن اراد الجمعة ان يؤديها فى المصر و لا يلزم من الحديث ان الجمعة مشرعة علينا لولم يكن نص الجمعة بل كل ما فى الحديث ان اتيان المصر لازم لاداء الجمعة (و هذا لوفرضنا ان الحديث يدل على اشتراط المصر) فلايدل الحديث على تشريعها على احد كما لا يدل على عدم تشريعها على احد و لا صلة له بالتشريع فيكون تقدير نص الموجب ان ادوا الجمعة ايها المؤمنون و يكون تقدير الحديث ان اداء الجمعة لابد له من اتيان المصر فافهم.

فی بیان عدم تأثیر نصوص الاداء فی الموجب

(فائده) من النصوص ما ثبت به تشریع اصل العبادة و الامر بها علی حسب الطاقة و منها ما هو مؤکد و مقرر له ببیان شروطها و ارکانها فلا یتصور نسخ الاول[1] و تخصیصه[2] و تقییده بالثانی [3]و ما یتفرع منه 12

[1]: لا یتصور نسخ الاول آه: ای لا یتصور نسخ النصوص الموجبة بنصوص الاداء فإذا زالت الشمس مثلا قدرنا ان الله تعالی یطلب اداء الظهر بقوله اقم الصلوة کما قال ائمة الاصول و لو اعتبرنا أن قوله تعالی ارکعوا مثلا انما سیق لتشریع اصل العبادة و اعتبرناه عبادة مستقلة فی مقابلة الصلوة لنسخنا نص التشریع و اقم الصلوة بنص الاداء ای ارکعوا و یصیر التقدیر حینئذ انه اذا زالت الشمس یقول الله تعالی امرتکم باداء الصلوة بقولی و اقم الصلوة و الآن لا تصلوا و لکن ارکعوا و هذا المعنی باطل بالاتفاق بل المعنی الحقیقی لنص الاداء هو بیان کیفیة اداء الصلوة فیکون تقدیر قوله تعالی ارکعوا انه لابد لاداء الصلوة من اتیان الرکوع فإذا زالت الشمس طلب الله تعالی اداء الظهر بقوله و اقم الصلوة ثم اقامة الصلوة تطلب الرکوع و السجود و الله تعالی اعلم بالصواب.

[2]: تخصیصه آه: ای تخصیص النصوص الموجبة بالاداء بمعنی انه لا یلزم من نفی الرکوع مثلا نفی وجوب الصلوة و لو قلنا به لخصصنا قوله تعالی وأقیموا الصلوة بنص ارکعوا و جعلنا الوجوب مختصا علی الراکع مثلا فیصیر المعنی انه اذا زالت الشمس طلب الله تعالی بقوله اقم الصلوة اداء الظهر و لکن بدلیل قوله تعالی ارکعوا یتعلق هذا الطلب بالراکع فقط و یکون المعنی ان من لا یکون راکعا فلیس علی ذمته وجوب الصلوة و هذا المعنی باطل بالاتفاق و لیس هو الغرض من نصوص الاداء بل انما سیق لبیان کیفیة اداء الصلوة فلا تُخصَّص نصوص التشریع بها فلو قلنا بتخصیص قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله علی اهل الامصار متمسکا بحدیث علی ﷺ و متمسکا باشتراط المصر لخالفنا غرض الشارع فی ایراد نصوص الارکان والله تعالی اعلم بالصواب.

[3]: ای لا یقید قوله تعالی اقم الصلوة بقوله تعالی ارکعوا و یمکن ان نقول فی تفسیره انه لا یقید وجوب الصلوة بوجوب الرکوع فیصیر المعنی انه اذا زالت الشمس طلب الله تعالی اداء الظهر و لکن بشرط ان یکون قادرا علی الرکوع فلو قیدنا الموجب بالاداء لصار المعنی ان من کان عاجزا عن الرکوع لا تجب علیه الصلوة لعدم وجوب الرکوع علیه و هذا خلاف مراد الشارع من ایراد نصوص الارکان لبیان النص الموجب لا للتعارض معها و یمکن ان نقدر کلمة القید قبل الثانی فی قول المصنف ولا تقییده بالثانی ای و لا تقییده بقید الثانی فانه لا شک ان نص ارکعوا مقید بالقدرة علی الرکوع فلا یقید نص الموجب و اقم الصلوة بالقدرة علی الرکوع ایضـ و المعنی واحد و لکنا قدرنا فی الاول الحکم فصار تقدیر قول المصنف و لا تقییده بالثانی ای و لا تقیید حکم النص الموجب بحکم نص الاداء و فی الثانی القید و الله أعلم بالصواب.

فى بـيان عدم الملازمة بين الوجوب و الاداء

اعلم انه لا ملازمة بين الاداء و الوجوب نفيا و اثباتا[1] فلا يتصور ان يكون قيد احدهما قيداً للآخر[2] و لا نفى احدهما تخصيصا للاخر12

---

[1]: به این معنا که نفی و اثبات هر یک از نصوص موجبه و نصوص اداء به هم دیگر مرتبط نمیباشد بلکه مطالبۀ هر کدام از نصوص اداء و موجبه وابسته به ظروف و شرایط متعلق به خود همان نص بوده و صحنۀ ورود هر کدام از نصوص به میدان تقاضا، متفاوت و مستقل از هم صورت می گیرد به طور مثال هر گاه ما نص موجب و اقم الصلوة لدلوک الشمس و نص ارکعوا واسجدوا را مد نظر بگیریم ملاحظه می شود که مطالبۀ نص موجب وابسته به دو عامل میباشد اول زوال خورشید دوم قدرت مکلف بر اصل نماز پس هر گاه خورشید زوال نمود و مکلف بر اصل نماز قادر بود و تا قبل از خروج وقت، نص موجب وارد صحنه شده و از وی تقاضای ادای نماز ظهر را می نماید و در این مطالبه، نص ارکعوا واسجدوا هیچ دخالت و تأثیری نداشته و ساکت میباشد یعنی این طور نیست که وجوب نماز را به رکوع کننده و سجده کننده گان و یا افراد قادر بر رکوع و سجده مختص نماید و گفته شود که نماز بر کسی واجب است که در حالت رکوع و یا سجده باشد و یا هم توانایی رکوع و سجده را داشته باشد اما تقاضای نصوص اداء منجمله نص ارکعوا و اسجدوا و صحنۀ ورودشان به میدان تقاضا بعد از تقاضای نصوص موجب صورت می گیرد و در واقع تقاضای نصوص موجب سبب تقاضای نصوص اداء می گردد بناء در مثال فوق هنگامیکه خورشید زوال کند در وقت ظهر نص اقم الصلوة تقاضای ادای نماز ظهر را می کند و بعد اینکه نص موجب تقاضا نمود و تقاضای آن ثابت و اداء لازم گردید خود همین اداء که مقتضای نص موجب میباشد، سبب مطالبت نصوص اداء می گردد و هر یک از نصوص اداء تقاضای مربوط به خود را از مکلف می نماید و این تقاضا در صورتی رخ میدهد که مکلف بر ادای تکلیف آن نص قادر باشد و در تقاضای هر یک از نصوص اداء، نص موجب و اقم الصلوة هیچ دخالتی ندارد یعنی این طور نیست که رکوع را مختص به نماز واجب قرار دهد زیرا نتیجه چنین میشود که هر گاه مکلف نماز غیر از نماز واجب را در این وقت اداء نماید نص وارکعوا از او تقاضای رکوع نمی نماید و بطلان این قول کاملا آشکار است.

[2]: لا كلام فى ان نص وقوموا لله قانتين مقيد بالقدرة على القيام فلا يُقيَّد قوله تعالى وأقيموا الصلوة بما قيد به نص القيام من القدرة إذ يلزم منه (اى من القول بتقييده به) ان وجوب الصلوة مختص على القادرين بالقيام واللازم باطل فكذلک الملزوم

فى بـيان ان الموجب عام شامل للقادر على الاداء و العاجز عنه

اعلم ان فى النصوص ما ثبت به اصل الصلوة (نحو ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ [الانعام: 72] عام شامل للقادر على الشروط و الاركان و العاجز عنها) و الامر بها على حسب الطاقة و فيها ما هو مؤكد و مقرر له ببيان شروطها و اركانها فلا يتصور نسخ قوله تعالى ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ [الانعام: 72] و لا تخصيصه و لا تقييده بقوله تعالى ﴿فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ [البقرة: 144][1] و بقوله تعالى ﴿ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾[الحج: 77] و لا بما يتفرع منهما[2] من الجواز و عدم الجواز.

[1]: قوله فولوا آه فلا يتصور تخصيص قوله تعالى اقيموا الصلوة على حالة توجة القبلة و القدرة عليه فكذلک المصر فى نص الجمعة اقول لا حاجة لنا الى اثبات مصرية موضع و لا الى بيان تفسيره و ذلک لان فذلكة قولنا ان الموضع الذى تقام فيه الجمعة ان صدق عليه فى الواقع انه مصر فجوازها لكون الشرط انه قد روعى و الا ففاقد المصر العاجز عن اتيانه غير داخل تحت نصه لما اخبر الله تعالى فى النصوص المتواترة المتظاهرة و اجماع الامة على ان امر العاجز غير موجود شرعا فلا يتصور للمانع ان يستدل فى مدعاه انه من قبيل فوت المشروط بفوت شرطه لان الواقع هنا هو انعدام الشرط لا فوته. مصنف رحمه الله

[2]: و لا بما يتفرع منهما من الجواز و عدم الجواز آه لا شک بانه يتفرع من قوله تعالى اركعوا ان الصلوة لا تجوز بلا ركوع ولكن لا يفهم من عدم جوازها بدونه عدم وجوبها لانه لا تأثير لعدم الجواز فى نص التشريع (اى اقم الصلوة) لانه انما سيق لبيان ان الصلوة مطلوبة من المكلف سواء قدر على الشروط و الاركان او عجز عنها و لا دخل لنصوص الاداء فى مطالبته و انما يأتى دورها بعد مطالبة الموجب و ثبوت الاداء فبعد ثبوت الاداء ان كان المكلف قادرا على مقتضى نصوص الشروط فالنص مطالب و الا فساكت فلا يقال ان العاجز عن الركوع مثلا لا يأتى بالركوع فى صلوته و الصلوة لا تجوز بلا ركوع فالصلوة لا تجب على العاجز عن الركوع لان مطالبة الموجب انما تثبت قبل ان يقال أهو قادر على الركوع ام عاجز بل يقال عندها أهو قادر على الصلوة نفسها ام لا فإن كان قادرا على الصلوة نفسها طلب الموجب فاذا طلب الموجب و تم مطالبته و ثبت الوجوب يأتى دور نصوص الشروط فيقال أهو قادر على الركوع ام عاجز فان كان قادرا اتى به و الا اداها بدونه لان الوجوب باق فيكون الامر ان الصلوة مطلوبة من المكلف سواء كان قادرا على الركوع او عاجزا عنه فان كان قادرا فعليه مراعاته فى صلوته و ان كان عاجزا اداها بدونه و كذلک امر الجمعة فان قوله تعالى يايها الذين آمنوا اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله يطالب من جميع المؤمنين اداء الجمعة اذ الخطاب عام سواء كانوا قادرين على الشروط و الاركان او عاجزين عنها فبعد زوال الشمس من يوم الجمعة و قبل خروج وقت الظهر عندنا (اى خلافا لمالک رحمه الله) يطالب نص الموجب اى فاسعوا إلى ذكر الله اداء الجمعة و نصوص الاداء ساكتة اى لا يقال أهو قادر على المصر ام عاجز عنه حين مطالبة الموجب و بعد ثبوت الوجوب تأتى نصوص الاداَء مطالبة فالنص و قوموا لله قانتين يطالب منه القيام لادائها و حديث على رضي الله عنه يطالب منه الاتيان الى المصر لادائها و لكن لا تأثير لهما فى وجوب الجمعة و عدمه لان الوجوب قد ثبت و تم مطالبة الموجب فلا تأثير لما يأتى بعد (اى نصوص الاداء) فى شئ قد تم امره من قبل (اى مطالبة الموجب) فلا يقال ان من كان جالسا ليس داخلا تحت خطاب النص الموجب متمسكا بقوله تعالى وقوموا لله و ايضـ لا يقال ان من كان فى القرية ليس داخلا تحت خطابه متمسكا بحديث على رضي الله عنه و حديث على رضي الله عنه (على فرض دلالته على اشتراط المصر) يتفرع منه ان الجمعة لا تجوز فى القرى و لكن لايدل عدم جوازها فيها على عدم وجوبها على القروى كما لايدل عدم جوازها جالسا على عدم وجوبها على الجالس بل على القروى ان يأتى المصر و يودى الجمعة فيها اذا كان قادرا عليه و اما اذا كان عاجزا عنه فعليه ادائها بدونه لبقاء النص التشريع على حاله فمن قال بتخصيص وجوب الجمعة على اهل الامصار متمسكا باشتراط المصر فهو جاهل بامور التشريع فافهم.

الفصل الثانی: فی بیان امر العاجز عن الشروط و الارکان

مقدمة الفصل:

در کتب اصول ذکر شده است (بفوت الشرط یفوت المشروط اذا کان الشرط شرطا للاداء) اگر بخواهیم این عبارت را با یک مثال توضیح دهیم می گوییم: هر گاه شخصی نماز را عریان اداء نماید نماز وی صحت ندارد زیرا ستر عورت شرط ادای نماز میباشد و با فوت شرط، مشروط (نماز) فوت می گردد پس وی نماز را ادا نکرده است و هر گاه بخواهیم مثالی را مرتبط با موضوع بحث مان ذکر کنیم می گوئیم: هر گاه شخصی نماز جمعه را در قریه اداء نماید نماز وی صحت ندارد زیرا مصر شرط ادای نماز جمعه میباشد (به فرض اشتراط مصر) و چون شخص مذکور شرط را فوت نموده بناء مشروط یعنی نماز جمعه نیز فوت می گردد.و در فصل نص موجب و نص اداء ذکر گردید که نصوص اداء در نصوص موجب تأثیر ندارد و هر گاه مکلف از مراعات شروط و ارکان عاجز بود، الزاما اصل عبادت را بدون مراعات شروط و ارکان، به جاآورد بناء هر گاه شخص عریان توانایی ستر عورت را نداشت، باید نماز را عریان اداء نماید و هرگاه قروی توان رفتن به مصر را نداشت، باید نماز جمعه را در قریه اداء نماید. اما آیا این حکم با اصل فوق در تضاد قرار ندارد؟ زیرا گرچه شخص عریان و قروی از ادای شرط عاجز است اما به هر حال فوت شرط رخ داده است و با فوت شرط، مشروط نیز فوت می گردد پس آیا این سخن اصولیون اشتباه است؟

و همچنان، ممکن است اعتراضی وارد گردد که: اگر مکلف از حضور در اجتماع عاجز بود، اتفاقا نماز جمعه ساقط و نماز ظهر لازم می گردد، پس قاعدۀ مصنف ﷺ مبنی بر عدم تأثیر شروط و ارکان در اصل عبادت، کلی نبوده و مردود میباشد.

بناءً در این فصل قصد داریم تا آن رساله هایی از مصنف را ذکر کنیم که پیرامون همین موضوع بحث می کند، رساله هاییکه واضح میسازند که چگونه امکان دارد یک شخص بدون مراعات شروط و ارکان، عبادتی را به جا آورد و در عین حال فوت شرط هم رخ ندهد و همچنان اینکه چرا با فوات اجتماع اصل جمعه ساقط می گردد. بناء اهداف این فصل قرار ذیل است:

- به جا آوردن شروط و ارکان برای انجام عبادات الزامی است.
- عدم قدرت بر شروط و ارکان، منجر به سقوط اصل عبادت نمی گردد.
- شخص عاجز از شروط و ارکان، الزاماً عبادت را بدون شروط و ارکان به جا می آورد.
- رعایت نشدن شروط و ارکان توسط عاجز، منجر به فوت مشروط نمی گردد.

- بر اساس قواعد فوق علماء اجماع نمودند که در باب نماز جمعه منع وجود ندارد.
- اصل ذکر شده در مادۀ سوم هیچ گونه تضادی با قاعدۀ اصولی (بفوت الشرط یفوت المشروط) ندارد.
- اجتماع علاوه بر شرط اداء، محل تشریع و رکن اصلی نماز جمعه نیز میباشد، بناء با فوت آن اصل جمعه فوت می گردد.

در واقع هدف اصلی و عمده این فصل اثبات این موضوع میباشد که چگونه حکم به عدم فوت مشروط در صورت رعایت نشدن شروط توسط عاجز، با قاعدۀ اصولی فوق در تقابل و تضاد قرار ندارد و اینکه چرا با عدم قدرت بر شروط و ارکان اصل نماز ساقط نمی گردد. و لله الحمد و الیه المتاب.

العاجز غير مأمور

اعلم ان العاجز عن الشروط و الاركان غير مأمور بمراعاتها على مااخبر الله تعالى فى النصوص المتواترة المتظاهرة[1] و اتفق عليه الامة فالقول بعدم جواز الصلوات مع تعذر الركوع و السجود تمسكا بقوله تعالى ﴿ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾[الحج: 77] خطاء فاحش مستلزم لتكذيب الله تعالى و اهمال للنصوص[2] الموجبة المطالبة لاصل الصلوات بلا دليل و كذلک القول بعدم جوازها مع تعذر التوجه الى لقبلة تمسكا بقوله تعالى ﴿فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ [البقرة: 144] وقس على هذا سائر النصوص الاركان و الشروط و كذلک القول بعدم جوازها مع تعذر الفاتحة تمسكا بحديث «لا صلوة الا بفاتحة الكتاب» و كذلک سائر الاحاديث نحو «لا صلوة لمن صلى خلف الصف و فى الصف فرجة» و نحو «لا صلوة لمن لا يقيم صلبه بعد الركوع» و كذلک حديث التسمية فى الوضوء و نحوه آه.

---

[1]: خداوند متعال میفرماید لا يكلف الله نفسا إلا وسعها كه معنا و مفهوم عدم دخول عاجز در زير تكليف نصوص را ميرساند پس شخصيكه از انجام ركوع عاجز و ناتوان باشد در زير تكليف نص اركعوا داخل نيست و نص مذكور از وى هيچ گونه تقاضاى نداشته و هيچ گونه تكليفى مطالبه نمى كند. به اين مفهوم كه نص اركعوا در حق وى منعدم بوده و وجود ندارد و قايل شدن به خلاف اين گفته، (يعنى قايل شدن به دخول عاجز از ركوع در زير تكليف نص اركعوا) تكليف ما لا يطاق را به دنبال دارد و تكليف ما لا يطاق، منتج به تكذيب خداوند در اين گفتۀ شان لا يكلف الله نفسا الا وسعها مى گردد. و همينگونه در حق شخص عاجز از قيام، قرائت، اتيان مصر به ترتيب نص وقوموا لله قانتين، حديث لا صلوة الا بفاتحة الكتاب و حديث على ﷺ منعدم ميباشد. و هرگاه نص منعدم باشد حكم آن نيز منعدم مى گردد پس در حق عاجز از ركوع، شرط ركوع وجود ندارد پس هنگاميكه نماز را بدون ركوع ادا نمايد هيچ شرطى فوت نمى گردد پس مشروط نيز فوت نمى گردد و الله اعلم بالصواب.

[2]: مستلزم لتكذيب الله تعالى و اهمال للنصوص الموجبة آه: اما استلزامه لتكذيب الله فظاهر لان هذا القول (اى القول بعدم جواز الصلوة مع تعذر الركوع تمسكا بقوله تعالى اركعوا) مبنى على أن العاجز عن الركوع داخل تحت نص اركعوا و مأمور بمراعاته و هذا ما يستلزم لتكذيب الله فى قوله تعالى لا يكلف الله نفسا إلا وسعها حيث يدل على أن العاجز غير مأمور و اما قوله اهمال للنصوص الموجبة بلا دليل فمعناه ان النص الموجب يطالب الاداء و بعد ثبوت الاداء يطالب نص اركعوا اتيان الركوع و العاجز لايقدر عليه و ان اداها بدونه لم تصح صلوته فيبقى النص الموجب مهملا فى حقه بعد ان طالب الاداء و الله اعلم بالصواب.

فى بيان شرط المأمورية

اعلم ان شرط المأمورية[1] هو الوسع والقدرة (دون العجز) باخبار الله تعالى فى النصوص المتواترة المتظاهرة فلذا اجمعت الامة على ان امر العاجز غير موجود شرعا و انما الاختلاف فى وجوده عقلا فالقادر على المادة الاصلية[2] للصلوات و هى مجرد الحركة فى سائر الصلوات و الحركة مع الاجتماع[3] فى الجمعة فهو داخل تحت الامر الموجب المطالب لاصل الصلوة

---

[1]: شرط المأمورية آه: در این جمله مولوی محمد سرور ﷺ یک قاعدۀ عمومی تشریع را بیان میدارند: برای اینکه یک مکلف در زیر دستور و امر خداوند ﷻ داخل شود شرط است که آن مکلف توانایی انجام تکلیف را داشته باشد و از انجام آن عاجز نباشد زیرا در نصوص متواتر، خداوند ﷻ به ما خبر میدهد که انجام تکلیف بر عهدۀ عاجز نمیباشد آنجائیکه می فرماید ((لا یکلف الله نفسا الا وسعها)) و به همین اساس علماء اجماع نمودند که در شریعت امر برای عاجز وجود ندارد اما در مورد اینکه آیا عقلا عاجز میتواند تحت تکلیف قرار گیرد یا خیر اختلاف وجود دارد. بناءً هر نص، در صورتیکه مکلف بر مقتضای آن قادر باشد مطالب، و در صورتیکه مکلف از انجام مقتضای آن عاجز باشد، ساکت میباشد پس هرگاه ما نص و اقم الصلوة لدلوک الشمس و نص ارکعوا را در نظر بگیریم ملاحظه میشود که بعد از زوال خورشید نص اقم الصلوة تقاضای خود را می نماید اما مشروط بر اینکه مکلف بر مقتضای آن قادر باشد و مقتضای آن نیز انجام عبادت خداوند توسط اعضای بدن میباشد پس هرگاه مکلف صرف بر تحریک سر قادر باشد نص از وی تقاضای ادای نماز را می نماید و بعدا بر اساس نص ارکعوا ادای نماز، تقاضای انجام رکوع را می نماید آنهم در صورتیکه مکلف بر انجام رکوع قادر باشد ولی اگر از انجام رکوع عاجز بود، انجام آن از عهدۀ آن ساقط است اما از انجائیکه نص موجب تقاضای ادای نماز را نموده و مطالبت آن باقی است پس الزاما نماز را بدون رکوع به جای آورد و همچنان حال سائر شروط و ارکان نیز اینگونه است؛ در صورت قدرت بر آنها، ادای آنها الزامی میباشد و در صورت عجز شرطیت و رکنیت شان ساقط می گردد در حالیکه مطالبت نص موجب بر جای خود باقی است مادامی که بر اصل نماز قادر باشند و الله اعلم بالصواب

[2]: فالقادر على المادة الاصلية آه: تفريع على قوله امر العاجز غير موجود شرعا و بيانه ان قوله تعالى و اقيموا الصلوة موجب لاصل الصلوة و شرط دخول المكلف تحت النص هو الوسع و القدرة على اتيان التكليف و القدرة على اتيان الصلوة هى مجرد الحركة و اما قوله تعالى اركعوا واسجدوا فقد ورد لبيان كيفية اداء الصلوة فعلى المكلف ان يأتى بالركوع و السجود فى صلوته اذا كان قادرا عليهما و اما ان كان عاجزا عن الركوع و السجود و قادرا على اصل الصلوة فعليه اقامة الصلوة بدونهما لدخوله تحت نص و اقيموا الصلوة دون نص اركعوا واسجدوا لوجود الشرط اى الوسع و القدرة فى الاول دون الثانى فكل نص من النصوص مطالب للتكليف مادام وجود الشرط و هو الوسع و القدرة و ساكت (عطف على مطالب) عند العجز و كذلك امر الجمعة إن فرضنا ان حديث على ﷺ يدل على اشتراط المصر فإن قوله تعالى يايها الذين آمنوا اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله و ذروا البيع يطالب الجمعة مادام المكلف قادرا على الحركة و حضور الاجتماع و حديث على ﷺ يطالب إتيان المصر لإقامة الجمعة فالقادر على إتيان المصر يجب عليه اقامة الجمعة فى المصر لدخوله تحت نصى الموجب و حديث على ﷺ كليهما و اما العاجز عن المصر و القادر على حضور الاجتماع (و هو ثلثة بدون الامام على الراجح من المذهب) فعليه اقامة الجمعة بدون اتيان المصر لدخوله تحت نص الموجب دون حديث على ﷺ و الامر هين فتأمل.

[3]: الحركة مع الاجتماع آه: مصنف ﷺ در باب نماز جمعه علاوه بر حرکت مطلق، توانایی حضور در اجتماع را نیز شرط مأموریت قرار میدهد زیرا هدف از جایگزینی نماز ظهر توسط نماز جمعه، بریائی آن به هیئت اجتماعی میباشد که این هیئت اجتماعی از خود مادۀ جمعه در این قول خداوند من یوم الجمعة گرفته میشود که دلالت بر علیت مأخذ اشتقاق دارد بناء جمهور علماء بر این نظر اند که اجتماع محل تشریع نماز جمعه بوده و بدون

لوجود الشرط (ای القدرة و الوسع) سواء قدر علی الشروط و الارکان او لم یقدر و کذلک سائر الارکان و الشروط[1] فالقادر علیها مأمور بها و العاجز عنها غیر مأمور بها علی القطع و البتات باخبار الله تعالی و اجماع الامة فلا رکن فی حقه و لا شرط لعدم الامر فلذا تری انه لا کلام فی صحة[2] جمعة العاجز عن جمیع الارکان و الشروط کالقیام و القراءة و الرکوع

آن نماز جمعه منعقد نمی گردد اما عدهٔ از علماء انعقاد نماز جمعه را به صورت انفرادی جایز می دانند البته به شرط اینکه شعار اجتماعی جمعه از نزدش فوت شده باشد. اما در تعیین اجتماع اختلاف مذاهب وجود دارد که راجح در مذهب اجتماع عبارت از سه نفر بدون امام میباشد.

قوله الحرکة مع الاجتماع آه: گفته شد که هر نص در صورت قدرت بر مقتضای آن مطالب، و در صورت عجز ساکت میباشد پس در روز جمعه و بعد از زوال خورشید بر اساس نص موجب فاسعوا خداوند متعال از تمام مؤمنان طلب ادای نماز جمعه را می نماید ولی در صورتی آنها در زیر تقاضای نص موجب جمعه داخل می شوند که بر مقتضای آن قادر باشند و مصنف ﷺ بیان میدارند که مقتضای نص فاسعوا انجام عبادت بدنی (نماز) همراه با اجتماع میباشد به این معنا که مصنف ﷺ اجتماع را رکن اصلی و محل تشریع نماز جمعه میدانند پس هر گاه مکلف بر حرکت بدن و حضور در اجتماع قادر باشد نص فاسعوا تقاضای ادای جمعه را مینماید و هر گاه از حضور در اجتماع عاجز باشد نص فاسعوا ساکت است در واقع این استدلال مصنف ﷺ پاسخی هست در مقابل کسانی که اشتراط مصر را بر اشتراط جماعت قیاس می کنند و می گویند: همانطور که با فوت جماعت، نماز جمعه ساقط می گردد پس با فوت مصر نیز ساقط می گردد.

[1]: سائر الارکان و الشروط آه: ای فی غیر الصلوات و الجمعة

[2]: انه لا کلام فی صحة آه: در اینجا مصنف ﷺ قصد دارد تا برای صحت قول خویش از متون مذهب استشهاد کند و آنها را پیش درآمدی قرار دهد برای قضیهٔ مصر و بیان دارد که چگونه فتواهای علمای مذهب در قضیهٔ مصر دچار لغزش شده اند و اصل مذهب را رعایت ننمودند بناء می فرماید فلذا تری انه لا کلام الخ و توضیح آن قرار ذیل است:

در صورتیکه شخص عاجز از قیام، قرائت، رکوع و سجده نماز جمعه را ادا نماید در صحت نماز وی هیچ اختلافی وجود ندارد و تمام اهل مذهب متفق هستند که نماز جمعهٔ چنین شخصی صحت دارد و به عوض نماز ظهر می ایستد. در اینجا ما به بیان این فتوا می پردازیم و مشخص می کنیم که این فتوای متون مذهب بر چه تأسیسات و قواعدی بنا یافته و این قواعد را بر اساس سوالاتی که ممکن است بر این فتوا وارد گردد توضیح می دهیم و در اخیر هم بیان میداریم که چگونه اهل مذهب در فهم قضیهٔ مصر و برداشت شان از متون دچار اشتباه شده اند. در ابتدا سوال وارد می گردد که چرا بدون قیام، قرائت و غیره نماز صحت دارد؟ مگر اینها از جملهٔ ارکان نیستند؟ مگر بجا آوردن ارکان الزامی نیست؟ در جواب می گوئیم چرا! به جا آوردن قیام و قرائت که از جملهٔ ارکان میباشد الزامی است زیرا خداوند متعال می فرماید و قوموا لله قانتین و در جایی دیگر می فرماید فاقرؤوا ما تیسر من القرآن اما شرط مأموریت قدرت است و عاجز از قیام و قرائت و دیگر ارکان در زیر تکلیف نصوص یاد شده داخل نیستند بناء می گوییم که در حق عاجز، ارکان فوق وجود ندارد پس اگر نماز جمعه را بدون آنها ادا نماید صحت دارد. خوب باز هم سوال پیش می آید که پذیرفتیم که عاجز در زیر تکلیف داخل نیست اما در صورت ناتوانی بر رعایت ارکان چرا می گوئید نماز را بدون ارکان بجا آورد؟ چرا نمی گوئید که نماز را اقامه نکنند زیرا هدف از نماز رعایت ارکان مخصوصه است و عاجز هم در زیر تکلیف نصوص ارکان داخل نیست در جواب می گوئیم هر یک از نصوص ارکان و نصوص موجبه تقاضای خود را دارد و درست است که عاجز از ارکان در زیر نصوص ارکان داخل نیست اما نص موجب از او تقاضای ادای نماز می کند تا زمانیکه بر اصل عبادت قادر باشد بناء عاجز از قیام، قرائت و دیگر ارکان در زیر تکلیف نصوص و قوموا لله قانتین، فاقرؤوا ما تیسر من القرآن و دیگر نصوص ارکان داخل نیست اما در زیر نص و اقیموا الصلوة که نص موجب میباشد داخل است پس اگر ما بگوئیم که شخص عاجز از ارکان، نماز را ادا نکند، در واقع نص و اقیموا الصلوة را بدون هیچ دلیلی ترک نموده و آن را مهمل گذاشتیم بناء می گوییم که نماز را بدون ارکان ادا نماید. باز هم سوال پیش می آید که در این وقت (زوال خورشید در روز جمعه) نص موجب (و اقم الصلوة لدلوک الشمس) از مکلف تقاضای ادای نماز ظهر را دارد پس چرا اگر نماز جمعه را به جای آورد به عوض ظهر می ایستد؟ در جواب می گوئیم نصوصی که به ترتیب

و السجود و توجه القبلة و السلطان و الخطیب المأذون و اذن العام و الخطبة و غیرها و هذا کحال سائر الصلوات فکذلک لو قلنا بشرطیة المصر اذ اللمیة فی الکل شئ واحد و هو ان العاجز غیر داخل تحت الامر کما اخبر الله تعالی و اتفقت علیه الامة فالقول بعدم جواز الصلوة جمعة کانت او غیرها مع العجز عن الرکوع و السجود تمسکا بقوله تعالی ﴿ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا﴾[الحج: 77] خطاء فاحش یستلزم تکذیب الله تعالی فیما اخبر و الخروج عن

نازل شده اند و تقاضای نسخ و یا تخصیص همدیگر را دارند اولویت با نصوص مؤخر میباشد و این نصوص مؤخر اند که مزاحم نصوص مقدم می گردند و کاملا مسلم است که نص موجب جمعه یعنی یا أیها الذین آمنوا إذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا إلی ذکر الله بعد از نص موجب ظهر نازل شده است و نماز جمعه را به عوض نماز ظهر (در این وقت) بر ما تشریع می گرداند و آنرا بهتر از نماز ظهر معرفی می کند از آنجائیکه بعد از تشریع خداوند متعال می فرماید ذلکم خیر لکم پس در این وقت (زوال خورشید در روز جمعه) اولویت با نص جمعه است و نص جمعه از مکلفین تقاضای تکلیف می کند نه نص ظهر. خوب باز هم سوال پیش می آید که اگر در این وقت نص جمعه مطالب باشد پس باید اقامهٔ جمعه واجب باشد و اقامهٔ ظهر صحت نداشته باشد نه اینکه مریض مختار باشد که هر کدام از نمازها را خواست ادا نماید زیرا اگر نص جمعه مطالب است پس اقامهٔ ظهر صحت ندارد و اگر نص ظهر، مطالب است اقامهٔ جمعه صحت ندارد در جواب می گوئیم: تا حد مزاحمت نصوص مؤخر، نصوص مقدم معدوم به حساب می آیند بناء جائیکه نص جمعه تقاضای وجوب نماید اقامهٔ نماز ظهر حرام است و جائیکه اقامهٔ جمعه رخصت باشد، اقامهٔ ظهر نیز رخصت میگردد و هنگامیکه مزاحمت جمعه برداشته شود اقامهٔ ظهر الزامی می گردد (یعنی هنگام خروج وقت) و کاملا مشخص است که نص موجب جمعه تمام اهل ایمان را مخاطب قرار میدهد و تشریع جمعه را به هیچ مکانی مقید نمی گرداند پس تمام مؤمنان در سراسر جهان شامل این تشریع می گردند ولی چون عدهٔ، حضور در اجتماع برای شان مشقت و حرج را به بار می آورد از جملهٔ اهل رخصت قرار گرفتند و وجوب جمعه از ذمهٔ شان برداشته شده است اما هیچ گاه از زیر تشریع جمعه بیرون نگردیدند پیغمبر اکرم ﷺ می فرمایند خمسة لا جمعة علیهم پس مریض که از جملهٔ اهل رخصت میباشد اگر نماز جمعه را ادا نماید به عزیمت عمل نموده و اگر نماز ظهر را ادا نماید به رخصت عمل نموده است. پس متوجه شدی که این فتوای متون (یعنی صحت جمعهٔ عاجز از قیام، قرائت، رکوع، سجده، سلطان، خطیب و غیره) بر سه تأسیس ذیل بنا یافته است اول عاجز از نص در زیر خطاب نص داخل نیست دوم سمت و جهت هر یک از نصوص ارکان و نصوص موجبه متفاوت است. سوم نصوصیکه به ترتیب نازل می شوند و متقاضی نسخ ویا تخصیص همدیگر میباشند، نص دومی تا حد مزاحمت نص اولی را معدوم میسازد اما تعجب اینجاست که عدهٔ از اهل مذهب فتوای عدم جواز جمعه در قریه ها را به مذهب نسبت میدهند ولی متوجه نمیشوند که چگونه پای شان از مذهب بلغزیده اند زیرا اگر مصر شرط برپائی نماز جمعه باشد و حدیث علی رضی الله عنه نیز همین تقاضا را داشته باشد باز هم منافی اقامهٔ جمعه توسط قروی که از آمدن به مصر عاجز میباشد، نیست زیرا اگر بگوئید که شخص مذکور باید به مصر برود در مخالفت با تأسیس اول قرار می گیرید یعنی قایل می شوید به اینکه شخص عاجز در زیر تکلیف داخل است و اگر بگوئید که چون به مصر رفته نمیتواند نماز جمعه را اقامه نکند پس با مخالفت با تأسیس دوم قرار می گیرید یعنی با عدم قدرت بر نصوص شروط (حدیث علی رضی الله عنه) نص موجب (آیت جمعه) را ساقط نمودید و مانند این است که بگوئید چون رکوع کرده نمیتواند پس نماز را اقامه ننماید و اگر بگوئید که نص جمعه مطالب نیست بلکه مطالب، نص ظهر است در مخالفت با تأسیس سوم قرار می گیرید یعنی از نصوص ظهر بر علیه نص جمعه استدلال می کنید -و مانند اینست که کسی با استدلال بر تقدم استقبال به بیت المقدس در هنگام ادای نماز روی به طرف آن بگرداند- در حالیکه نص جمعه عام است و همه را در زیر تشریع خود در بر می گیرد و هیچ مؤمنی از زیر تشریع جمعه بیرون نیست (چه در مصر باشد چه در قریه چه در بیابان) و نهایت چیزی که در باب جمعه موجود بوده میتواند این است که در بعضی جاها و بر بعضی از افراد که برایشان اقامهٔ جمعه مشقت و حرج را به بار میآورد عدم اقامهٔ آن رخصت است اما عدم جواز تحت هیچ دلیل و قاعدهٔ قرار نمی گیرد بلکه سبب اهمال نصوص جمعه می گردد. و الله اعلم بالصواب.

اجماع الامة اذ (علة لقوله یستلزم تکذیب الله) لا یتصور ذلک إلا بالقول بان العاجز مأمور[1] و کذلک القول بعدم جواز الوضوء عند العجز عن التسمیة تمسکا بحدیث «لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه» و کذلک حدیث «لا صلوة لمن صلی خلف الصف وحده و فی الصف فرجة» و کذلک حدیث «لا صلوة لمن لا یقیم صلبه بعد الرکوع» و حدیث «لا صلوة الا بفاتحة الکتاب» فالکل احکامها مقصور فی حالة مقدوریتها کما عرفت قطعا فکذلک حدیث علی رضی الله عنه لو قلنا بثبوت اشتراط المصر به[2] مقصور علی واجد المصر القادر علی اتیانه دون الفاقد ایاه العاجز عن اتیانه ففی الوقایة و المختصر و التنویر الابصار و الدر المختار و الرد المحتار ان فاقد الصحة و فاقد الاقامة بمصر تنوب جمعته عن فرض الوقت مادام مکلفا ای عاقلا بالغا آه ملخصا ففاقد الصحة هو المریض لا کلام فی صحة جمعته و ان عجز عن جمیع شروط الاداء و ارکانه و شمل[3] العجز الامام و من معه و فاقد الاقامة بمصر هو القروی و المسافر قاله القهستانی فی شرح المختصر فلا مناقضة بین اشتراط المصر و بین صحة الجمعة عند العجز عنه[4] فای شئ اشد تهاونا فی حق الجمعة من مکابرة نصها[5] القاطع و سائر

---

[1]: بالقول بأن العاجز مأمور آه: حاصل این سخن مولوی محمد سرور رحمه الله این گونه است:
در صورتیکه شخص عاجز از رکوع، نماز را بدون رکوع ادا نماید، سپس مفتی با تمسک به آیهٔ ((ارکعوا و اسجدوا)) حکم به عدم صحت چنین نمازی را بدهد مفتی باید بداند که این فتوای وی مستلزم تکذیب خداوند جل جلاله و مخالفت با اجماع امت میباشد. زیرا چنین حکمی منتج میشود به اینکه عاجز در زیر تکلیف داخل است و باید رکوع را انجام میداد و چون رکن رکوع را انجام نداده پس نماز وی صحت ندارد. به همین علت مولوی محمد سرور رحمه الله می فرماید که قول به عدم جواز نماز عاجز از شروط و ارکان، با تمسک به نصوص شروط ارکان، متصور نیست؛ مگر اینکه قایل شویم که عاجز در زیر تکلیف داخل است که این خود تکذیب خداوند جل جلاله و خروج از اجماع را به دنبال دارد. و بعد از ذکر این عبارت، مولوی محمد سرور رحمه الله چند مثال از نماز های پنجگانه را یاد نموده و در اخیر هم می فرمایند که اگر حدیث علی رضی الله عنه بر اشتراط مصر دلالت کند، شرط بودن مصر فقط بر عهدهٔ قادر میباشد اما شخص عاجز از آمدن به مصر در زیر اشتراط مصر داخل نمیشود مگر اینکه قایل شویم به اینکه عاجز در زیر تکلیف داخل میباشد و الله اعلم.

[2]: قوله به متعلق بثبوت و جملة لو قلنا معترضة بین المبتدا الذی هو حدیث علی و خبره الذی هو مقصور

[3]: و شمل العجز الامام آه: قوله و شمل عطف علی عجز فی قوله و إن عجز آه و ما ذلک إلا لدخوله تحت نص فاسعوا إلی ذکر الله و لوکان غیر ذلک لما نابت جمعته عن فرض الوقت اذ فیه ابطال النصوص الظهریة بلا دلیل فافهم.

[4]: کما انه لا مناقضة بین اشتراط الرکوع و بین صحة الجمعة عند العجز عنه

[5]: مکابرة نصها آه: ای ترکه بلا دلیل بعد مطالبته اما ترک النص لعدم مطالبته فلیس مکابرة کالقول بعدم جواز الجمعة عند خروج الوقت او عند فقد الجماعة فانها محل تشریع الجمعة و رکنها الاصلی فالعاجز عنها عاجز عن مقتضی النص الموجب فلا یطالب منه النص اداء الجمعة فلیس القول بعدم الجواز عند فقد الجماعة مکابرة نص الجمعة لان النص لم یطلب بدونها اصلا بخلاف القول بعدم الجواز عند فقد المصر و القدرة علی

الدلائل الآتية بلا دليل[1] بل مع استلزام قوله تكذيب الله تعالى و الخروج عن الاجماع كما عرفت ففى الحديث «الجمعة واجبة على كل قرية» اورده المحدث الدهلوى فى الحجة و قال فيها و فى المصفى شرح المؤطا ان الاصح عندى انه يكفى فى وجوب الجمعة اقل ما يتقرى به قرية لحديث «الجمعة على خمسين رجلا[2]» و اقل ما يقال انه جماعة لحديث الانفضاض[3] فمن تخلف حينئذ فهو آثم و ان السلطان ليس بشرط آه ملخصا و قال مولينا بحر العلوم فى الاركان لم اطلع الى الآن على دليل يفيد اشتراط السلطان و ايضا فى الحديث «الجمعة واجبة على كل قرية و ان لم يكن فيها الا اربعة» اورده البيهقى عن عبدالله بن مسعود ﵁ عن ام عبدالله الدوسية عن رسول الله ﷺ 12.

الاجتماع فانه مكابرة لنصها لان النص الموجب يطالب بالقدرة على حضور الاجتماع و القول بعدم جوازها دون المصر عند فقده معارضة و مكابرة له بعد مطالبته و لكن يرد هنا شيئان؛ الاول ربما يقول القائل ان النص المطالب كما لا يطالب عند فقد الاجتماع لا يطالب عند فقد المصر ايضا فالنص يطالب من اهل المصر فقط دون اهل القرى فالقول بعدم جوازها عند فقده ليس مكابرة للنص الموجب لانه لا يطالب دونه اصلا نقول ان خطابه تعالى ياايها الذين آمنوا عام يشمل القروى ايضا و القول بعدم مطالبته عن اهل القرى يقتضى تخصيص العام فيصح هذا الادعاء اذا صح القول بتخصيص نص الجمعة و سيأتى بيان التخصيص فى الفصل الثالث من هذا الباب و الثانى ان يقول القائل ان القول بعدم جواز الجمعة مع القدرة على المصر ايضا مكابرة للنص الموجب لانه مطالب عند القدرة على الاجتماع فالقول بعدم الجواز دون المصر مكابرة له سواء كان قادرا عليه او عاجزا عنه نقول ان القول بعدم جوازها عند القدرة عليه ليس منعا عنها بل امر بمراعاته فلا يفضى الى تركها بخلاف القول بعدم الجواز عند فقده فمفض الى ترك الموجب بلا دليل

[1]: بلا دليل آه: إن قيل ان قوله بلا دليل مفهوم من قوله مكابرة نصها القاطع فما الفائدة فى تكراره نقول إن هذا القول قد قال به اكثر علماء المذهب و افتوا به فلا يكاد الطالب يصدق انه واقع فى مقابلة النص القاطع بلا دليل فكرره لينفذه فى قلبه و يجبره على التأمل فتأمل.

[2]: على خمسين رجلا آه: و هذا لا ينافى ما فى المذهب من وجوبها على اربعة لان ذكر الخمسين لواقعة الحال اذ الحديث وارد فى شأن اهل الثغور و كانوا لايتقرون و لايأمنون على انفسهم باقل من خمسين رجلا مع ان من شرائط وجوب الجمعة حصول الامن المعبر عنه بالسلطان فى قوله ﷺ و له امام عادل او جائر فلو كانوا يتقرون باقل من الخمسين و يأمنون انفسهم به لوجب عليهم الجمعة فالحديث بدلالته يدل على انه يكفى فى وجوب الجمعة اقل ما يقال قرية و يدل عليه حديث الانفضاض و حديث الجمعة واجبة على كل قرية و ان لم يكن فيها إلا اربعة و الله اعلم بالصواب.

[3]: حديث الانفضاض آه: و الحديث عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: أَقْبَلَتْ عِيرٌ بِتِجَارَةٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ، فَانْصَرَفَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ، وَبَقِيَ رَسُولُ اللَّهِ فِي اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآية: {وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا} [الجمعة: 11] فاشتهر الحديث بحديث الانفضاض لانفضاض الناس عن الجمعة الى التجارة و قال المحدث الشاه ولى الله ﵀ والظاهر انهم لم يرجعوا و اقام ﷺ الجمعة مع اثنى عشر رجلا

رسالة فى بيان ان لا شرط بدون الامر

اعلم بان من القواطع الاعتقادية ان العاجز البعيد من المصر غير مأمور[1] بمراعاته (فلا شرط بدون الامر) فى اداء الجمعة بالنصوص العامة المتواترة المتظاهرة و اجماع الامة[2] فهو غير داخل تحت حديث على ﷺ كالعاجز عن سائر الشروط و الاركان جمعة كانت[3] الصلوة او غيرها فانه غير داخل تحت نصوصها قطعا بما ذكرنا (من النصوص و الاجماع) فانكار جوازها حينئذ انكار عن القاطع المطالب بلا دليل [4] (لعدم حديث على ﷺ عند العجز) فلذا كان رسول الله ﷺ يقيم الجمعة فى سفر الحديبية و الحنين[5] كما فى ابى داود و الصحابة ﷺ فى برارى المصر (و لا يناقض هذا اشتراط المصر عند القدرة[6]) كما فى مغازى الواقدى و فى مصر و السواحل زمن طويل من خلافة عمر ﷺ و عثمان ﷺ بامرهما كما فى البيهقى عن ليث بن سعد [7] و مصعب ﷺ بن عمير فى الحديبية مع اثنى عشر رجلا و اسعد ﷺ بن زرارة مع تسعة عشر رجلا كما فى المبسوط صفحة 25 و فى الحديث «الجمعة واجبة على الخمسين رجلا» اورده المحدث الدهلوى فى الحجة و ايضاً فى الحديث «الجمعة واجبة على كل قرية» اورده فى الحجة ايضاً واختاره فيها و فى المصفى شرح المؤطا و قال انه هو الاصح آه و

---

[1]: قوله غير مأمور آه فلا يتصور بناء القول بعدم جواز الجمعة فى القرى على اشتراط المصر هنا و ذلك لعدم الشرط بدون الامر12 مصنف رحمه الله
قوله غير مأمور آه قوله غير مأمور آه فما جاء فى كتبنا من عدم جواز الجمعة فى القرى مقصور على حالة مقدورية المصر و اما عند العجز فالشروط القواطع ساقطة فكيف بهذا الظنى12 مصنف رحمه الله

[2]: قوله و اجماع الامة آه اذ من جملة عقائد اهل الاسلام ان العاجز غير مأمور اذ تكليف ما لا يطاق غير موجود شرعا12 مصنف رحمه الله

[3]: قوله جمعة كانت آه فلذا جازت جمعة المعذورين كسائر الصلوات و لو شمل العجز عن جميع الاركان و الشروط الامام و من معه12 مصنف رحمه الله

[4]: قوله بلا دليل آه اذ الخطاب سبب وجوب الاداء مادام الجزء الاخر من الوقت باقيا و الوقت هو سبب نفس الوجوب12 مصنف رحمه الله

[5]: تفريع لقوله فهو غير داخل تحت حديث على ﷺ اذ لو كان العاجز مأمورا بمراعاته او ان اقامة الجمعة لا تجوز بدونه لما اقام ﷺ الجمعة فى الحديبية لان فى الاول تفويت للشرط و فى الثانى ابطال للنصوص الظهرية بلا دليل فاعلم انه ﷺ اقام الجمعة فى الحديبية و الحنين و ابطل الظهر لدخوله ﷺ تحت خطاب الجمعة و عدم دخوله تحت خطاب المصر للعجز عنه أو التحرج فى اتيانه (لو فرضنا ان هناک ما يدل على اشتراطه) و كذلک الصحابة فى برارى المصر فمن قال بسقوط الجمعة عند العجز عن المصر فقد ابطل نص الجمعة بلا دليل و الله تعالى اعلم بالصواب.

[6]: كما ان اقامته ﷺ الصلوة جالسا فى مرضه لا تناقض اشتراط القيام عند القدرة

[7]: قوله عن ليث آه و من مذهب على (رض) و الحنفية قاطبة ضرورة التشريق فى عرفات الى الان12 مصنف رحمه الله

الحق[1] انه لم یکن اختلاف بین الاوائل فی جواز الجمعة (بل الاختلاف انما هو فی الوجوب و عدمه) نحو عرفات کما لا یخفی علی من طالع حج الفتوحات و حج المیزان و مبحث جمعة منی و عرفات من خلاصة الفتاوی و علیه سیاق الجامع الصغیر صفحة 19و 20 و قال العارفون هو قول ائمة المذاهب فلو اقیمت فی غیر الابنیة و بدون الحاکم جازت عندهم کما فی المیزان و فی حج رحمة الامة قال ابویوسف ﵀ یصلی الجمعة فی عرفات (قال القرطبی ﵀ یصلی الجمعة فی عرفات عند ابی حنیفة ﵀ و ابی یوسف﵀ و کذا فی حج المیزان مستدلا علی انه لم یورد نهی من الشارع [2] و عند الجمهور عدم اقامتها فیها اخف علی الحاج [3] آه و کتب عمر ﵁ الی ابی هریرة ﵁ فی البحرین ان اد الجمعة بجواثی و حیثما کنت کما فی المبسوط و ایضا کتب الی البحرین ان ادوا الجمعة بجواثی و اینما کنتم کما فی مصنف ابن ابی شیبة و صححه ابن خزیمة و فی الحدیث «الجمعة واجبة علی کل قریة و ان لم یکن فیها الا اربعة» (کما فی البیهقی) عن عبدالله بن مسعود ﵁ عن ام عبدالله الدوسیة عن رسول الله ﷺ فلله الحمد تم

---

[1]: والحق انه آه: مصنف ﵀ بیان داشتند که قول به عدم جواز جمعه هنگام عجز از مصر، سبب انکار آیت جمعه میگردد. اما در کتب معتبر مذهب به کثرت ذکر شده که بنابه قول ائمه مذهب، اقامۀ نماز جمعه در عرفات جواز ندارد و همچنان در جواز اقامۀ جمعه در منی نیز اختلاف نظر وجود دارد پس آیا ائمۀ مذهب در فهم شان نسبت به اقامۀ جمعه در منی و عرفات دچار اشتباه شدند؟ در جواب مولوی محمد سرور ﵀ می فرمایند که اختلاف ائمه در باب جمعۀ منی و عرفات، حول وجوب و عدم وجوب می چرخد اما جواز و عدم جواز، حقیقت سخنان شان را بیان نمیدارد بلکه از سخنان ایشان برداشت شده و به آنها نسبت داده شده است و برای اینکه این امر به وضاحت برای شما آشکار شود میتوانید کتاب حج المیزان تألیف امام عبدالوهاب شعرانی ﵀ و کتاب رحمة الامة ، را مطالعه کنید که در آنجا اصل اقوال ائمه بدون هیچ تخریجی بیان شده است و قطعا در آنجا خواهید یافت که ابویوسف ﵀ اقامت جمعه در عرفات را سزاوارتر و اولی تر میداند در حالیکه جمهور علمآء قائلند که عدم اقامۀ آن در عرفات به تخفیف نزدیکتر است. پس نسبت دادن عدم جواز به ائمه، اشتباه بوده و از واقعیت به دور است. و الله اعلم بالصواب

[2]: قوله نهی من الشارع آه اذ النهی من حیث الذات غیر متصور اجماعا لانه یقتضی البغض و النهی بدون الشروط مقصور علی حالة مقدوریتها12 مصنف ﵀

[3]: قوله علی الحاج آه و لا تخفیف فی الجمعة عند اصحاب الظواهر فلذا قال الشیخ الاکبر فی حج الفتوحات ان اقامة الجمعة فی عرفات من اوجب الواجبات12 مصنف ﵀

المنع فى باب الجمعة غير موجود اجماعا

الفاقد للمصر العاجز عن اتيانه غير مأمور بمراعات المصر كسائر الشروط القواطع و الاركان باخبار الله تعالى فى النصوص المتواترة المتظاهرة و اجماع الامة على ان العاجز عن الشئ غير مكلف به فالفاقد[1] الكذائى تنوب جمعته عن الفرض كما فى الوقاية و المختصر و شرحه القهستانى و الدر المختار و متنه التنوير الابصار و الرد المحتار و جعلها ضرورية فى القرى فى الحجة الله البالغة و المصفى شرح المؤطا و فى حج الرحمة الامة عن ابى يوسف ﵀ انه قال يصلى الجمعة فى عرفات و كذا فى حج الميزان عنه فيها و لم يكن [2]اختلاف فى الاوائل من اصحاب رسول الله ﷺ و ائمة المذاهب فى الجواز فى جمعة نحو عرفات كما لا يخفى على من طالع حج الفتوحات و حج الميزان 12

---

[1]: فالفاقد آه مبنى على قوله الفاقد للمصر العاجز عن اتيانه غير مأمور بمراعات المصر فالمصنف ﵀ بعد ان بين الاصل شرع فى بيان فروعات المبنية عليه فى المذهب فما جاء فى المتون و الكتب المعتبرة فى المذهب من ان فاقد الاقامة بمصر تنوب جمعته عن فرض الوقت فمبنى على هذا الاصل اذ لو كان مأمورا بمراعاته لما صحت جمعته و لما نابت عن فرض الوقت اذ بفوت الشرط يفوت المشروط فإذا ادى الجمعة قروى عاجز عن المصر صحت جمعته و نابت عن الظهر على ما فى المتون و هذا هو المعنى الحقيقى للمتون الموافق لاصل المذهب المؤيد بالتأسيسات الاجماعية الرافع للتناقضات الواردة فى غير هذا التفسير و ايضـ هو الموافق للاحاديث الواردة فى الباب (و قد مر ان اقامته ﷺ الجمعة فى الحديبية و الحنين حين كان مسافرا مبنى على هذا الاصل) إلا ان المصنف ﵀ يقول بوجوبها عند العجز عنه لا بنيابتها فلذا ذكر بعده قول الشاه ولى الله الدهلوى بضرورة اقامة الجمعة فى القرى و حاصل القول إن هذا الاصل مرعى عندنا و عند اصحاب المتون و المشائخ الا انهم قالوا بنيابة الجمعة فى القرى و قلنا بوجوبها فيها و ذلک لبقاء النص المطالب على حاله اذ هو سبب وجوب الاداء مادام الجزء الاخر من الوقت باقيا و هو علة نفس الوجوب فصحتها و جوازها فيها امر اجماعى و الله تعالى اعلم بالصواب.

[2]: قوله و لم يكن آه: جواب عن سؤال مقدر يرد على القول بأن جواز اقامة الجمعة امر اجماعى و تقديره ان اقامة الجمعة لا يجوز فى العرفات عند ائمة المذهب واختلفوا فى جواز اقامته فى المنى فكيف تدعون ان جواز اقامة الجمعة امر اجماعى و قد أجاب المصنف ﵀ بأن عدم الجواز ليس من اصل المذهب و الاختلاف بين الائمة فى جمعة العرفات و المنى دائر بين الوجوب و عدمه لا الجواز و عدمه و سيأتى تفصيله إن شاء الله

الفصل الثالث: فی بـیان تـخصیـــص آیـة الجـمعة

مقدمه:

در فصل قبل ما روی این موضوع بحث کردیم که هرگاه شخص عاجز از شرط، نماز را بدون رعایت آن شرط ادا نماید در این صورت فوت شرط رخ نمیدهد و علت آن هم بیان شد که عاجز در زیر تکلیف داخل نیست بنآء آن شرط در حق وی منعدم است و از این قاعده و قاعده فصل اول نتیجه گرفتیم که هرگاه قروی از آمدن به مصر، عاجز بود، با این عجز از زیر تکلیف نص موجب بیرون نمی گردد(قاعدهٔ فصل اول) و هرگاه نماز جمعه را بدون مصر اداء نماید، تفویت شرط رخ نمیدهد و نماز جمعه وی صحت دارد (قاعدهٔ فصل دوم).

اما با این حال، باز هم شبههٔ در باب نماز جمعه در نزد علماء احناف موجود میباشد و آن اینکه آیت جمعه مخصوصة البعض بوده و تخصیص شده است و می گویند: درست است که عاجز با عدم قدرت بر شرط، از زیر تکلیف نص موجب خارج نمیشود اما این قضیه در حق قروی عاجز از مصر صدق نمی کند زیرا قاعدهٔ فوق وقتی درست است که عاجز در زیر تکلیف نص موجب داخل باشد اما ما قائلیم که اهالی قریه ها در زیر تشریع نماز جمعه داخل نیستند و آیت جمعه فاسعوا إلی ذکر الله فقط از اهل مصر تقاضای ادای نماز جمعه را مینماید پس نمیتوان در حق قروی قایل شد که وی با عدم قدرت بر مصر، اصل نماز جمعه را فوت نموده و نص مطالب جمعه را مهمل گذاشته است زیرا نص جمعه اصالتا از وی تقاضای ادای نماز جمعه را نمی نماید و چون نماز جمعه را به پا دارد بی دلیل نص ظهر را مهمل می گذارد و این روا نبود.

شکی نیست که نص فاسعوا إلی ذکر الله عام است و از تمام مؤمنان تقاضای ادای جمعه را می نماید زیرا خداوند ﷻ در ابتدای کلام، تمام مومنان را با عبارت یایها الذین آمنوا مخاطب قرار میدهد پس مختص گرداندن تقاضای نص فاسعوا بر اهل مصر، همانا مفهوم تخصیص مشهور در نزد علمای اصول فقه را افاده میکند. بناء برای پاسخ به شبههٔ فوق رساله های را ذکر نمودیم که مصنف رحمه الله در آنها به بیان تخصیص آیت جمعه می پردازند.

مصنف رحمه الله برای اثبات عدم تخصیص آیت جمعه، تمام دلائلی که مخالفین جمعه با استناد به آن آیت جمعه را تخصیص نمودند، و یا هم میتوانند مدعی تخصیص شوند، را به طور ذیل برشمردند:

- تخصیص آیت جمعه توسط نص قطعی قرآن کریم
- تخصیص آیت جمعه توسط اجماع
- تخصیص آیت جمعه توسط حدیث علی رضی الله عنه

- تخصیص آیت جمعه توسط نصوص ظهر
- تخصیص آیت جمعه توسط نصوصیکه عدۀ را اهل رخصت قرار دادند

و بعدا تخصیص جمعه را در هر مورد از موارد فوق، مورد بررسی و تحقیق قرار دادند و با استناد با ادله عقلی و نقلی و قوانین اصول فقه، عدم تخصیص آنرا در هر یک از موارد یاد شده، اثبات نمودند.

بناء در این فصل قصد داریم تا نص جمعه که با استناد به شواهد فوق محکوم به تخصیص شده است، را به محکمۀ اصول فقه احضار کنیم و بعدا با پاسخ مدلل در مقابل هر یک از شواهد برائت آنرا از تخصیص اعلان داریم و لله الحمد و إلیه المتاب.

فی بیان عدم تخصیص آیة الجمعة

اعلم انه قد صرح الائمة ﷺ و العلماء من اصحاب الفتاوی علی ان الجمعة فریضة محکمة یکفر جاحدها لقطعیة نصها و انعقاد الاجماع علیها و ما ذلک الا لعدم تخصیصه[1] لان المخصص (بالفتح) بعد التخصیص لا بد ان یکون ظنیا و قال ائمة الاصول[2] ان المخصص (بالکسر) هو کلام مستقل قاطع مقارن للصدر[3] و هو غیر موجود بضرورة الحس فضلا من ان یکون

---

[1]: لعدم تخصیصه آهـ: یعنی قطعی بودن نص جمعه خود یکی از دلائل عدم تخصیص آن میباشد زیرا در مذهب احناف دلالت تمام نصوص عام بر مدلولات خود قطعی میباشد. اما هنگامیکه نص عام تخصیص شود دلالت آن بر افراد، ظنی می گردد و از آنجائیکه تمام علماء و محققین بر قطعیت نص جمعه اتفاق نظر دارند پس نص جمعه تخصیص نشده است. در نورالانوار صفحه 70 در مبحث العام آمده: فان لحقه خصوص معلوم او مجهول لا یبقی قطعیا لکنه لا یسقط الاحتجاج به آهـ انتهی پس اگر نص جمعه تخصیص شده باشد بنابه همین قاعده قطعیت نص آن از بین میرود و ظنی می گردد و الزاما منکر آن کفر نگردد به این دلیل که تشریع آن بر یک عده از اهل ایمان، از ذمه برداشته میشود و چون این امکان وجود دارد که شخص منکر از جملهٔ کسانی باشد که تشریع آن از ذمهٔ شان برداشته شده است پس در حق وی شبهه پدید می آید و با وجود شبهه نتوان آنرا کافر خواند. در نورالانوار صفحه 166 در مبحث الواجب آمده: والثانی (ای الثانی من المشروعات) واجب و هو ما ثبت بدلیل فیه شبهة کالعام المخصوص البعض و المجمل و خبر الواحد و حکمه اللزوم عملا لا علما علی الیقین حتی لا یکفر جاحده آهـ انتهی

[2]: قال ائمة الاصول آه: این جمله عطف میشود به محل قول مصنف (لان المخصَّص بعد التخصیص آه) و توضیح آن قرار ذیل است:
مصنف ﷺ همواره برای اثبات گفته های خویش از قواعد و احکام متفق علیه استفاده می کنند تا دیگر جای هیچ شبهه و تردیدی باقی نماند. به همین اساس، برای اثبات عدم تخصیص آیت جمعه، ایشان در ابتداء اجماع علماء را مبنی بر قطعیت آیت جمعه یادآور می شوند و مدعی میشوند که همین قطعیت آیت، یکی از دلائل عدم تخصیص آن میباشد و بعدا با استفاده از احکام مخصَّص (به فتح) و مخصِّص (به کسر) و تأثیر آنها در قطعیت آیات، صحت ادعای خویش را به اثبات می رسانند. بناء بعد از ذکر ادعای خود (یعنی عدم تخصیص آیت جمعه)، عبارت "لان المخصَّص بعد التخصیص الخ" را ذکر می کنند تا از طریق احکام مخصَّص (به فتح) به این حقیقت دست یابند که آیت جمعه، با وجود اجماع مبنی بر قطعیت آن، از جملهٔ مخصَّصات (به فتح) بوده نمیتواند چون مخصصات ظنی میباشند و با ذکر جملهٔ "و قال ائمة الاصول الخ" به تعریف و بیان احکام مخصِّص (به کسر) می پردازند تا این حقیقت را واضح سازند که طبق تعریف علماء از مخصص، در باب نماز جمعه مخصصی وجود ندارد. و الله اعلم بالصواب

[3]: مقارن للصدر آه: علماء اصول در تعریف تخصیص، مخصِّص را این گونه تعریف می کنند: مخصِّص (نصی که تخصیص می کند) باید کلامی مستقل، قاطع، و مقارن با صدر باشد.
کلامی مستقل باشد؛ به این معنا که در یک جمله کاملا مجزا و جدا از جملهٔ ما قبل ذکر شود و به تنهایی افاده حکم کند اما غیر مستقل به تنهایی افادهٔ حکم نمی کند مانند استثناء، صفت، غایت و غیره.
قاطع باشد؛ به این معنا که مخصص از جملهٔ احادیث آحاد که ثبوت آن ظنی است، نباشد.
مقارن صدر باشد؛ به این معنا که از نصی که تخصیص میشود فاصله زمانی نداشته باشد. زیرا تخصیص بیانگر این امر است که مقدار بیرون شده از عام، از ابتدای امر، مراد متکلم نبوده و متکلم از لفظ عام بعض را اراده داشته است نه کل را، و اگر فاصله زمانی موجود باشد مفهوم فوق را نمی رساند بلکه به این مفهوم میباشد که متکلم در ابتداء کل افراد عام را شامل حکم می کند و سپس یک عده از افراد عام را از زیر حکم بیرون می کند که این امر مفهوم نسخ جزء را میرساند و یکی از فرق های تخصیص و نسخ هم همین مورد میباشد.

من جنس الصدر ليتصور بينهما المنافات بالنفى و الاثبات[1] فيكون دافعا لجريان الصدر على عمومه اذ[2] لا يخفى[3] ان تشريع الجمعة انما هو باعتبار ذاتها[4] كسائر الصلوات لكونها

پس طبق شرایطی که از مخصص در بالا ذکر شد در باب جمعه کاملا قابل مشاهده است که چنین نصی وجود ندارد. و این تخصیص در باب نماز جمعه وقتی وجود میداشت که بعد از نص تشریع جمعه چنین نصی و یا مانند آن وجود میداشت ((یا ایها الذین آمنوا من اهل القری لا تصلوا الجمعة)) یعنی یک کلام مستقل، قاطع ،مقارن باید وجود داشته باشد و خواندن نماز جمعه را برای یک عده از افراد عام، منع نماید و از آنجائیکه چنین کلامی در قرآن کریم موجود نمیباشد پس تخصیص نص جمعه از کجا می آید؟ نه تنها موجود نمیباشد بلکه تصور هم نمیرود که وجود داشته باشد زیرا منجر به نهی ذاتی می گردد (بعدا به تفصیل بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی). حال بعد از بیان حال مخصَّص و مخصص، کاملا واضح است که نص جمعه بنابه قطعیت خود از جملهٔ مخصَّصات (بالفتح) بوده نمیتواند و در باب جمعه عدم وجود مخصِّص قابل مشاهده است و مسلم است که تخصیص بدون مخصص و مخصص معنای ندارد پس گفتهٔ مصنف و ما ذلک الا لعدم تخصیصه اثبات میشود.

[1]: لیتصور بینهما المنافات بالنفی و الاثبات آه: این جمله علت از برای عبارت (مقارن للصدر) میباشد و جملهٔ (و هو غیر موجود بضرورة الحس الی من جنس الصدر) اعتراضیه هست و معنای آن اینگونه میشود:

مخصِّص باید کلامی مستقل، قاطع و مقارن با صدر باشد تا اینکه بین شان (بین صدر کلام و مخصِّص) منافات رخ دهد به گونهٔ که صدر کلام اجرای حکم را اثبات اما مخصِّص اجرای آن را در بعضی از حالات نفی کند در نتیجه مخصِّص (بالکسر) مانع جریان حکم صدر بر عموم میشود. پس آیت جمعه وقتی تخصیص می شود که بعد از آن نص مستقل وجود داشته باشد و این نص (مخصِّص) اجراء حکم (یعنی تشریع جمعه) را بر تمام افراد عام (یعنی مومنان) دفع نماید و معارض با صدر کلام باشد تا بین شان منافات رخ دهد و یک عده از افراد عام (یعنی یک عده از مومنان) از زیر تشریع جمعه بیرون گردند و عدم وجود چنین نصی قابل مشاهده و حتی غیر ممکن است زیرا نهی از نماز جمعه نشان دهندهٔ مبغوضیت آن در نزد خداوند متعال هست در حالیکه نماز جمعه در نزد خدای متعال محبوب است و الله اعلم بالصواب.

[2]: إذ لا یخفی آه: علة لقوله (فضلا من ان یکون من جنس الصدر) ثم فی کلام المصنف ﷺ تقدیم و تأخیر و یمکن ان نرتبه کما یلی و قال ائمة الاصول ان المخصص هو کلام مستقل قاطع مقارن للصدر لیتصور بینهما (المخصَّص بالفتح و المخصص بالکسر) المنافات بالنفی و الاثبات فیکون دافعا لجریان الصدر علی عمومه و هو غیر موجود بضرورة الحس فضلا من ان یکون من جنس الصدر إذ لایخفی أن تشریع الجمعة الخ

[3]: إذ لا یخفی آه: علت است برای جمله (فضلا من ان یکون من جنس الصدر). و توضیح آن قرار ذیل است:

مصنف ﷺ بعد از معرفی تخصیص مصطلح در نزد اصولیون، اظهار داشتند که عدم وجود مخصص (بالکسر) کذائی در باب جمعه، را میتوان از طریق حس و مشاهده درک نمود جدا از اینکه موجود بودن آن از جنس صدر غیر ممکن میباشد و غیر ممکن بودن آن بدین دلیل است که هر آنچه خداوند متعال بر ما تشریع می کند اقتضای آن چنین است که آن شئ در نزد الله متعال محبوب است و از هر آنچه نهی می کند آن چیز در نزد او باری تعالی مبغوض است و خداوند متعال نماز جمعه را از حیث ذات بر ما تشریع نموده است به این مفهوم که تشریع جمعه بخاطر کدام عارض در نماز ظهر صورت نگرفته بلکه به دلیل اینکه ذات جمعه یک شئ محبوب در نزد خداوند متعال هست آنرا بر ما تشریع نموده است و قطعا منع از آن بیانگر مبغوضیت آن در نزد خداوند است پس چطور امکان دارد که یک شئ در نزد خداوند هم محبوب باشد و هم مبغوض؟

[4]: انما هو بإعتبار ذاتها آه: آنچه علماء اصول فقه در باب تخصیص مثال می آورند قول خداوند متعال در سورهٔ بقره میباشد: و احل الله البیع و حرم الربوا (گرچه علماء در مورد درست بودن این مثال در باب تخصیص اظهار نظر دارند اما در اینجا با در نظرداشت قاعدهٔ در مثل مناقشه نیست این مثال را ذکر می کنیم) در این آیه لفظ "البیع" عام است به دلیل الف و لام و حلال نمودن آن بیانگر عدم بغض آن در نزد خداوند متعال میباشد پس بر اساس آن هر نوع بیع حلال میباشد اما نص و حرم الربوا عام بودن لفظ "البیع" را تخصیص می کند و بیان می دارد که منظور از بیع، غیر از معاملات ربوی میباشد و خداوند ﷻ با منع قرار دادن معاملات ربوی و نهی ذاتی از آن، بیان میدارد که این نوع معاملات در نزد وی مبغوض است و همچنان خداوند متعال می فرماید یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا إلی ذکر الله که خطاب یایها الذین آمنوا عام

محبوبة عند الله تعالى واجمعوا على انه (كما لا يخفى على من طالع حج الميزان الكبرى الجامع لادلة المذاهب الاربعة) لا يتصور ورود نهى بهذا الاعتبار[1] (لكون المنهى عنه باعتبار الذات مبغوضا عند الله تعالى) فلا يتصور كون الشئ الواحد مأمورا به و منهيا عنه (لعدم تصور كون الشئ الواحد محبوبا عند الله تعالى و مبغوضا من جهة واحدة) من جهة واحدة و لا تخصيص الا بوجود النهى الكذائى فى ضمن الكلام المستقل الى آخره و لا يتصور ايضا

بوده و امر به سعی به سوی نماز جمعه بیانگر محبوبیت ان در نزد خداوند است پس اگر فرض شود که نصی همانند یا اهل القری لا تصلوا الجمعة وجود دارد که عام جمعه را تخصیص کند پس اینچنین نهیی منجر می شود به اینکه نماز جمعهٔ اهل قریه همانند معاملات ربوی در نزد خداوند مبغوض است. ممکن است سوال شود که نهی ذاتی از آنچه ذاتا بدان مأمور شده غیر متصور است یعنی شما گفتید که چون جمعه ذاتا تشریع شده پس تخصیص آن غیر متصور است چون ممکن نیست یک شئ در آن واحد هم مبغوض باشد هم محبوب پس چطور نص احل الله البیع تخصیص شده است پس از آنجائیکه تخصیص در لفظ البیع متصور است در قضیهٔ جمعه نیز متصور است و معنا چنین میشود که جمعه اهل مصر محبوب و جمعه اهل قریه مبغوض است و این به هیچ عنوان جمعه بین محبوب و مبغوض در آن واحد نیست در جواب می گوئیم: اولا جملهٔ حرم الربوا مثالی از تخصیص مصطلح نیست به دلیل عدم استقلالیت آن چون ضمیر حرم راجع به الله در جملهٔ قبل است پس مفهوم کلام به کلام ماقبل وابسته است ثانیا مصنف ﷺ می گوید وجود امر و نهی در یک چیز از یک جهت و از یک اعتبار متصور نیست اما از جهات و اعتبار های مختلف متصور است و بیع به اعتبار ذات محبوب نیست به همین دلیل منحیث یک عبادت تشریع نشده بلکه به اعتبار احتیاج مادی انسانها و عاری بودن از مفسده برای ما حلال گردیده است پس انجام آن به اعتبار بیع بودن عبادت نیست و با این حال از همین حیث و اعتبار، دوباره از آن نهی نمودن متصور نمیباشد اما از این حیث که بخشی از آن مبغوض است چرا به این معنا که ممکن نیست بعد از اینکه بیع حلال گفته شد خداوند از حیث بیع بودن یک عده از مسلمانان را از آن منع کند اما از حیث اینکه در بعضی از افراد آن عیب وجود دارد نهی متصور است زیرا از حیث ذات تشریع نشده است اما نماز جمعه به دلیل اینکه خود ذات آن در نزد خداوند محبوب است بر ما تشریع شده و انجام آن از حیث اینکه جمعه گذاردیم عبادت است به خلاف بیع که اگر در آن معنی عبادت هم باشد از حیث اینکه روزی حلال کسب نمودیم و یا غیره، عبادت میباشد نه از حیث اینکه بیع انجام دادیم پس اگر ما قایل شویم که نماز جمعهٔ اهل قریه مبغوض است این به معنای وجود بغض و عیب در بعضی از افراد جمعه می باشد که نهایتا منجر به وجود عیب در ذات جمعه می گردد یعنی حتما در یک بخش از جمعه مشکلی وجود داشته که اهل قریه از انجام آن منع شدند همانطور که در یک بخش از بیع که همانا ربا میباشد مشکل وجود داشته و به دلیل همین مشکل، آن بخش حرام گردیده است مگر اینکه مانعین قایل شوند که منع از نماز جمعهٔ اهل قریه به دلیل وجود مشکل در ذات قریه است نه در ذات نماز جمعه که این قول فاسد و بدون دلیل میباشد و یا اینکه قایل شوند که در ایمان اهل قریه عیب وجود دارد که فساد این قول نیز کاملا آشکار است.

[1]: ورود نهی بهذا الاعتبار آه: ممکن سوالی پیش آید و آن اینکه در باب جمعه و حتی در دیگر نماز ها نهی وجود دارد نظیر اینکه نماز را نشسته نخوانید و یا اینکه نماز جمعه را در قریه نخوانید پس عبادات هم مأمور به و هم منهی عنه میباشند و شما قائل شدید که متصور نیست یک عبادت هم مأمور به و هم منهی عنه باشد؟ در جواب می گوئیم که امر و نهی به اعتبار ذات متصور نیست اما نهی به اعتبار اینکه کدام شرط و یا رکن ادا گردد، متصور است که آنرا نهی عارضی گویند و در واقع نهی عارضی به معنای امر به انجام شرط و یا رکن بوده و موقت میباشد نه اینکه از ذات عبادت نهی کند پس متصور نیست که در باب نماز جمعه نهی ذاتی مانند یا اهل القری لا تصلوا الجمعة و امثال آن که به معنای منع از ذات میباشد، وجود داشته باشد اما نهی عارضی مانند یایها الذین آمنوا لا تصلوا الجمعة فی القری، یا ایها الذین آمنوا لا تصلوا الجمعة بلا رکوع و امثال اینها که معنای مراعات مصر و رکوع را میرساند، متصور الوجود هست و قطعا با نهی عارضی تخصیص صورت نمی گیرد زیرا نهی عارضی با نصوص شروط و اداء ثابت میگردد و در فصل اول همین باب اثبات گردید که نصوص شروط و اداء به منظور تخصیص نصوص موجب سیاق نشده اند بلکه تخصیص خواهان نهی ذاتی در ضمن کلام مستقل میباشد.

التخصیص بالنصوص الظهریة[1] لتقدمها بل هی معدومة باعتبار المزاحمة فحیث ظهر ترخیص ترک الجمعة[2] ظهر ترخیص فعل الظهر و حیث لا تجوز الجمعة بخروج الوقت ظهر ضرورة الظهر لعدم المزاحمة حینئذ و لا یتصور من طرف النصوص الاداء[3] ایضا لاختلاف الجهة لان نصوص الشروط و الارکان لم ترد لرفع ایجاب الجمعة و تشریعها اصلا و لا ملازمة بین الاداء و الوجوب و التشریع[4] فعدم صحة اداء الجمعة و ان کانت اتفاقیا کجمعة المحدث لا یستلزم رفع الایجاب[5] و التشریع فعلیه بمراعات الشرط و الرکن عند القدرة و سقوطها عند العجز لعدم الشرط و الرکن حینئذ لعدم الامر بعدم النص مع بقاء الموجب المطالب

---

[1]: التخصیص بالنصوص الظهریة آه: بعد از اینکه این مسئله کاملا واضح گردید که آیت جمعه تخصیص نشده و آیتی مناقض با تشریع جمعه وجود ندارد مصنف رحمه الله به بررسی یک شبهۀ احتمالی می پردازند و آن اینکه ممکن است عدۀ بگویند که نص ظهر مناقض تشریع جمعه میباشد بناء مصنف رحمه الله تخصیص جمعه را توسط نصوص ظهر مورد بررسی قرار میدهند و بیان میدارند: تخصیص جمعه توسط نصوص ظهر امکان پذیر نیست زیرا به اساس ترتیب نزولی نصوص ظهر مقدم است، و از نصوص مقدم نمیتوان بر علیه نصوصی که ترتیب نزول آن موخر است، استدلال نمود بلکه قضیه به عکس است و این نصوص موخر اند که بر نصوص مقدم مزاحمت ایجاد میکنند و در جائیکه نصوص موخر بر نصوص مقدم مزاحمت ایجاد می کنند در آن جا نصوص مقدم معدوم به حساب می آیند یعنی انگار وجود ندارند. پس به هیچ عنوان نمیتوان از نصوص ظهر بر علیه نصوص جمعه استدلال کرد

[2]: فحیث ظهر ترخیص ترک الجمعة آه: بیان شد که نصوص موخر بر نصوص مقدم مزاحمت ایجاد می کنند و نصوص مقدم در حین مزاحمت نصوص موخر، معدوم به حساب می آیند. و کاملا واضح است که نص جمعه بعد از نص ظهر نازل شده است. پس تا هنگامیکه نص جمعه، مطالب باشد و از مکلفین تقاضای تکلیف کند؛ نص ظهر معدوم میباشد. حال از این عبارت شاید سوالی در اذهان خطور کند و آن اینکه اگر در هنگام مطالبت نص جمعه نص ظهر معدوم میباشد پس چرا اهل رخصت اجازه دارند تا نماز ظهر را اقامه کنند و همچنان چرا هنگام بیرون شدن وقت جمعه، به قضایی نماز جمعه، نماز ظهر ادا می گردد و ادای نماز جمعه جایز نمیباشد؟ مولوی محمد سرور رحمه الله در جواب می فرمایند که تا حد مزاحمتِ نصوص موخر، نصوص مقدم معدوم است پس جائیکه در ادای نماز جمعه (به خاطر مشقت) رخصت باشد ادای ظهر در آن مکان نیز رخصت میباشد و همچنان با خروج وقت (که علت تشریع جمعه میباشد)، مزاحمت نص جمعه برداشته میشود و در این هنگام ادای نماز ظهر الزامی می گردد.

[3]: من طرف النصوص الاداء آه: شبهۀ دیگری که در باب تخصیص آیت جمعه وجود دارد حدیث علی رضی الله عنه میباشد زیرا ممکن است عدۀ بگویند که حدیث علی رضی الله عنه مناقض تشریع آیت جمعه میباشد بناء مصنف رحمه الله تخصیص آیت جمعه را از این حیث نیز مورد بررسی قرار میدهد و بیان میدارد که حدیث علی رضی الله عنه از جملۀ نصوص اداء میباشد و قبلا هم گفته شد (در فصل اول همین باب) که نصوص اداء در تشریع و عدم تشریع هیچ تأثیری ندارند و در همین رساله ذکر شد که نصوص اداء به نهی عارضی منجر می شوند نه نهی ذاتی و الله اعلم بالصواب.

[4]: بین الاداء و الوجوب و التشریع آه: و قد مر تفسیره فی الفصل الاول من هذا الباب.

[5]: لا یستلزم رفع الایجاب آه: به طور مثال بطلان قول چنین شخصی کاملا واضح است که مدعی شود که نماز جمعه بدون وضوء صحت ندارد و چون من وضوء ندارم پس نماز جمعه بر ذمۀ من واجب نیست.با ذکر این عبارت، مولوی محمد سرور رحمه الله قصد دارد تا به این منظور دست پیدا کند که اگر بالفرض این عبارت فقهاء (لا تصح الجمعة فی القری) دارای سند باشد و امر متفق علیه باشد باز هم عدم صحت نماز در قریه ها مستلزم عدم وجوب نماز جمعه نیست همانطور که عدم صحت نماز جمعۀ انسان بی وضوء، مستلزم عدم وجوب نیست.

على حاله[1] و دخول العاجز عن الشروط و الاركان داخلا تحته للقدرة على اصل الصلوة كحال سائر الصلوات و كيف و قد صرح ائمة الاصول بانه لا بد ان يكون المخصص كلاما مستقلا قاطعا مقارنا للصدر نافيا دافعا لاجرائه على عمومه و هو مفقود بضرورة الحس و من ضرورة كونها مقطوعا بها[2] عدم جواز تركها بمزاحمة الاخبار الاحاد فضلا عن الاختلاف و الاشتباه فى تفسير المصر و الفناء مع انها لا يتصور ان تكون مزاحمة لفرضية الجمعة و تشريعها لاختلاف الجهة .

---

[1]: مع بقاء الموجب المطالب على حاله آه: و قد علمت ان الموجب يطالب اداء العبادة اذا كان المكلف قادرا على اصل العبادة دون ان يلاحظ قدرته على الشروط و الاركان او عجزه عنهما و ان اصل عبادة الجمعة هو تحريک الرأس مع حضور الاجتماع على مذهب الجمهور فإذا كان المكلف فى القرية قادرا على حضور الاجتماع و عاجزا عن اتيان المصر فإن حديث على ﷺ لا يطالب منه الاتيان اليه فيكون اشتراطه منعدما فى حقه مع ان النص الموجب فاسعوا يطالب اداء الجمعة لقدرته على حضور الاجتماع و هذا هو معنى قول المصنف ﷺ فى كل تصنيفاته ان العاجز عن الشروط و الاركان غير داخل تحت نصوصها مع بقاء الموجب المطالب على حاله

[2]: من ضرورة كونها مقطوعا بها آه: من ضرورة خبر مقدم و عدم جواز تركها مبتدا مؤخر .

طبق مذهب احناف اخبار آحاد نميتوانند براى نصوص قطعى قرآن كريم مزاحمت ايجاد كنند كه اين امر در كتب معتبر مذهب به صراحت ذكر شده است. حال در اين مورد مولوى محمد سرور ﷺ بيان ميدارند كه در اين شكى نيست كه آيۀ جمعه قطعى ميباشد و يكى از ضروريات قطعى بودن آن اينست كه اخبار آحاد به مزاحمت آن قرار نمى گيرد. و آنجائيكه احاديث آحاد نميتواند مزاحمت ايجاد كند، مزاحمت مصر با اين همه اختلاف در تفسير آن و اين همه احتمال در تعيين آن، امرى بسيار بعيد است. در حاليكه اگر مصر امرى متفق عليه ميبود و هيچگونه اختلافى در آن وجود نميداشت باز هم تصور نميرفت كه مزاحم فرضيت و تشريع نماز جمعه گردد زيرا همانطور كه قبلا هم ذكر شد جهت آن با جهت نصوص تشريع متفاوت است.

تخمينات واقعة فی منع الجمعة[1]

الاول دعوى الاجماع على عدم جواز الجمعة فی البرارى و بعض القرى مع ثبوت الاجماع على اصل الجواز كما لا يخفى على من طالع حج الفتوحات و حج الميزان [2] و الثانى دعوى تخصيص نص الجمعة بهذا الاجماع[3] مع تصريح ائمة الاصول على عدم جواز تخصيص النصوص بالاجماع[4] كنسخها و الثالث[5] التزام صيرورة نص الجمعة ظنيا شاءوا ام ابوا ليتمكنوا بعد ذلک بتخصيصه بحديث علیؓ مع تصريح اصحاب الفتاوى على قطعية النص

---

[1]: اعلم ان مدلول العام قطعی عندنا فی ما يتناوله فلا يجوز نسخه و لا تخصيصه بالخبر الواحد و لوقوع خبر الواحد مخصصا (بالكسر) له لابد للعام ان يخصص (بالبناء على المفعول) فی المرتبة الاولى بقاطع مقارن له ثم يجوز بيانه بالخبر الواحد و ان علماءنا لما فهموا من المتون ان الجمعة لا تجوز فی القرى قالوا فی استدلالهم ان آية الجمعة خصصت بحديث علیؓ عند الائمة حتى لا تجوز فی غير الامصار ثم لما وجدوا ان هذا الاستدلال مخالف لتأسيسهم من ان العام قطعی و لا يجوز تخصيصه بالخبر الواحد قالوا بأن آية الجمعة خصصت اولا بالاجماع فبعد تخصيصها فی المرتبة الاولى يصح ان يقع الحديث مخصصا و مبينا لها فی المرتبة الثانية فانجر قولهم الى منع الجمعة فی كثير من المواضع فبين المصنف ؒ فی هذه الرسالة ان ما افضى إلى منع الجمعة من دلائل و تأسيسات انما هو تخمينات و انما سماه تخمينات لانه ليس مبنيا على دليل او تأسيس من التأسيسات المتفق عليه فی المذهب بل ان صاحبه خمن ان هذا ربما كان مستدل الامام و صاحبيه ؒ فإليک دلائل المصنف ؒ فی بيان وقوع استدلالاتهم خلاف القواعد و التأسيسات الاجماعية و ان كون استدلالاتهم تخمينات.

[2]: على من طالع حج الفتوحات و حج الميزان آه: ففی حج الميزان قال ابويوسف ؒ يصلی الجمعة فی العرفات لعدم ورود نهی من الشارع و قال الجمهور لما لم يورد امر فعدم اقامة الجمعة فيها اخف و قال اهل الكشف الاصل فی اقامة الجمعة هو عدم التحجير آهـ ملخصا و قد بالغ الشيخ الاكبر فی حج الفتوحات بلزومها فی العرفات فمن هنا علمت ان ما قال بعض اصحابنا لا تجوز اقامة الجمعة فی البرارى اجماعا فاسد ثم دعويهم تخصيص الآية بهذا الاجماع افسد بل تخصيصها فی المرتبة الاولى بالاجماع غير متصور آهـ مقتبس من كتاب الدلائل القاطعة من تأليفات المصنف ؒ

[3]: بهذا الاجماع آه: اى لو فرضنا ان دعوى الاجماع على عدم الجواز صحيح لما جاز تخصيص النص القطعی به لان ائمة الاصول صرحوا على انه لا يجوز تخصيص النصوص بالاجماع

[4]: عدم جواز تخصيص النصوص بالاجماع آه: ففی التوشيح حاشية التلويح بما ملخصه ان مذهبنا فی التراخی انه نسخ لا تخصيص و قد تقرر انه لا نسخ بعد النبی ﷺ و من المعلوم انه لا اجماع فی زمنه ﷺ فلا معنى لتخصيص الكتاب بالاجماع لان الاجماع يكون بعد حياة النبی ﷺ فيكون تخصيص الكتاب بالاجماع متراخيا و المتراخی نسخ و لا نسخ بالاجماع آه تم ملخصا

[5]: قوله والثالث آه: هذا هو الوجه الثالث فی بيان ان استدلالهم بالاجماع و حديث علیؓ تخمين محض و هذا الوجه على فرض عدم صحة الوجهين السابقين اى لو فرضنا صحة دعوى الاجماع و ان تخصيص الكتاب بالاجماع جائز فمع ذلک لا يجوز تخصيص آية الجمعة بحديث علیؓ فی المرتبة الثانية لدلائل اربعة: الاول التزام صيرورة نص الجمعة ظنيا مع تصريح اصحاب الفتاوى على قطعيته و الثانى ان حديث علیؓ من نصوص الاداء و تخصيص الايجاب بالاداء غير متصور كما مر فی الفصل الاول من هذا الباب و الثالث لو فرضنا ان الحديث من نصوص الموجب فإن تخصيص الايجاب هو يلازم عدم الايجاب لا عدم الجواز و الرابع ان الحديث لم يرد لمنع الجمعة عن القرى بل لوجوبها على الجماعة فهو معلل بعلة الاجتماع

و ان الجمعة يكفر جاحدها و عدم تصور تخصيص الايجاب بنصوص الاداء و ان تخصيص الايجاب[1] هو يلازم عدم الايجاب لا عدم الجواز و ان حديث علیؓ من اعظم الدلائل على جواز الجمعة فى القرى و البرارى لكونه معللا بعلة الاجتماع12

[1]: تخصيص الايجاب آه: اى لو فرضنا ان حديث على ؓ ليس من نصوص الاداء بل من النصوص الموجبة مع انه ليس منها لذكره لفظ "فى" الظرفية لا "على" الايجابية فلم يقل الا على مصر جامع فان (جواب لو) تخصيص الايجاب يلازم عدم الايجاب لا عدم الجواز كقوله ﷺ اربعة لا جمعة عليهم و فى رواية خمسة لا جمعة عليهم فلا شک ان قوله لا جمعة عليهم يلازم عدم وجوبها عليهم لا عدم جوازها فلو اقام الاربعة او الخمسة المذكورة فى الحديث الجمعة جازت صرح بذلک المتون و اصحاب الفتاوى فلا تخصيص الا بدفع التشريع عن بعض الافراد و منع الجمعة عن الذات اما تخصيص الوجوب للحرج او المشقة فشائع و لا يصير النص به ظنيا فافهم.

تأثير الحرج للترخيص لا المنع

و الشرط و الركن عند التعذر معدوم شرطيته و ركنيته بالعدم الاصلى فلا وجود له بنفسه فضلا عن التأثير فی رد القاطع بل الموجود هنا الحرج و تأثيره و وضعه الترخيص و التسهيل لا المنع لعوده حينئذ على ضد وضعه[1] و من الاباطيل جعل دليل شروط الاداء و اركانه مخصصا و مقيدا لعموم النص المشرع لاصل العبادة و اطلاقه اذ هو وضع كلام الشارع على خلاف غرضه[2] مثلا قوله تعالى ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ [الانعام: 72] غرض الشارع فيه تشريع الصلوة على العموم و الاطلاق سواء قدر على الشروط و الاركان او عجز ثم قوله تعالى ﴿قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: 238] غرضه مراعات القيام عند القدرة من غير التعرض لعدم صحة الصلوة عند العجز فجعله مخصصا مقيدا للنص المشرع خلاف غرض الشارع

---

[1]: قبلا بيان شد كه هنگام عجز از شرط و يا ركن، آن شرط و يا ركن معدوم به حساب می آيد و وجود ندارد پس به اساس اين گفته، مصنف ﵀ بيان ميدارند كه: "چيزی كه خود وجود ندارد قطعا نميتواند آيت قاطع قرآن را رد كند پس ادعای تخصيص آيت جمعه توسط حديث علی ﵁ سخنی اشتباه و بر خلاف اصول ميباشد زيرا در حق عاجز از مصر، حديث علی ﵁ وجود ندارد و شرطيت مصر نيز منعدم ميباشد پس چطور ممكن است كه يک چيز معدوم در نص قاطع جمعه تأثير بگذارد و آنرا تخصيص كند" و چون از اين سخن مصنف ﵀ اينطور مفهوم ميشود كه مخصِّص (به كسر) بايد در نص قاطع جمعه تأثير بگذارد ممكن است مانعين شبهۀ وارد كنند و آن اينكه مشقت در نص جمعه تأثير گذاشته و عدۀ را اهل رخصت قرار داده است پس آيت جمعه تخصيص شده است در جواب اين سوال، مصنف ﵀ می گويد: بل الموجود هنا الحرج الخ و توضيح آن قرار ذيل است: "تنها چيزی كه ميتواند در نص قاطع جمعه تأثير بگذارد حرج و مشقت ميباشد پس هر گاه در خود اقامۀ جمعه مشقت و حرج وجود داشته باشد آنگاه اين حرج ميتواند در نص مطالب جمعه تأثير بگذارد اما باز هم تأثير آن تا حد برداشتن وجوب نص و رخصت قرار دادن ميباشد نه منع از نماز جمعه و برداشتن تشريع آن (در حاليكه تخصيص خواهان چنين تأثيری ميباشد). به گونۀ كه اگر اهل حرج و مشقت نماز جمعه را اقامه كنند برايشان مانعی وجود ندارد كما اينكه آنرا اقامه نكنند زيرا مشقت فقط در وجوب نماز جمعه تأثير می گذارد و قادر نيست تا از نماز جمعه منع كند زيرا غرض از تأثير حرج، رخصت و آسانی ميباشد و اگر اين تأثير به منع از نماز جمعه و امر به ادای ظهر منجر گردد قطعا در تناقض و تضاد با غرض خود كه رخصت ميباشد، قرار ميگيرد زيرا رخصت در ترک يک شئ به معنای اختيار در انجام و ترک آن شئ ميباشد نه اجبار در ترک آن پس اينكه عدۀ از مؤمنين، اهل رخصت قرار گرفتند، در تخصيص آيت تأثيری ندارد زيرا اين رخصت به دليل حرج ميباشد نه منع از نماز جمعه و به كثرت ذكر شد كه تخصيص خواهان نهی ذاتی ميباشد يعنی مخصص (بالكسر) بايد نماز را منع كند و يک تعداد را از زير تشريع جمعه بيرون كند و اقامۀ جمعه را در حق شان ممنوع گرداند" والله اعلم بالصواب.

[2]: و قد مر تفسيره فی الفصل الاول من هذا الباب

فالمبنى على الاختلاف فى شرطية الشئ و عدمه و ركنيتة الركن و عدمه انما هو ضرورة المراعات[1] لا قيد التشريع و عدمه و تخصيصه

[1]: یعنی هرگاه بر سر شرطیت یک چیز یا رکنیت آن اختلاف باشد در واقع اختلاف بر سر اینست که آیا آن چیز در هنگام ادای عبادت، مراعات بشود یا نه، نه اینکه اختلاف بر سر این باشد که آیا اصل عبادت ادا بشود یا نه. به همین اساس اختلاف بر سر قضیهٔ اشتراط مصر به این معنا است که آیا هنگام ادای جمعه رفتن به مصر الزامی است یا نه، پس بر اساس گفتهٔ قائلین به شرطیت مصر، در هنگام ادای نماز جمعه، رفتن به مصر الزامی است در حالیکه بر اساس گفتهٔ مخالفین شرطیت مصر، رفتن به مصر الزامی نمیباشد اما این اختلاف به هیچ عنوان به تشریع جمعه و فرضیت آن باز نمی گردد و آیت مطالب جمعه از این اختلاف در امان است پس اشتراط مصر و عدم آن ربطی به تخصیص آیت جمعه ندارد والله اعلم بالصواب.

اختلاف فى تـشريع الجمعة غير متصور

ثم ايضاً قد علمت ان النص القرآنى المطالب للجمعة ايضاً قاطع لقطعية الاثر المرتب عليه (و هو تكفير جاحد الجمعة) فالطلب قطعى باق على حاله[1] كما فى الفتاوى و ما ذلک الا لعدم وجود ما يرفع بعض افراد الجمعة و المأمور بالذات لا ينسخ و لا يخصص و لا يقيد الا بوجود النهى من هذه الحيثية لا بوجود النهى عن الاداء[2] لانه مؤقت بوجود اركانه و شروطه و انما الاختلاف فى منع الاداء[3] و الطلب المقطوع به لا يهمل بالاشتباه12

---

[1]: قطعى باق على حاله آه: ففى نورالانوار صفحۂ 67 و 68 فى مبحث العام: و انه (اى العام) يوجب الحكم فيما يتناوله قطعا خلافا للشافعى حيث ذهب الى ان العام ظنى آه الا ان ظنيته عند الشافعى ﵀ ليس كظنيته عندنا لان الشافعى ﵀ و ان كان يقول بظنية العام الا انه يقول بتكفير جاحد الجمعة و كذلک سائر العبادات و مراد الشافعى من ظنية العام انه يجوز تخصيصه بالخبر الواحد و نحن نقول بعدم تخصيصه به

[2]: لا بوجود النهى عن الاداء: اعلم ان النهى عن الشئ اما لبغض عنه عند الشارع و هذا ما عناه المصنف ﵀ بالنهى الذاتى و هو غير متصور فى ما هو مأمور من هذه الحيثية اذ لايجتمع كون الشئ محبوبا عند الله تعالى و مبغوضا من جهة واحدة و إما لضرورة الاتيان بشئ آخر لادائه و هو ما عناه المصنف بالنهى العارضى و هو متصور فى التشريعات الذاتية كالنهى عن الصلوة جالسا او كالنهى عن اداء الجمعة فى القرى فالنهى فى المثالين ليس نهيا عن الصلوة او الجمعة بل امر بضرورة مراعات القيام و الاتيان الى المصر لادائها و لكن يجب ان نتعامل مع النهى العارضى على وجه لا يفضى الى النهى الذاتى فلذا نقول انه (اى النهى العارضى) مؤقت بوجود اركانه و شروطه فلا يتوجه القول لا تصلوا الصلوة جالسا إلى العاجز عن القيام و كذلک لا يتوجه القول لا تصلوا الجمعة فى القرى الى القروى العاجز عن اتيان المصر لعدم الركن و الشرط عند العجز و لافضائه الى النهى الذاتى و هو غير متصور

[3]: انما الاختلاف فى منع الاداء آه: لا فى تشريع الجمعة و قد اجمعوا بتكفير جاحدها و لو كان فى تشريعها شبهة ما جاز تكفير الجاحد اذ الحدود تدرأ بالشبهات و الكفر يورث حد القتل ثم قوله و انما الاختلاف معطوف على قوله ان النص القرآنى فهو معمول علمت والمناسبة بينهما ان الاول فى بيان ان الاختلاف فى التشريع غير متصور و الثانى فى بيان محل الاختلاف اى ان الاختلاف فى الاداء فلا يخفى المناسبة بين المعطوف و المعطوف عليه او الواو للاستيناف فبعد ذكر عدم الاختلاف فى التشريع كأن سائلا يقول ففيم كل هذا الاختلاف بين الائمة بادائها فى العرفات او غير العرفات فاجاب المصنف ﵀ ان الاختلاف فى الاداء مع اتفاقهم ان التشريع باق عليهم فلوا ادو الجمعة جازت و قوله "ثم ايضاً" مع ابتداء الكلام ربما كان لترتيب فى الذهن اى ان المنصف تصور فى ذهنه الاقوال المذكورة فى الجمعة و جوابها كانه قال علمت ان الشرط و الركن معدوم ثم ايضاً علمت ان نصه قاطع و انما الاختلاف فى الاداء او قال غير ذلک و الله تعالى اعلم بالصواب

اليقين لا يزول بالشك

اعلم ان العلماء لما قالوا ان نص الجمعة قطعى و صرح ائمة الاصول ان مدلول العام و المطلق ايضاً قطعى مقدم عن الاخبار الاحاد (مع انه لم يورد شئ لرفع النص المطالب لاصل الجمعة و لا مزاحمة بينه و بين نصوص الاداء) و ان الجمعة فريضة محكمة يكفر جاحدها و ان فى تركها طبع القلوب و استحواذ الشيطان ورد جميع اعمال البر من الصلوة و الزكوة و الصوم و الحج و غيرها فوجب[1] ان لا تترک بالشروط الظنية من المصر و السلطان لان اليقين لا يزول بالشک خصوصا عند العجز [2] (بل ترى جواز الجمعة عند العاجز عن جميع الاركان و الشروط فكذا هذا) اذ لا شرط حينئذ[3] (مع بقاء الامر المطالب على حاله) فالقول بعدم الجواز حينئذ من نتائج طبع القلوب اذ هو حينئذ مكابرة للقاطع القرآنى بلا دليل نعم وجود رخصة الترک امر آخر لا يناقض المقام اذ هو لدفع الحرج لا غير و الا لخيرية الجمعة مطلق عام باخبار الله تعالى بقوله تعالى ﴿ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [الجمعة: 9] فعدم رؤية الخير من نتائج الجهل فقط 12 محمد سرور.

---

[1]: قوله فوجب آه جواب لما اى انه لا شک بأن نص الجمعة قطعى و ان مدلول العام والمطلق قطعى ايضۂ عندنا مقدم عن اخبار الآحاد (لو فرضنا ان هناک ما يعارض قطعية نص الجمعة من اخبار الآحاد) و ايضـ لا شک انه لم يورد نص و لو ظنيا يعارض قطعية الجمعة و انه يكفر جاحدها و يرد اعمال خير تاركها فكل هذه المقدمات امر يقينى و اما شرطية المصر و السلطان فظنية لثبوتها بالظنية اولا و وجود الاحتمال فى تفسيرها ثانيا و اختلاف العلماء فيها ثالثا و مع هذا فعدم شرطيتهما عند العجز امر يقينى فهل نترک كل هذه اليقينيات و القطعيات و نأخذ بالظنى فى امر عظيم فى تركه طبع القلوب و استحواذ الشياطين و رد جميع اعمال البر هدانا الله جميعا لما فيه صلاح الامة و اجتماع الكلمة آمين

[2]: قوله عند العجز آه كما فى حال استيلاء الكفار بقتل السلطان و تخريب المساجد كما فى الفتاوى 12 المصنف رحمه الله

[3]: قوله حينئذ آه اذ شرطيتهما منعدمة بالانعدام الاصلى لانعدام الامر بمراعاتها عند العجز12 المصنف رحمه الله

النهى العارضى مقيد بوجود القدرة فى الاركان و الشروط

قال العلماء الجمعة فريضة محكمة اكد من الظهر يكفر جاحدها بالاجماع لثبوتها بالنص القطعى اذ هو باعتبار عمومه و اطلاقه ايضاً (اى كما هو مقطوع باعتبار ذاته) قطعى مقدم على الاخبار الاحاد على الرأى [1] الارجح الاصح عند ائمة ﷭ الاصول مطالب لها من جميع المسلمين [2] على حسب الطاقة على القطع و البتات مادام جزء من الوقت و ذلک لان المخصص الموقع لها الى الظنية غير موجود بضرورة الحس[3] و سائر المخصصات و المقيدات غير موقعة اليها صرح بذلک ائمة ﷭ الاصول[4] مع انها لا يتصور باعتبار تشريعها و خيريتها لان المنع باعتبار الذات غير متصور من الشارع فى العبادات المأمورة بهذا الاعتبار لانها محبوبة لله تعالى و المنع بهذا الاعتبار يقتضى البغض فلا يجتمعان (اى الامر و المنع) فى

---

[1]: قوله على الرأى الارجح آه مع عدم ورود حديث يناقض التشريع و حديث على (رض) مؤكد له ببيان كمية الاداء مقصور على القادر لا قدم له عند العجز كسائر نصوص الشروط و الاركان و ترخيص الترک ليس لمعنى فى الصلوة يناقض الاكدية بل هو لدفع الحرج فالعزيمة و الخيرية عام مطلق و عند اصحاب الظواهر لا ترخيص فى الترک اصلا12 مصنف ﷫

[2]: قوله جميع المسلمين آه لظاهر عموم النص كما فى التفسيرات الاحمدية و وجود مأخذ الاشتقاق فى جميع الافراد و اقتضاء الاكدية و عموم احاديث التشريعة المفسرة له و الاثار و الافعال من رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و صحبه و سلم و الصحابة (رض) و وجود الترخيص فى ترک الجمعة لا يناقض الاكدية لانه لدفع الحرج لا غير12 مصنف ﷫

[3]: قوله بضرورة الحس آه اذ لا بد حينئذ ان يكون المخصص كلاما مستقلا قاطعا مقارنا لنص تشريع الجمعة و هو مفقود حسا12 مصنف ﷫

[4]: قوله ائمة الاصول آه: ففى التوضيح صفحه 114: قصر العام على بعض ما يتناوله لا يخلو من ان يكون بغير المستقل كالاستثناء و الغاية او بمستقل و هو (اى المستقل) التخصيص و هو اما بالكلام او غيره كالعقل و الحس و العلماء قالوا كل عام خص بمستقل فانه دليل فيه شبهة لكن يجب هناک فرق و هو ان المخصوص بالعقل ينبغى ان يكون قطعيا لانه فى حكم الاستثناء لكنه حذف الاستثناء معتمدا على العقل على انه مفروغ عنه حتى لا نقول ان قوله تعالى يايها الذين آمنوا إذا قمتم إلى الصلوة و نظائره دليل فيه شبهة و هذا الفرق واجب الذكر حتى لا يتوهم ان خطابات الشرع التى خص منها الصبى و المجنون بالعقل دليل فيه شبهة كالخطابات الواردة بالفرائض فانه يكفر جاحدها اجماعا مع كونها مخصوصة عقلا فان التخصيص بالعقل لا يورث شبهة آه تم ملخصا

شئ واحد باعتبار واحد بخلاف النهى العارض[1] بعروض تفويت الشرط و الركن[2] فلذا يشترط القدرة لئلا يفضى الى النهى الذاتى او امر العاجز12

---

[1]: قوله بخلاف النهى العارض آه فانه يجتمع مع كون الشئ مأمورا به باعتبار الذات فترى ان الشارع منع عن اقامة الصلوة مع تفويت القيام و القراءة مثلا اى عدم مراعاتهما مع القدرة عليهما فان هذا المنع ليس منعاً من حيث الحقيقة بل هو امر بمراعاتهما12 مصنف ﷫

[2]: قوله بعروض تفويت الشرط و الركن: فالنهى العارضى ليس نهيا حقيقة بل هو امر بمراعات الشرط فيقيد النهى بالقدرة على الشرط و هذا النهى متصور الوجود فى باب الجمعة بل فى كل التشريعات الذاتية فحينئذ يتصور فى باب الجمعة وجود نص كـ"لا تصلوا الجمعة فى القرى" (مع انه ليس موجودا) و لكنه يدل على الامر بمراعات المصر لا النهى عن الجمعة من حيث هى هى فيقيد النهى الكذائى بالقدرة على اتيان المصر و اما عند العجز عن اتيانه فالنهى غير موجود مع ان التشريع باق و فى خلافه (اى فى خلاف القول بتقييد النهى العارضى بالقدرة على الشرط) افضاء اما الى النهى الذاتى وإما الى امر العاجز لاننا لو قولنا بمنع الجمعة عند عدم القدرة على المصر فقد منعنا الجمعة من حيث هى هى بلا دليل و هذا غير متصور او لم نقل بمنعها و لكن قلنا بضرورة مراعات المصر فحينئذ كلفنا العاجز بما لا يطيق و هذا غير متصور ايضاً فلا بد لنا بالقول بأن النهى الكذائى عند القدرة على المصر و اما عند العجز فالنهى غير موجود.

قوله بعروض تفويت الشرط و الركن آه: فالنهى الكذائى وارد لعارض و هو تفويت الشرط و قد مر ان الشرط عند العجز عنه منعدم فإذا انعدم الشرط انعدم التفويت و اذا انعدم التفويت انعدم العارض و اذا انعدم العارض انعدم النهى فالقول لا جمعة فى القرى كالقول لا جمعة جالسا انما هو لتفويت الشرط عند القدرة اما عند العجز فالتفويت منعدم و بانعدامه ينعدم القول لا جمعة فى القرى

الفصل الرابع: التحقیق فی قواعد الاصولیة لبـیان تشریع الجمعة

مقدمة الفصل:

در سه فصل گذشتهٔ این باب، از طریق قواعد و تأسیسات متفق علیه، وجوب جمعه در قریه ها اثبات گردید و همچنان اثبات گردید که تمام دلائل منع نماز جمعه تخمیناتی بیش نیست که نه با اصلی از اصول همخوانی می کند و نه بر اساس دیدگاه امامی از ائمه بنا شده است، و اگر بخواهیم بر تمام قواعد یاد شده، دید کلی داشته باشیم، آنها را به قرار ذیل لیست می کنیم:

- نص مطالب و تشریع جمعه عام و مطلق است.
- نص اداء با نص موجب ملازمتی ندارد.
- خطابات شرع به عاجز تعلق نمی گیرد.
- عاجز از شروط و ارکان در زیر حکم نصوص اداء داخل نیستند زیرا خطاب متوجه او نیست.
- در حق عاجز از شروط و ارکان تفویت شرط رخ نمیدهد چون شرط در صورت عجز منعدم است.
- در نزد جمهور علماء، جماعت محل تشریع و رکن اصلی نماز جمعه میباشد.
- تخصیص مقتضی منع ذاتی، میباشد.
- نهی ذاتی در باب جمعه متصور نیست.
- رخصت در تشریعات ذاتی به خاطر دفع حرج است نه منع از ذات.
- نصوص اداء منجر به نهی عارضی می گردد نه نهی ذاتی.
- تمام علماء بر عدم وجود منع ذاتی در باب نماز جمعه، اجماع دارند.
- تخصیص توسط اجماع متصور نیست.
- عزیمت در روز جمعه، نماز جمعه میباشد نه نماز ظهر.
- از نصوص ظهر به دلیل تقدم شان، نمیتوان بر علیه نصوص جمعه به دلیل تأخر شان استدلال نمود.

و در این فصل شما خواهید آموخت:

- وقت نماز جمعه علت نفس وجوب میباشد.

- خطاب فاسعوا إلى ذكر الله علت وجوب ادای جمعه میباشد.
- تا زمان بقای وقت، خطاب فاسعوا مطالب میباشد.
- ثابت در حدیث علی ﷺ و نظائر آن نفی کمال میباشد.
- حدیث علی ﷺ معلل به علت اجتماع میباشد.

در سه فصل گذشته، برای فهم درست مطالب، رساله ها را به ترتیب خاصی قرار دادیم به این معنا فهم رساله های هر فصل را به مفهوم فصل قبل وابسته نمودیم اما در این فصل رساله های ذکر می گردد که هر کدام به تنهایی برای اثبات وجوب نماز جمعه، بسنده است و از مجموع قواعد فوق به یکباره گی استفاده می کند تا به هدف که همانا وجوب نماز جمعه در قریه ها میباشد، نایل آید. و لله الحمد و الیه المتاب.

الى مَ ينجر القول بعدم جواز الجمعة فى القرى

فلو فرضنا ان اشتراط المصر مذكور فى مواضع عديدة من كلام الله تعالى لكان فاقد المصر العاجز عن اتيانه خارجا عن قضية الاشتراط ففى المختصر و الوقاية و الدر المختار و الرد المحتار بما ملخصها ان فاقد الصحة و فاقد الاقامة بمصر تنوب جمعته عن فرض الوقت مادام عاقلا بالغا قال القهستانى فى شرح المختصر كالقروى (بفقد القيد اى المصر) و المسافر(بفقد المقيد اى الاقامة) و المريض آه ملخصا فاللمية[1] فى الكل شئ واحد و هو ان العاجز عن الشئ غير داخل تحت نص الامر به فالقول بعدم جواز الجمعة عند فقد المصر و العجز عن اتيانه قول بلا دليل مع استلزامه تكذيب الله تعالى[2] و الخروج عن اجماع الامة اذ لا بد للقائل الكذائى من القول بان العاجز عن المصر داخل تحت حديث على ﷺ فكيف و فيه[3] ايضاً مكابرة النص القاطع الموجب[4] المطالب لاصل الجمعة اذ هو علة وجوب الاداء مادام الوقت باقيا و هو علة نفس الوجوب[5] فكيف يامرنا و يوجب علينا مع عدم امكان الخروج

---

[1] فاللمية فى الكل: اى فالعلة فى ترك كل من الشروط و الاركان عند العجز شئ واحد و هى ان العاجز الخ

[2] استلزامه تكذيب الله تعالى: حيث ان الله تعالى اخبرنا أن العاجز غير داخل تحت الامر اذ قال (لا يكلف الله نفسا الا وسعها) و لابد للقائل بعدم جواز الجمعة عند فقد المصر و العجز عن اتيانه أن يقول إن العاجز عن المصر داخل تحت حديث على ﷺ فيلزم من هذا القول تكذيب الله تعالى إذ (علة لقوله لابد للقائل) لو لم يكن العاجز غير داخل تحت حديث على ﷺ لما طالب الحديث عنه الاتيان الى المصر فيكون العاجز غير مأمور بمراعاته و هذا ما نحن بصدده اذ يلزم من هذا أن شرطية المصر منعدمة فى حق العاجز و أن حديث على ﷺ لا يخاطبه و لا يطالبه الاتيان مع بقاء الموجب على حاله و الله اعلم بالصواب

[3] و فيه: اى و فى القول بعدم جواز الجمعة عند فقد المصر و العجز عن اتيانه.

[4] النص القاطع الموجب: اى قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله و ذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون

[5] علة نفس الوجوب: ففى نورالانوار صفحه 53 فى مبحث الامر: فالوقت سبب للوجوب لانه يختلف الاداء باختلاف صفة الوقت صحة و كراهة فيكون سببا للوجوب ثم ههنا شيئان نفس الوجوب و وجوب الاداء فنفس الوجوب سببه الحقيقى هو الايجاب القديم و سببه الظاهرى و هو الوقت اقيم مقامه و وجوب الاداء سببه الحقيقى تعلق الطلب بالفعل (اى خطاب الله تعالى المتعلق بافعال المكلفين) و سببه الظاهرى و هو الامر اقيم مقامه و السبب هو الجزء الاول المتصل بالاداء قبل الشروع فى الاداء آه تم ملخصا و على هذا يكون زوال الشمس فى يوم الجمعة سبب نفس الوجوب اذ لا يصح الاداء قبله و تفوت الجمعة بفوته و يختلف الاداء باختلاف صفة الوقت صحة و كراهة و معنا انه سبب لنفس الوجوب اى اذا زالت الشمس يثبت فى ذمة المكلف اداء نوع من العبادة و لكنه لا يطالب على الفور و سبب وجوب اداء الجمعة هو قوله تعالى فاسعوا إلى ذكر الله و معنا انه سبب لوجوب الاداء اى انه لمطالبة ما ثبت فى الذمة بزوال الشمس و المطالبة تقع عند الجزء الاول المتصل بالاداء و خطاب النص

عن العهدة [1] على قول القائل بالمنع بل لا يتصور ان يكون هذا المنع باعتبار فوت الشرط اذ لا شرط بدون الدخول فى قضية الحديث بل ينجر هذا باعتبار ذات الجمعة و هى بهذا

يتوجه إلى كل مؤمن لقوله تعالى يايها الذين آمنوا فالنداء بلفظ آمنوا يدل على علية مأخذ الاشتقاق اى الايمان هو علة خطابهم و هو علة تشريع الجمعة عليهم فحين دخول وقت الجمعة يثبت فى ذمة المكلف اداء نوع من العبادة و حين اراد ان يفرغ ذمته عنه و فى الجزء المتصل بالاداء او فى آخر الوقت يطالب نص الوجوب اداءه و هو هنا الجمعة لا الظهر لان المطالب فى هذا الوقت هو قوله تعالى فاسعوا إلى ذكر الله لتأخره نزولا لا قوله و اقم الصلوة لدلوك الشمس لتقدمه و هو (اى قوله تعالى فاسعوا) يطالب من كل مؤمن فى اى بقعة من بقاع الارض (إذ علة الخطاب هو الايمان لا المكان) السعى إلى الجمعة على اختلاف حالهم وجوبا و استحبابا و اما المنع فهو مكابرة النص القاطع و لا شئ اشد تهاونا فى حق نص الجمعة من القول بانه مختص لاهل الامصار و انه لا يخاطب القروى فى القرية و هو مؤمن و لا المسافر فى البرية و هو مؤمن اذ حينئذ يعتبر فى علة الخطاب المكان لا الايمان فلابد من القول بأن كل من يؤمن بالله و اليوم الآخر فى اى كنف من اكناف الارض داخل تحت قوله تعالى فاسعوا إلى ذكر الله و ان (شرطية) ادوا الجمعة بشرائطها برئت ذمتهم عن اداء ما تعلق فى ذمتهم بدخول الوقت و ان شرائطها منعدمة عند العجز عنها و هى باقية مادام الوقت فافهم.

[1] عدم امكان الخروج عن العهدة: اى كيف يأمرنا سبحانه بفعل شئ لا يمكن فعله على اى صورة و تفصيله ان قوله تعالى فاسعوا إلى ذكر الله يطلب من جميع المومنين اقامة الجمعة من القادر و العاجز عن المصر على السوية اما القادر فاذا اداه فى المصر فقد خرج عن عهدة الجمعة لاتيانه بالشرط و اما العاجز فإن قلنا بانه داخل تحت حديث على رضي الله عنه فعليه اتيان الشرط فلو ادى الجمعة بدونه لم يخرج عن العهدة مع بقاء الموجب على حاله و طلبه فكيف يوجب علينا مع انا لو اديناه بقدر المستطاع لم نخرج عن العهدة فهل هذا إلا تكليف العاجز و ان قلتم يؤدى الظهر عوضا عن الجمعة قلنا ان المطالب فى هذا الوقت هو قوله تعالى فاسعوا إلى ذكر الله لتأخره نزولا فلو أقام الظهر لم يخرج عن العهدة و ان قلتم إن اهل الرخصة يؤدون الظهر قلنا لدفع المشقة والحرج رفع الشارع وجوب الجمعة عنهم و النص المتقدم يأتى مطالبته بقدر رفع النص المتأخر و حين جاء الرخصة فى ترك الجمعة لدفع المشقة جاء الرخصة فى اتيان الظهر مع ان العزيمة فى حقهم اداء الجمعة و قد أقام ﷺ الجمعة فى سفر الحديبية و الحنين عملا بالعزيمة و الخيرية و ان قلتم ان المراد بقوله تعالى يايها الذين آمنوا هم اهل المصر فالنص فاسعوا يطالب اداء الجمعة من اهل المصر فقط بدليل الاجماع و حديث على رضي الله عنه و اما اهل القرى فغير داخل تحت مطالبته نقول ان قوله تعالى يايها الذين آمنوا عام و عام الكتاب قطعى فيما يتناوله عندنا فلابد ان يكون المخصص فى المرتبة الاولى قاطعا مستقلا مقارنا فاين هذا المخصص ثم ان علماء الاصول صرحوا بأن عام المخصوص البعض ظنى فيما يبقى من افراده مع تصريح اصحاب المتون و الشروح و الفتاوى بأن منكر الجمعة كافر ثم ايضا تخصيص عام الكتاب بالاجماع غير متصور و مع ذلک ان حديث على رضي الله عنه من نصوص الاداء و قد علمت ان تخصيص النصوص التشريعى بالاداء غير متصور و قبل كل هذا فان النهى عن ذات الجمعة يقدح فى خيرية الجمعة و محبوبيتها عند الله تعالى و قد علمت هذا فى موضعه و ان قيل ان الله تعالى رفع تشريع الجمعة عن اهل القرى بالاجماع او نقل الاجماع فهو نسخ لا تخصيص اذ التخصيص لدفع التشريع عن اهل القرى و النسخ لرفعه بعد ثبوته و الباقى بعد النسخ قطعى بالاتفاق بخلاف التخصيص فيكفر جاحد الجمعة فلا ينقض قول المتون و الشروح على تكفير الجاحد قلنا قال الله تعالى ما ننسخ من آية او ننسها نأت بخير منها او مثلها فبعد رفع تشريع الجمعة لابد بعوضها من تشريع خير من الجمعة او مثلها على الاقل بإخبار الله تعالى و لا شک ان الظهر ليس خيرا من الجمعة و لا مثلها لقوله تعالى فى تشريع الجمعة ذلكم خير لكم و لاجماع العلماء على خيريتها فان كان هناک تشريع خير من الجمعة فى حق اهل القرى فنعم قولكم صحيح و إن قيل ان خيريتها لاهل القرى ايضاً نسخت فيكون الظهر مماثلا للجمعة فى حقهم قلنا هذا محال فى حقه سبحانه ان يقول بشئ ثم يرجع عنه و يقول بضده فان الله تعالى اذا جعل الشئ خيرا فلعلمه تعالى فى الازل انه خير فلا يمكن ان يكون خيرا ثم لايكون خيرا و إن قيل فيكف رجع سبحانه تعالى عن خيرية الظهر فشرع الجمعة نقول ان الله تعالى لم يرجع عن خيريته بل شرع علينا ما هو خير منه و لا يلزم من هذا ان الظهر ليس خيرا او هو مبغوض و إن قيل فلم لم يشرع علينا الجمعة من اول الامر قلنا ان الله حكيم و حكمته اقتضت ذلک كما ان تشريع الصيام فى السنة الثانية من الهجرة لا يدل على عدم خيريته فيما قبل و تشريع الحج فى السنوات الاخيرة من حياته ﷺ و مما يتبادر إلى الذهن ان المسلمين فى ابتداء الامر كانوا قلة لا يعبدون و لا يصلون الا فى الخفية بعيدا عن انظار العامة خشية من الحاق الاذى بهم و شعار الجمعة هو إظهار وحدة المسلمين و شوكتهم باجتماعهم فى مكان واحد يسمعون و يقتدون برجل

الاعتبار مأمور بها[1] ثم كيف يفعل بما جاء فى الباب ففى الحديث «الجمعة الواجبة على كل قرية» اورده المحدث الدهلوى ﷺ فى الحجة ففى ما قلنا جواب شاف كاف[2] عن جميع ما قال بعض الفضلاء من اخواننا من دلائل المنع اذ لا حاجة لنا الى القول بعدم اشتراط المصر ورد تفاسيره مع ان الكل امور متناقضة اذ فيها وضع اللغة بالرأى[3].

واحد و لا شک ان هذا ادعى الى الحاق الاذى فلا سبيل الى إقامة الجمعة إلا بعد الامن من الحاق اذى المشركين و لذلک اقيمت الجمعة بعد الهجرة و ربما كان مشرعا من اول الامر و لكن لم يكن فى وسعهم اقامة الجمعة فى المكة المكرمة و لذا امر رسول الله ﷺ مصعبا اذا زالت الشمس من اليوم الذى يتجهز اليهود فيه لسبتهم فأقم الجمعة و ذلک قبل نزول الوحى بتشريعها و الله اعلم بالصواب

[1]: و هى بهذا الاعتبار مأمور بها آه: فخلاصة قول المصنف ﷺ ان قول القائل بالمنع عن الجمعة عند فقد المصر و العجز عن اتيانه لا يخرج عن اعتبارين اما ان يكون هذا المنع باعتبار فوت الشرط و النهى العارضى و اما باعتبار ذات الجمعة و هو النهى الذاتى و هو غير متصور فيما هو مأمور بهذا الاعتبار اما النهى العارضى و اعتبار فوت الشرط فمتصور و لكن اعتباره عند العجز لا يتصور لدليلين الاول استلزامه تكذيب الله تعالى و الخروج عن اجماع الامة و قد مر تفصيله من غير ذى مرة و الثانى ان فى المنع عند العجز مكابرة النص القاطع اذ هو علة وجوب الاداء مادام الوقت و هو علة نفس الوجوب كما مر فحينئذ المنع الكذائى ينجر إما الى تكذيب الله تعالى و الخروج عن اجماع الامة و مكابرة النص القاطع و إما الى النهى الذاتى و قد ذكر المصنف ﷺ اعتبار فوت الشرط و بعد بيان الاحكام المترتبة عليه قال بل لا يتصور ان يكون هذا المنع باعتبار فوت الشرط اذ لا شرط الخ ثم بين ان لم يكن هذا المنع باعتبار فوت الشرط فهو يقع اذا باعتبار الذات فقال بل ينجر هذا باعتبار ذات الجمعة الخ والله اعلم بالصواب.

[2]: شاف كاف آه: فعند عجز المكلف عن اتيان المصر لا يخرج حاله بالاضافة الى النص المطالب فاسعوا و الى حديث على ﷺ عن اربعة احوال: النص مطالب مع دخول المكلف تحت الحديث، النص مطالب مع عدم دخوله تحت الحديث، النص غير مطالب مع دخول المكلف تحت الحديث و النص غير مطالب مع عدم دخوله تحت الحديث اما الاخيرين اى عدم مطالبة النص الموجب فممتنع مادام الوقت و قد علمت ان ليس هناک دليل يفضى الى عدم مطالبة النص الموجب مادام الوقت بل لا يتصور لاستلزامه تخصيص النص و النهى الذاتى و اما الاول فممتنع ايضا لاستلزامه تكليف العاجز فلا يستقيم الامر الا بالقول بمطالبة الموجب مع عدم دخول المكلف تحت الحديث و هو الحالة الثانية و المنع فى هذه الحالة مكابرة النص بلا دليل فبأى دليل تمنعون الجمعة و تكابرون مطالبة النص الموجب و حديث على ﷺ ساكت لا يطالب من المكلف الاتيان الى المصر

[3]: اذ فيها وضع اللغة باللرأى آه: اى فى تفاسير التى وردت فى شأن المصر من اصحابنا وضع اللغة باللرأى اذ كل يرى تفسيرا للمصر عن رأيه ثم ينسبه الى المذهب و الاصل أن المصر مرادف للقرى من حيث اللغة كما فى مفردات القرآن للراغب الاصفهانى

فى بيان حديث على[1] ﷺ

فلو فرضنا ان شرطية المصر ثابت بحديث على ﷺ لكان مختصا على القادر على المصر كسائر النصوص الاركان و الشروط فكيف و الثابت[2] فى نظائره هو نفى الكمال[3] نحو «لا ايمان[4] لمن لا امانة له» و نحو حديث التسمية فى الوضوء[5] و نحو «لا صلوة لمن صلى خلف الصف وحده و فى الصف فرجة» و غير ذلك بل هو معلل بعلة الاجتماع و تعليله اوضح من تعليل التأفيف بالاضرار لتوصيف المصر بلفظ جامع و لم يوصف اف بلفظ مضر و ايضا هنا زيادة سياق على نفى الجمعة فى مصر خال عن الاجتماع فدار الحكم مدار العلة قال شيخ الاسلام برهان الدين ان للعير حكم المصر[6] فلذا كان رسول الله ﷺ يقيم الجمعة فى سفر الحديبية و الحنين كما فى ابى داود و الصحابة ﷺ فى برارى المصر كما فى مغازى الواقدى و فى السواحل زمن طويل فى خلافة عمر ﷺ و عثمان ﷺ بامرهما كما فى البيهقى عن ليث بن سعد 12

---

[1]: بدانكه عدهٔ از علماء متأخر از اقوال ائمه اینطور برداشت نمودند که اقامهٔ جمعه در قریه ها جواز ندارد و سپس برای اثبات گفته های خویش به حدیث علی ﷺ استدلال نمودند و قایل شدند که ائمه ﷺ با تمسک به حدیث علی ﷺ اقامهٔ جمعه در قریه ها را منع نمودند در حالیکه مصنف ﷺ مدعی هستند که ائمه به هیچ عنوان قایل به عدم جواز نیستند و منع از جمعه به دلیل برداشت اشتباه متأخرین مذهب، در مذهب پدید آمد و همچنان مدعی هستند که ائمه به هیچ وجه حدیث علی ﷺ را دلیلی بر منع نمیدانستند و در این رساله مصنف ﷺ به بیان حدیث علی ﷺ می پردازند و اثبات می کنند که سیاق حدیث علی ﷺ به این منظور نیست تا برپائی نماز جمعه در قریه ها را منع کند.

[2]: و الثابت فى نظائره آه: اى لو كان الحديث دالا على اشتراط المصر لكان مختصا على القادر و لم يتوجه الى منع الجمعة عن القروى العاجز عن اتيانه كما مر فكيف بمنعها عنه و الثابت فيه و فى نظائره نفى الكمال لا الاشتراط فنفى الكمال اولى ان لا يمنع الجمعة عن القروى العاجز عن اتيانه و الله اعلم بالصواب

[3]: نفى الكمال آه: ففى اتحاف المتقين: «وقال صلى الله عليه وسلم (لا صلاة لجار المسجد الا فى المسجد) المشهور فى تقديره لا صلاة كاملة» ثم قال « وقد تمسك بظاهره الظاهرية على ان الجماعة واجبة ولا حجة فيه بفرض صحته لان النفى المضاف الى الاعيان يحتمل ان يراد به نفى الاجزاء ويحتمل نفى الكمال وعند الاحتمال يسقط الاستدلال».

[4]: لا ايمان آه: اى لا كمال ايمان او لا ايمان كامل لمن لا امانة له و ليس المراد نفى الايمان مطلقا

[5]: التسمية فى الوضوء آه: قال رسول الله ﷺ ((لا وضوء لمن لم يسم)) و المراد به أن الوضوء يكمل بالتسمية لانه لا يجزئ الوضوء بدون التسمية على ما اتفق العلماء فلا احد من علماء اهل المذهب من يقول بعدم جواز الوضوء بدون التسمية

[6]: ان للعير حكم المصر آه: و الاستدلال منه على ان الحديث معلل بعلة الاجتماع من حيث انه اعطى للعير حكم المصر لوجود الجماعة فبالجماعة يصير الموضع مصرا فيفهم من قوله (اى شيخ الاسلام) ان الجماعة هى المراد من حديث على ﷺ و الا ما صح قوله ان للعير حكم المصر لانه ليس فيه ابنية و لا اكبر مساجد و ايضـ لا يوجد سلطان و لا نائبه و كذلک فى اقامته ﷺ الجمعة فى سفر الحديبية و الحنين و اقامة الصحابة ﷺ فى برارى المصر صراحة على أن وجود الاجتماع كاف لاداء الجمعة و هو (اى وجود الاجتماع) المراد من المصر لا غير فافهم.

التأسيسان فی شرطية المصر باطل[1]

اعلم ان دليل شرطية المصر لصحة اداء الجمعة[2] مبناه على التأسيسين كل واحد باطل باتفاق الامة و على جزئية هو خلاف الواقع فاما التأسيسين فاحدهما[3] دعوى تخصيص النص القاطع الواقع فی افتراض الجمعة[4] اذ هو خلاف التأسيس الاجماعی بين الامة لكون المنسوخية و المخصصية (بفتح الصاد) من خواص دلائل الاحكام المقدمة لا المأخرة اذ من خواصها هی الناسخية و المخصصية بكسر الصاد اجماعا و بعد ما قرر الشارع امر الجمعة لم يتوجه الى رفع افرادها او الى رفعها شئ كما لا يخفی.

[1]: شکی نیست بسیاری از علماء مذهب مصر را شرط صحت اداء جمعه می دانند و بر اساس اشتراط آن، در بسیاری از مواضع، اقامهٔ جمعه را منع نمودند و در این رساله مصنف ﷫ به بیان و توضیح اساس و تهداب حکم فوق پرداخته و با اثبات بطلان اساس و تهداب، به این نتیجه میرسند که به دلیل بطلان مبنای حکم، خود حکم نیز محکوم به بطلان است. در این رساله مصنف ﷫ حکم فوق را بر مبنای دو تأسیس و یک امر جزئی استوار میدانند و سپس بیان میدارند که خود مبنا منهدم و ویرانه است پس بنائی که بر آن استوار یافته بالطبع اینگونه باشد.

[2]: دليل شرطية المصر لصحة اداء الجمعة آه: مراد المصنف ﷫ من شرطية المصر هنا شرطيته مع افضائه الى المنع فهذه الشرطية التی مبناها على التأسيسين و اما شرطيته مع جريه مجرى نظرائه من الركوع و السجدة فلا بأس بها و لا يكون مبنيا عليهما إذ لا يفضى إلى المنع

[3]: فاحدهما آه: ذكر المصنف ﷫ احد التأسيسين و هو ان يدعى القائل بالمنع ان آية الجمعة التی يخاطب جميع المؤمنين بلاقيد مخصوصة البعض و مقيدة بالامصار فلا تجوز الجمعة فی القرى و ذكر المصنف ﷫ ان هذا الادعاء باطل ثم ذكر فی اثبات بطلانه ان للمدعی ان يتمسك بالنصوص الظهرية على تخصيصها او ان يدعى ان الشارع بعد تشريعها خص البعض و كلا التمسكين باطل باجماع الامة اما الاول فلكون المنسوخية و المخصصية الخ و اما الثانی فلانه بعد ما قرر الشارع الخ ثم ان المصنف ﷫ لم يذكر فی رسالته التأسيس الثانی و ايضا الجزئية التی خلاف الواقع و لعله اراد بالتأسيس الثانی ان يدعى القائل بالمنع ان اشتراط المصر المفضى الى منع الجمعة مبنى على حديث على ﷛ فهو باطل لانه تقييد الموجب بالاداء اولا و ذا لا يجوز كما مر و فيه تكليف العاجز بما لا يطيق ثانيا و ذا يلزم تكذيب الله تعالى و اراد بالجزئية دعوى الاجماع على المنع فهو خلاف الواقع اذ الاجماع على عدم المنع و الله اعلم بالصواب

[4]: دعوى تخصيص النص القاطع الواقع فی افتراض الجمعة آه: اى القول بمنع الجمعة يصح اذا ادعى القائل بالمنع تخصيص النص القاطع الواقع فی افتراض الجمعة و هو احد التأسيسين و نعنی بالتخصيص ان الشارع دفع تشريعها عن بعض المكلفين و هم اهل القرى ببيان حديث على ﷛ فالفرض الموجود فی حقهم فی يوم الجمعة هو الظهر فقط فلو ادووا الجمعة مكانه لم تجزهم لتركهم المقطوع به اى الظهر بالمعدوم فی حقهم اى الجمعة و هذا هو المراد بالتأسيس فلو صح صح المنع و لكن المصنف ﷫ يقول ببطلانه اذ القول بالتخصيص لا يجوز الا بالدليل لان الخطاب عام و متمسك المانعين على تخصيص نص الجمعة إما نص الظهر و إما ان يدعى ان الشارع بعد تشريع الجمعة دفع تشريعها عن اهل القرى بنص قاطع مستقل و يدل عليه (اى على دفع التشريع) الاجماع و حديث على ﷛ و كلا التمسكين باطل باجماع الامة لما ذكره المصنف ﷫ فی المتن

لابد من مراعات قانونین فی باب اشتراط المصر

(القانون الاول) القول باشتراط المصر مع تعذره [1] یلازم[2] تکذیب الشارع و تخریق الاجماع فشرطیته (ای حین تعذره) منعدمة (و ذلک لعدم الخطاب) بالانعدام الاصلی فلا یتصور حینئذ (ای حین کونها منعدمة بالانعدام الاصلی) القول بفوت المشروط بفوت الشرط (اذ لا شرط هنا لعدم الخطاب) بل هو مقصور[3] بالقدرة

(القانون الثانی) انما جاز الاخذ بما فی الفتاوی من تفسیر المصر و فناءه بل شرطیته ایضاً اذا سلک به مسلک سائر الشروط و الارکان بضرورة مراعاتها عند القدرة و انعدامها عند العجز بالانعدام الاصلی (لعدم دخول العاجز تحت الخطاب) مع بقاء فرضیة الصلوة علی ما کانت و اما اذا جعل انعدامه ملازما لمنع الجمعة مع فساده قطعا کما فی القانون الاول

---

[1]: قوله مع تعذره آه بل لا شرط مع التعذر ففی المختصر و الوقایة و التنویر و الدر المختار و الرد المحتار انه تنوب اقامة الجمعة من فاقد الاقامة بمصر عن فرض الوقت و فی القهستانی هوالمسافر (ای بفقد الاقامة) و القروی (ای بفقد المصر) و فی الرد المحتار و سائر الفتاوی جواز الجمعة حین استیلاء الکفار آه مع شموله لقتل الامراء و القضاة و تخریب المساجد و الابنیة حتی لا یوافق ثمه تفسیر المصر و جوز فی الرد المحتار و سائر الفتاوی الجمعة بدون امیر و قاض و فی الارکان لمولینا بحر العلوم (رح) انما الاختلاف فی اشتراط المصر هو عند وجوده و اما عند عدمه فلا اختلاف بین المشائخ (رح) آه کیف و هو حال سائر الشروط و الارکان کما فی متون المذهب و الشروح و الفتاوی من جواز جمعة فاقد الصحة و هو قد یکون عاجزاً عن جمیع الشروط و الارکان فمن هنا تری انه لا کلام فی جواز جمعة العاجز عن القیام و توجة القبلة و القراءة و الرکوع و السجود و الخطیب و الخطبة و غیرها و لو شمل العجز الامام و المأموم جمیعاً مادام مراعات الرکن الاصلی ای المحل و هو الحرکة الاجتماعیة و هذا کحال سائر الصلوات مادام الحرکة و اللمیة فی الکل شئ واحد و هو عدم دخول العاجز تحت الخطاب کما اخبر الله تعالی به و انعقد علیه الاجماع12 مصنف رحمه الله

[2]: قوله یلازم آه اذ لا بد للقائل الکذائی من القول بان العاجز عن المصر مخاطب بمراعاته اذ لا شرط بدون الخطاب ففی هذا القول تکذیب الشارع لما جاء من عدم تکلیف العاجز فی النصوص المتواترة المتظاهرة12 مصنف رحمه الله

[3]: قوله بل هو مقصور آه هو مقصور بالقدرة و اما عند العجز فشئ من الشروط و الارکان لیس بلازم و ذلک لعدم الخطاب و الامر فالقول بعدم جواز الجمعة فی عرفات و نحوها علی ان هنا فوت المشروط بفوت الشرط زلة بل المذهب هو الجواز مطلقا و انما الاختلاف بین ائمتنا الثلثة فی جمعة منی و عرفات فی الوجوب و عدمه کما فی الخلاصة و فی شرح اللباب لعلی القاری (رح) قال ابوحنیفة(رح) و ابویوسف(رح) تجوز الجمعة فی عرفات و فی حج المیزان الکبری قال ابویوسف (رح) یصلی الجمعة فی عرفات لعدم ورود النهی من الشارع و قال الجمهور (رح) لما لم یأتی امر بخصوصها فعدم اقامتها فیها اخف علی الناس آه و ایضاً فی الرحمة الامة فی اختلاف الائمة(رح) قال ابو یوسف(رح) یصلی الجمعة فی عرفات آه قال المشائخ(رح) العامل بقول ابی یوسف و محمد رحمهما الله عامل فی المذهب لیس بخارج منه فقد علمت ان جوازها فیها امر اتفاقی لا اختلاف فیه و انما الاختلاف فی الوجوب و عدمه لرفع الحرج و ذلک لان الامر العام شامل لاهلها و هم غیر مأمورین بمراعات المصر کما علمت و کذلک اورد الشیخ الاکبر (رح) اختلاف الائمة (رح) فی حج الفتوحات علی وجه لا اختلاف فی اصل الجواز و اختار هو ان اقامتها فیها من اوجب الواجبات سواء کان اهلها قلیلین او کثیرین مسافرین او مقیمین 12 مصنف رحمه الله

فلا يجوز [1]اعتبار انعدام التفاسير مع بقاء المصرية و الفناء على تفسير ضعيف[2] بل و ان انعدم الكل

[1]: قوله فلا يجوز اعتبار الخ اى فلو فرضنا ان عدم المصرية و الفنائية يستلزم منع الجمعة فلا يجوز المنع مادام لم يبلغ العدم الكذائى الى درجة الايقان و البتات وهو (اى درجة ايقان العدم و بتاته) انما يحصل عند عدم البناء اذ اطلق عند الفقهاء (رح) لفظ المصر على مطلق البناء و العمران (قوله والعمران آه كقولهم يتيمم لبعده عن المصر الخ و كقولهم يتنفل على الدابة خارج المصر الخ و كقولهم يقصر المسافر اذا فارق بيوت مصره الخ فان المراد بالمصر هنا مطلق البناء و العمران و هو اصل اللغة يقال فى العرب مصرت مصراً اى بنيته و المصر الحد كذا فى مفردات الراغب الاصفهانى (رح) فى غرائب القرآن و سائر التفاسير قياسات اذ ليس كينونة المساجد و الامير والقاضى و نحوه فى المصر من مفهومه للقطع بان بلاد الكفار تسمى امصاراً مع انه ليس فيها شئ مما ذكر12) فلا يجوز القول بمنع الجمعة عند عدم مصر له قاض و امير لئلا يفضى الى ترک القاطع بالقياس و كذلک عند عدم مصر لا يسع اكبر مساجده اهله و قس و كذلک القول فى الافنية لا يجوز منع الجمعة باعتبار تعريف او حد من الحدود الثمانية او التسعة الا اذا تيقن عدم الفنائية ثم هذا كله اذا سلمنا الملازمة بين انعدام المصر و الفناء و بين عدم جواز الجمعة و المنع عنها و الملازمة الكذائية باطلة تفضى الى تكذيب الشارع باخباره ان العاجز غير مخاطب فشرطية المصر منعدمة بالانعدام الاصلى فكيف يستدل به على منع الجمعة و عدم جوازها مع ان النص مع وروده على القادر ما اورده الشارع لرفع اصل الصلوة بل اورده مؤكداً لها ببيان كمية اداءها و كيفيته كسائر نصوص الشروط و الاركان12 مصنف رحمه الله

[2]: قوله ضعيف آه اى اذا كان موضع لا يطلق عليه اسم المصرية او الفنائية باعتبار جميع التفاسير الا بتفسير واحد و لو على وجه ضعيف لا يجوز منع الجمعة باعتبار انعدام المصرية و الفنائية على ذلک التفاسير لئلا يفضى الى منع المقطوع به بالظن بل انعدام المصرية و الفنائية على جميع التفاسير لا يستلزم منع الجمعة اذ لا تأثير للمنعدم الاصلى فى رفع شئ بل ما اورد الشارع نصوص الشروط و الاركان الا مؤكدات للنصوص الشارعة لاصل الصلوة ببيان كمية ادائها و كيفيته12 مصنف رحمه الله

وجوه اربعة فی تشریع الجمعة[1]

بوجه آخر ما ورد نص شرطیة المصر لرفع الامر الوارد باصل الصلوة بل لمراعات الشرط عند القدرة کحال سائر نصوص الشروط و الارکان فعدم الجواز قرر ضرورة المراعات لا ترک الصلوة و بوجه آخر الشروط و الارکان عند العجز منعدمة شرعا لا مفوتة من طرف العباد فمنع الجمعة انکار للقاطع بلا دلیل و بوجه آخر عدم العموم و الاطلاق مناقض لغرض الشارع فی اکدیتها و اقدمیتها بوجه آخر لما قدم الشارع الجمعة علی الظهر من حیث ذاتهما لا یتصور عزیمة الظهر فی مادة من المواد بعروض العوارض لئلا یناقض غرض تشریع الجمعة و انما یأتی فیه ما لا یناقض اقدمیة الجمعة و خیریتها و عزیمتها و هو رخصة فعله عند رخصة ترکها فی حالة التحرج و ضرورة اداءه عند خروج الوقت و ذلک لزوال المزاحمة فی هذه المواضع

---

[1]: ذکر المصنف ﵀ فی هذه الرسالة وجوها اربعا لبیان تشریع الجمعة فی القری و کل واحد من هذه الوجوه کاف بمفرده لاثبات تشریعها فیها و بدأ کل واحد بقوله بوجه آخر والوجوه الاربعة التی ذکرها المصنف ﵀ کلها متفق علیه بین الامة و لا یتوقف درکها کون الرجل عالما بامور التشریع بل کل من لدیه عقل سلیم یشهد له بصحة هذه الوجوه و لکن فهم تشریع الجمعة من خلال هذه الوجوه ربما یحتاج إلى قلیل من التأمل فتأمل هدانا و هداک الله الی ما اختلف فیه من الحق.

الباب الثانى

بيان عبارات المذهبية فى باب الجمعة

مقدمة الباب:

در باب قبل با استفاده از قواعد و تأسیسات اصول فقه، وجوب جمعه در قریه ها را اثبات نمودیم و همچنان این حقیقت واضح گردید که منع از جمعه بر اساس تخمینات بناء شده و هیچ استدلال شرعی ندارد و در آنجا ذکر گردید که جواز جمعه امر مجمع علیه میباشد و در آن هیچ اختلافی وجود ندارد، این در حالی است که ما در بسیاری از مکان ها،منع جمعه توسط علماء را شاهد هستیم و این منع با استناد به کتب معتبر مذهب صورت میگیرد بناء چگونه ممکن است منع جمعه نتیجه تخمینات باشد و اما مصنف ﷬ قایل هستند: نه ائمه و نه علماء متقدمین هیچ کدام به منع از جمعه قایل نبودند بلکه منع از جمعه نتیجهٔ برداشت های متأخرین از اقوال ائمه پدید آمد در حالیکه این برداشت ها اصل اقوال و غرض شان را بیان نمیداشتند بناء بعضی از موارد (مانند اشتراط مصر) در قضیهٔ نماز جمعه پدید آمد و به ائمه منسوب گردید و با آمدن نسل های بعدی که هر یک روش پیشینیان را دنبال مینمودند این موارد، افزون و افزون تر گردید و هر یک از نسل های بعدی بخاطر تأیید گفتار پیشینیان استدلالاتی را از نزد خود، در باب جمعه ذکر می نمودند و آنرا به مذهب منسوب می نمودند[1] تا اینکه منع از نماز جمعه در بین کتب متأخر مذهب شایع شد و شما با مطالعه کتب متأخرین مواردی را در باب جمعه می یابید که در کتب متقدمین وجود ندارند بناء مواردی که در فتاوا دیده میشوند در شروح یافت نمیشوند و بدین ترتیب موارد شروح در متون و موارد متون در ظاهر الروایة به چشم نمیخورند حتی بسیاری از موارد و استدلالات متأخرین بر خلاف گفته های ائمه واقع شده اند و با تأسیسات اجماعی در تضاد واقع میشوند که با مطالعهٔ باب اول این کتاب این امر کاملا واضح گردید بناءً؛ برای پاسخ به این سوال؛ چگونه منع از جمعه در مذهب پدید آمد؟ در این باب رساله هایی را گنجانیدیم که اصل مذهب را توضیح و عبارات متون که تفسیر آنها بر خلاف قواعد اصول فقه صورت گرفته، را مطابق قواعد تفسیر نموده و آنها را در زیر تأسیسات جای میدهند و استدلالات وارده در باب منع نماز جمعه را با استدلال های اجماعی رد می نمایند و برای تحقق اهداف فوق، رساله های این باب را به چهار فصل تقسیم نمودیم؛ در فصل اول رساله های را قرار دادیم که عبارات متون در باب جمعه را بر خلاف تفسیری که در کتب متأخر مذهب از آنها شایع شده، تفسیر مینمایند و برای این کار، دلایل کافی را یادآور میشوند و از آنجائیکه یکی از بزرگترین دلایل مصنف ﷬ مبنی بر حمل عبارات متون بر معنای جدید، اشتباه و تخمین محض بودن دلایل مانعین، میباشد بناء در فصل دوم این باب، رساله های را

---

[1]: شایان ذکر است که نباید از این سخنان طوری برداشت شود که گویا مصنف ﷬ تمام گفته های علماء متأخر مذهب را رد نموده و تلاش های شان را در راستای خدمت به فقه احناف نادیده می گیرد بلکه منظور مصنف ﷬ اینست که در فهم قضیهٔ اشتراط مصر دچار اشتباه شده اند و این اشتباه به اعتبار آنها لطمه نمیزند بلکه به دلیل اجتهاد شان برایشان یک اجر نیز به دنبال دارد و اگر ما با یک یا چند اشتباه، اعتبار یک مجتهد را زیر سوال ببریم بعد از رسول الله ﷺ شخصی باقی نمیماند الا و اینکه فاقد اعتبار میباشد زیرا در سخن هر کس غیر از خداوند ﷻ و پیغمبر مکرمش اشتباه وجود دارد.

جادادیم که استدلال های مانعین را با معیار های اصول فقه مورد سنجش قرار میدهند و اشتباه و تخمین بودن شان را واضح و آشکار میسازند و این موضوع را اثبات می کنند که تمام دلائل منسوب به مذهب در باب جمعه، نتیجهٔ برداشت اشتباه متأخرین از متون مذهب میباشد و بس. اما در مورد متون مذهب، می گوییم؛ تمام کتب متون، نقل صریح از ائمه نبوده بلکه اقوال شان را بالمعنا ذکر نمودند به همین خاطر، در فصل سوم این باب، رساله هایی را قرار دادیم که محمل اقوال متون در باب جمعه را ذکر نموده و قوت ترجیح آنرا بیان مینمایند به این معنا که مصنف ﷫ در این رساله ها بیان میدارند که چرا از ظاهر الروية اشتراط مصر برداشت شده است و آیا اشتراط مصر اصل منظور و هدف امام محمد ﷫ میباشد و اینکه آیا این سخن راجح مذهب است یا خیر؟ و اما راجع به فصل چهارم باید ذکر نمود که در این فصل رساله های ذکر میگردد که خلاصه و چکیده هر دو باب قبل میباشد و از تمام موارد یاد شده در باب اول و باب دوم وجوب جمعه را اثبات میکنند و لله الحمد و الیه المتاب.

الفصل الاول: بـیان عبارات "لاتجوز"

مقدمة الفصل:

قبل از هر چیز باید بدانیم که منع از جمعه از ابتداء در مذهب وجود نداشت بلکه با گذشت قرون و به تدریج با استدلالات نادرست وارد مذهب گردید. به همین اساس، در کتب ظاهر الروایة که اصل مذهب را بیان میدارند صراحتاً منع از جمعه وجود ندارد بلکه تمام عبارات ظاهر الروایة محتمل اشتراط و عدم اشتراط مصر میباشند و بعدا که حاکم شهید ﷺ کتاب کافی را به منظور جمع و تلخیص آثار امام محمد ﷺ وضع نمود، تمام اقوال ائمه را بر اساس برداشت خود تفسیر نمود و از عباراتی که محتمل اشتراط و عدم اشتراط میباشند، اشتراط مصر را فهمید و انرا در کتاب خود جای داد اما باز هم عبارات آن محتمل منع و عدم منع جمعه بودند تا اینکه کتب متون وضع گردیدند که در آن، برای اولین بار صراحتا عدم جواز جمعه در قریه ها ذکر گردید اما با این وجود، میتوان براساس استدلالات اجماعی، از عبارات متون جواز جمعه را فهمید اما متأخرین مذهب، بر اساس استدلالات خود، از عبارات متون منع از جمعه را برداشت نمودند و تأسیسات و قواعدی را نیز به منظور تأیید اقوال شان، یادآور گردیدند؛ عباراتی که در متون در باب جمعه ذکر گردیده قرار ذیل میباشند:

در کتاب قدوری در باب جمعه آمده است:

لا تصح الجمعة إلا بمصر جامع أو في مصلى المصر ولا تجوز في القرى

در کتاب کنز الدقائق آمده:

شرط أدائها المصر وهو كلّ موضعٍ له أميرٌ وقاضٍ ينفّذ الأحكام ويقيم الحدود أو مصلّاه ومنى مصرٌ لا عرفاتٌ

در کتاب ملتقی الأبحر آمده:

لَا تصح إِلَّا بِستَّة شُرُوط الْمصر الخ

و در کتاب بدایة المبتدی اینطور ذکر گردیده است:

لَا تصح الْجُمُعَة إِلَّا فِي مصر جَامع أَو فِي مصلى الْمصر وَلَا تجوز فِي الْقرى

بناء در این فصل رساله هایی را ذکر می کنیم که به بیان عبارات متون در باب جمعه می پردازند و همچنان بیان میدارند که آنچه متأخرین از این عبارات برداشت نمودند، خلاف اصول و قواعد متفق علیه میباشد. برای

تحقق این اهداف، مصنف ﷺ در این رساله ها از دو راهکار استفاده می نمایند اول عباراتی از متون در غیر باب جمعه را ذکر می کنند که نظیر عبارات ذکر شده در باب جمعه میباشند و هر دو عبارت بر عین مبنی استوار میباشند اما تفسیر متأخرین از عبارات مذکور غیر تفسیرشان از عبارات جمعه میباشد که این یک تناقض آشکار در کلام شان را نمایان میسازد و در راهکار دوم مصنف ﷺ از تأسیسات ذکر شده در باب اول به منظور تأیید گفتار شان استفاده به عمل می آورند. و لله الحمد و إلیه المتاب.

فی بیان الاحکام المبنیة علی الشروط و الارکان

و لا تصح الصلوة الا بالقیام و لا تجوز قاعدا و لا تصح الصلوة الا لابسا للثوب و لا تجوزعریانا[1]

[1]: غرض المصنف ﷺ من ذکر ھذہ العبارات ھو انها نظیر عبارات المذکورة فی باب الجمعة و ان کلا منها ینبع من عین واحدة فیکون مآلها واحدا ایضاً و لاشک ان قول الفقهاء لا تصح الصلوة الا بالقیام و لا تجوز قاعدا و قولهم لا تصح الجمعة الا فی مصر جامع و لا تجوز فی القری مبناهما شئ واحد و هو اشتراط الشروط و الارکان لاداء الصلوة فلاجل اشتراط القیام بقوله تعالی و قوموا لله قانتین نقول لا تصح الصلوة الا بالقیام و لا تجوز قاعدا و ایضاً لاجل اشتراط المصر بحدیث علی ﷺ نقول لا تصح الجمعة الا فی مصر جامع و لا تجوز فی القری فتبین ان قول الفقهاء لا تصح الصلوة الا بکذا و لا تجوز بکذا یتفرع من اشتراط الشروط و الارکان ثم الاشتراط مقید بالقدرة اذ هو بالخطاب و الخطاب لا یتوجه الی العاجز المتحرج فلا شرط فی حقه فقولهم لا تجوز و لا تصح انما هو فی حق القادر و اما العاجز فلیس مقصودا من تلک العبارات فقولهم لا تجوز الصلوة قاعدا مبنی علی اشتراط القیام و هو مقصور فی حق القادر فلیس الغرض من تلک العبارة ان العاجز عن القیام لا تجوز صلوته قاعدا فکذلک قول فقهائنا فی باب الجمعة فان قولهم لا تجوز الجمعة فی القری مبنی علی اشتراط المصر و لیس الغرض منه ان القروی العاجز عن اتیانه لا تجوز صلوته فی القری و الله اعلم بالصواب.

فی بیان ان عبارات لا تصح مقیدة بقید الشروط و الارکان

و لا تجوز فی القری آه و المبنی [1] علی الشروط و الارکان مقید بما قیدت به و الا فهو فاسد[2]منجر الی مکابرة النصوص الموجبة المطالبة لاصل الصلوة بلا دلیل (ای لو اقر ان العاجز غیر مخاطب باتیان المصر) او الی (ای لو تعنت و قال ان العاجز مخاطب) تکذیب اللّٰہ تعالی [3]و رسوله ﷺ (لورود النصوص المتواترة المتظاهرة علی ان العاجز غیر مأمور) و تخریق اجماع الامة[4] فللّٰه الحمد و المنة12

---

[1]: قوله و المبنی آه و هو هنا نحو القول بعدم جواز الجمعة فی القری بنی علی اشتراط المصر اذ لا بد ان یکون مقیدا بما قید به الشرط و هو وجود المصر و عدم العجز12 مصنف رحمه الله

[2]: قوله فاسد آه اذ لا یتصور بناء العام علی الخاص فلا یتصور القول بعدم جواز الجمعة فی القری مع عدم وجود المصر 12 مصنف رحمه الله لان البناء ینهار بانهدام المبنی فلا یتصور وجوده مع عدم وجوده

[3]: او الی تکذیب الله آه: فمن اقر ان القروی العاجز عن اتیان المصر غیر مخاطب باتیانه و مع ذلک قال بعدم جواز جمعته فلیعلم انه قد اهمل النص الموجب للجمعة ای قوله تعالی فاسعوا إلی ذکر الله بلا دلیل فانه مطالب مادام الوقت فبای دلیل یهمل (بالبناء للمفعول) فی حق العاجز اما حدیث علی رضی الله عنه فقد اقررت انه غیر داخل تحت خطابه و اما لو تعنت و قلت بدخول العاجز تحت الخطاب و ان علیه اتیانه فلتعلم انک قمت بتکذیب قول الله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها و الله اعلم بالصواب.

[4]: قوله اجماع الامة آه لاجماع اهل التوحید و الاسلام علی انه لا یجوز کون العاجز مأمورا شرعا و قد اختلفوا فی جوازه عقلا و التحقیق فی فن الکلام12 مصنف رحمه الله

فی بیان ان الشروط و الارکان مقیدة بالقدرة

و لا تجوز فی القری آه الفروعات المبنیة علی الارکان و الشروط[1] مقیدة مخصوصة بما قیدت و خصت به تلک الارکان و الشروط من (بیان ما) عدم العجز فالقول بتعمیم عدم الجواز و اطلاقه قول بلا دلیل فهو فاسد بنفسه و مع ذلک منجر الی مکابرة[2] النصوص الموجبة المطالبة [3]لاصل الصلوة ملازم لتکذیب اللّٰه تعالی و رسوله ﷺ فیما اخبرا به و لتخریق اجماع الامة للّٰه الحمد12

---

[1]: المبنية على الشروط و الاركان آه: كالقول لا تجوز الصلوة قاعدا او لا تجوز الصلوة بلا ركوع او لا تجوز الصلوة بلا قراءة

[2]: مكابرة آه: و معنى المكابرة ان تترک النصوص بلا دليل و تهمل بالهوى ثم افضاء القول بتعميم عدم الجواز و اطلاقه الى مكابرة النص فقد بينه المصنف رحمه الله فى حاشيته فإليكها

[3]: قوله المطالبة آه قولنا المطالبة آه اذ علة نفس الوجوب الوقت و علة وجوب الاداء الخطاب الالهى الوارد فيه تقديرا صرح بذلک ائمة الاصول فالعلتان باقيتان مادام بقاء الوقت و لم يورد عن الشارع نهى عن الجمعة باعتبار ذاتها اجماعا بين الائمة كما لا يخفى على من طالع حج الميزان الكبرى و لا اختلاف فى جوازها فى عرفات كما فى حج الميزان و حج الفتوحات و مبحث جمعة منى و عرفات من خلاصة الفتاوى و عليه سياق الجامع الصغير و اما النهى عنها بدون اركانها و شروطها فهذا ليس نهيا عنها حقيقة بل هو امر بمراعات اركانها و شروطها عند القدرة فنصوص الاركان و الشروط لم تورد لرفع الايجاب و التشريع بل هى مقررات لامر النصوص الموجبة و المطالبة للجمعة ببيان كمية ادائها و كيفيته و لا ملازمة بين ادائها و وجوبها صحة و فساداً و لا مزاحمة بين نصوصهما فلا يتصور تخصيص النصوص المطالبة بحديث على(رض) و عدم صحة اداءها و ان كان اجماعيا كجمعة المحدث لا يتصور ان يخص به النص المطالب و ذلک لاختلاف الجهة فلذا كان عليه مراعات شرطها ان كان قادراً و لا شرط على العاجز و قس عليه جميع الاركان و الشروط فكذا حال المصر و ما جاء فى ترخيص ترک الجمعة فى مادة مّا فهذا ليس لامر مّا سوى دفع الحرج فهو لا يقدح فى عموم خيريتها و اكديتها و اقدميتها على الظهر و الا فيقع تدافع بين اغراض الشارع تعالى الله عن ذلک علواً كبيراً12 مصنف رحمه الله

الامر يتبع القدرة

لا تصح الصلوة الا بالقيام و لا تصح قاعدا آه و لا يخفى ان قوله لا تصح قاعدا فرع اشتراط القيام و الاصل مخصوص بالقادر فكذا مايبنى عليه و قس عليه سائر الشروط و الاركان و الامر يتبع القدرة[1].

[1]: و الامر يتبع القدرة آه: فان قوله تعالى اركعوا تابع لقدرة المكلف فإن كان قادرا على مقتضاه اقتضى و الا كان ساكتا فى حقه و كذلک حديث على رضي الله عنه (مع انه ليس امرا صراحتا لوجود الاختلاف فيه هل التقدير فيه نفى الكمال او نفى الصحة و هل المراد من الحديث الاتيان الى المصر او وجود الجماعة) ان كان المكلف قادرا على إتيان المصر اقتضى الحديث عنه الاتيان و الا كان ساكتا و يبقى النص المطالب مطالبا فمن اين يأتى المنع فى حق العاجز و إن قيل ان الجمعة تسقط بخروج الوقت و هو من شروط الاداء فكذلک المصر نقول ان الوقت كما هو شرط للاداء سبب لنفس الوجوب ايضاً بخلاف المصر فلا يرد الوارد

إطلاق عبارات المتون یفضی إلی تکذیب الله او التقول بلا دلیل

و لا تجوز فی القری آه[1] لضرورة مراعات المصر عند مقدوریته و اما القول بعدم جواز الجمعة العاجز البعید عن المصر فغلط فاحش لافضائه اما الی تکذیب الله تعالی فیما اخبر لو عده مأمورا بمراعات المصر داخلا فی حدیث علی ﷺ و اما الی التقول بلا دلیل مع وقوعه فی مقابلة النص المطالب و اقوال رسول الله ﷺ و الصحابة ﷺ و افعالهم فلله الحمد[2] لولا یعده[3] مأمورا بمراعات المصر داخلا فی حدیث علی ﷺ کما هو الحال فی الواقع.

---

[1]: قوله لا تجوز فی القری آه و لا یخفی ان القول بعدم الجواز فی القری فرع شرطیة المصر فهو کاصله مقید بالقدرة و العاجز غیر داخل تحت نص الاشتراط مع انه مطالب باداء الجمعة لبقاء الخطاب مادام الوقت فالانکار حینئذ انکار عن القاطع بلا دلیل مع ان القاطع لا یهمل الا بالقاطع مثله لا بالاختلاف و الاشتباه و لا قاطع مادام الیوم لان المالک(رح) یقول ان العصر ایضاً وقت للجمعة کما هو ظاهر القرآن12 مصنف ﷺ

[2]: فلله الحمد آه: قوله فلله الحمد لتتمة الرسالة فإن المصنف ﷺ ختمها بقوله و لله الحمد ثم رأی ان یقید قوله "اما الی التقول" بالشرط فقال لولا یعده آه

[3]: لولا یعده آه: فلو قال لولم یعده لکان انسب بالمقام و لعدم الالتباس "لو لا" بلولا التحضیض و علی کل حال فان لو للشرط و الجواب محذوف دل علیه ما قبله و التقدیر لو عد العاجز مأمورا بمراعات المصر فقد افضی قوله الی تکذیب الله و لو لم یعده مأمورا فقد افضی الی التقول بلا دلیل مع آه

الفرع مقيد بقيد الاصل

و فى الهداية و لا تجوز فى القرى آه هذا فرع اشتراط المصر فهو كاصله موقوف على القدرة بالاجماع لاخبار الله تعالى فى النصوص المتواترة المتظاهرة على ان العاجز عن الشئ غير مأمور به و هذا مطرد فى جميع الصلوات جمعة كانت او غيرها و لهذا من قال بعدم جواز جمعة العاجز عن سائر الشروط و الاركان[1] فهذا منه خطاء لا يقدح فى الاجماع و كذا سائر الصلوات نخطاء الناظرين فى عبارة الهداية لا يقدح فى الاجماع12

[1] الشروط و الاركان آه: فلا تجد احدا من العلماء يقول بعدم جواز الجمعة عند فقد القيام و القراءة و الركوع بالعجز و ان قيل ان اشتراط المصر ليس كاشتراطهم نقول نعم لان اشتراطهم ثابت بالقطعى و هو ثابت بالظنى فهو احق بالسقوط عند العجز

یتوقف الفرع علی ما یتوقف به الاصل

و لا تجوز[1] فی القری آہ الهدایة تفریع علی شرطیة المصر بناءً علی عدم جواز تعدد الجمعة [2]فیتوقف الفرع (وهو عدم جواز الجمعة فی غیر المصر) علی ما یتوقف به الاصل (و هوشرطیة المصر) من القدرة [3] فالفاقد العاجز عن المصر لا کلام فی جواز [4]جمعته و الا فیفضی اما الی القول بان العاجز عن الشروط و الارکان داخل تحت نصوصها و فیه تکذیب النصوص

[1]: قوله و لا تجوز آہ اعلم ان القول بعدم جواز الصلوة العاجز عن القیام زلة ثم القول ان حکم عدم الجواز الکذائی ان یمنع عن الصلوة زلة اخری فکذا العاجز عن جمیع الارکان و الشروط القواطع الجمعة کانت الصلوة او غیرها و بعبارة اخری القول بعدم جواز الصلوة للعجز عن رکن او شرط خطائه یقینی لان العاجز الکذائی غیر داخل تحت نص الرکن و نص الشرط بناءً علی ما اجمع علیه الامة و نطقت به النصوص المتواترة المتظاهرة من ان العاجز غیر مأمور و مع ذلک هو داخل تحت النص المطالب لاصل الصلوة للقدرة فی هذا القدر فالقول بعدم جواز الجمعة مع العجز عن المصر بطلانه یقینی اذ فیه معارضة القاطع القرآنی بلا دلیل فتری انه لا نظیر له فی الشرع فی سائر الشروط و الارکان 12 مصنف رحمه الله

[2]: قوله تعدد الجمعة آہ و کذلک شرطیة السلطان و اذن العام مبنی علی هذه الروایة و اما بناء علی ما هو الاصح الارجح من جواز التعدد فلیس شئ من الثلثة بشرط فاما السلطان لعدم النزاع فی التقدیم و التقدم و اما اذن العام فلعدم ضرورة اجتماع الکل فی موضع واحد و اما المصر فلانه معلل بعلة الاجتماع و اذ لیس علته ضروریا فلیس مصنف رحمه الله

[3]: قوله من القدرة آہ فحینئذ یصیر بترک المصر مفوّتا للشرط فیفوته المشروط فلا بد من مراعات شرطه لا ان تمنع الجمعة مع بقاء النصوص المطالبة علی حالها مادام الوقت اذ لیس غرض الشارع من ایراد نصوص الشروط و الارکان ان تهمل الصلوة و تمنع عنها لانها وردت مؤکدة للتشریع لاصل الصلوة ببیان کمیة اداءها و انه لا بد من مراعاتها مادام القدرة و اما الفاقد العاجز فلیس بمأمور فیما عجز فلا شرط علیه و لا رکن فالمنع حینئذ مع کونه فی مقابل النصوص المطالبة و افعال رسول الله صلی الله علیه وسلم و الصحابة رضی الله عنهم یستلزم تکذیب الله تعالی و الخروج عن الاجماع علی ان العاجز عن الشئ غیر مأمور به مع ما قدم ان المأمور بالمصر ایضاً لا یجوز ان یمنع عن الصلوة بل الضرور له حینئذ هو مراعات المصر بخلاف رخصة الترک لدفع الحرج حیث لا مناقضة بینه و بین القاطع القرآنی اذ المراد بالامر هو الطلب الشامل للایجاب و الاستحباب بقرینة احادیث الباب و الامر المقرون بالقرینة محمول علی وفق القرینة اجماعا بین الامة و انما الاختلاف فی الامر المطلق عن القرینة و عند اصحاب الظواهر لا رخصة فی ترک الجمعة لتقدم عموم النص و اطلاقه علی الاخبار الاحاد و التاسیس مسلم عندنا حیث بنی علیه فروعات غیر محصاة من المذهب الا انا هنا حملنا الامر علی المنعی المجازی بقرینة الاحادیث الواردة فی الرخصة ثم اعلم ان زلة الناظرین فی عبارة القدوری فی موضعین الاولی قولهم بعدم جواز جمعة العاجز عن المصر و الثانی قولهم ان حکم عدم الجواز هنا ان یمنع عن الجمعة12 مصنف رحمه الله

[4]: قوله فی جواز آہ فقد صرح فی الوقایة و المختصر و الدر المختار و الرد المحتار ان فاقد الاقامة بمصر تنوب جمعته عن فرض الوقت و فی شرح المختصر للقهستانی و هو کالقروی و المسافر آہ ملخصا بل هو الحال فی جمیع الشروط القواطع و الارکان جمعة کانت الصلوة او غیرها فلا کلام فی جواز الجمعة مع عجز الامام و القوم عن جمیع الارکان و الشروط نعم رخصة الترک لدفع الحرج امر آخر اذ لا یضر اکدیة الجمعة عن الظهر فعدم دخول العاجز تحت حدیث علی رضی الله عنه مقطوع به فبطلان القول بعدم جواز جمعته ایضاً مقطوع به لعدم الدلیل (ای علی عدم جواز جمعة العاجز) علی القطع و البتات فکیف ترک دلائل الوجوب و الاداء من الاقوال و الافعال من رسول الله صلی الله علیه وسلم و الصحابة رضی الله عنهم خصوصاً النص القاطع المجمع علیه حیث لا یجوز اهماله الا بقاطع مثله لا بالظن و الاختلاف و الاشتباه فکیف بترکه بغیر شئ والی الله المشتکی 12 مصنف رحمه الله

المتواترة المتظاهرة و خروج عن اجماع [1]الامة و اما الی التحکم علی الشرع[2] مع عدم الدلیل قطعا فکیف بهذا فی مقابلة القاطع المطالب و الاقوال و الافعال من رسول الله ﷺ و الصحابة رضی الله عنهم و الاوائل رحمهم الله [3]من اهل المذاهب12

[1]: قوله عن اجماع آه فقد صرح اهل التوحید و الاسلام بضرورة الاعتقاد علی ان العاجز عن الشئ غیر مأمور به شرعا اجماعا و قالوا بکفر المنکر من غیر التأویل لان فیه تکذیب الله تعالی و رسوله ﷺ فیما اخبرا به و اما تصوره عقلا ففیه خلاف 12 مصنف رحمه الله

[2]: قوله علی الشرع آه بالقول بعدم جواز الجمعة من العاجز مع القول بعدم دخوله فی حدیث علی رضی الله عنه 12 مصنف رحمه الله

[3]: قوله و الاوائل آهـ قال اهل التحقیق من العارفین الجامعین بین علم الظاهر و الباطن ان اقامة الجمعة فی عرفات و البادیة جائزة عند ائمة المذاهب و کذلک بدون الحاکم لان الله تعالی اطلق الطلب و لم یذکر الشروط قاله الامام الشعرانی فی المیزان بل هو امر متفق علیه کما فی حج المیزان و حج الفتوحات 12 مصنف رحمه الله

فی بیان وجه الافتراق بین اشتراط المصر و الوقت

اعلم ان اشتراط المصر انما کان لا بأس به مع عدم ثبوته بحدیث علی ﷺ اذا جری به مجری نظرائه من القیام و توجه القبلة و غیره من ضرورة رعایته بالقدرة فقط و الا لا تصح جمعته لفوت المشروط بتفویت الشرط[1] و الا فجمعته غیر صحیحة[2] لا انها غیر واجبة لان المصر لا یکون له رائحة من علة نفس الوجوب و لا من علة وجوب الاداء کسائر الشروط و الارکان اذ هما بالوقت و الخطاب[3] و هما علی حالهما بخلاف خروج الوقت لانه کما هو شرط

---

[1]: و الا لاتصح جمعته آه: ای و ان لم یراع المصر مع القدرة علی ا تیانه لا تصح جمعته لان المشروط یفوت بفوت الشرط کما صرح ائمة الاصول بخلاف العجز اذ لا شرط و لا فوت فتصح جمعته فافهم.

[2]: و الا فجمعته غیر صحیحة آه: مستأنفة و کبدل الکل لقوله و الا لاتصح جمعته ای و ا ن لم یراع المصر مع القدرة علی اتیانه فجمعته غیر صحیحة لا انها غیر واجبة لان عدم الصحة لا یستلزم عدم الایجاب لتفاوت الجهة فافهم.

[3]: اذ هما بالوقت و الخطاب آه: ففی التوضیح اما وقت الصلوة فهو سبب للوجوب و تحقیقه (ای تحقیق کون الوقت سببا للوجوب) ان الوقت و ان لم یکن مؤثرا فی ذاته بل بجعل الله تعالی بمعنی انه رتب الاحکام علی امور ظاهرة تیسیرا کالملک علی الشراء الی غیر ذلک فهذه الامور مؤثرة فی الاحکام بجعل الله تعالی عند اهل السنة ثم هو (ای الوقت) سبب لنفس الوجوب لان سببها الحقیقی الایجاب القدیم و هو ترتب الحکم علی شئ ظاهر فکان هذا (ای الشئ الظاهر و هو الوقت) سببا لها (ای لنفس الوجوب) بالنسبة إلینا ثم لفظ الامر لمطالبة ما وجب بالایجاب المرتب للحکم علی ذلک الشئ و هو الوقت فیکون (ای لفظ الامر) سببا لوجوب الاداء و الفرق بین نفس الوجوب و وجوب الاداء ان الاول هو اشتغال ذمة المکلف بالشئ و الثانی هو لزوم تفریغ الذمة عما تعلق بها فلا بد له من سبق حق فی ذمته فاذا اشتری شیئا یثبت الثمن فی الذمة (فثبوت الثمن فی الذمة نفس الوجوب) اما لزوم الاداء فعند المطالبة بناء علی اصل الوجوب آه تم ملخصا فحین دخول وقت الجمعة یثبت اداء نوع من العبادة فی ذمة المکلف (و هو نفس الوجوب) ثم قوله تعالی فاسعوا إلی ذکر الله تعالی لمطالبة العبادة التی وجبت بالایجاب القدیم (الذی رتب وجوب اشتغال الذمة بالعبادة علی الوقت) ای ان قوله تعالی فاسعوا إلی ذکر الله یطالب من المکلف ان یفرغ ذمته عن ما تعلق بها من اداء العبادة بالوقت (متعلق بتعلق) و هذا کما اذا اشتری شیئا ثم جاء البائع یطلب الثمن الذی تعلق بذمته بذلک البیع فان البیع کالوقت فی اشتغال الذمة و مطالبة الثمن الذی ثبت بالبیع کمطالبة الصلوة بالامر التی ثبت فی ذمته بالوقت ثم ان قوله تعالی فاسعوا عام مطلق فاین المصر من علة نفس الوجوب و وجوب الاداء فالقول بمنع الجمعة عن اهل القری فیه اهمال للنص المطالب فاسعوا إلی ذکر الله بلا دلیل اذ هو مطالب مادام بقاء جزء من اجزاء الوقت و إن قلتم آن التشریع مختص علی اهل الامصار فقوله تعالی فاسعوا لا یطالب من اهل القری فلا یکون اهمالا فی حقهم نقول فیه اذا انکر جاحد فرضیة الجمعة لا یکفر لصیرورة نص الجمعة ظنیا بعد التخصیص لان التشریع بلفظ یایها الذین آمنوا عام لجمیع المؤمنین قرویهم و مصریهم و اخراج اهل القری من لفظ یایها الذین آمنوا یقتضی التخصیص و العام المخصوص البعض ظنی کما صرح ائمة الاصول و فیه ایضا ان اهل المصر لو اقاموا الظهر عوضا عن الجمعة اجزأهم لوجود الشبهة فی نص الجمعة و قطعیة نص الظهر بل ان تخصیص نص الجمعة غیر متصور لاقتضائه البغض و هی محبوبة عند الله تعالی و ان قلتم فکیف لاهل الرخصة ان یقیموا الظهر و یترکوا الجمعة مع بقاء نص فاسعوا علی حاله قلنا ان الله تعالی یقول ما جعل علیکم فی الدین من حرج و لا شک ان فی اقامتها لحوق حرج لبعض المکلفین فلذلک رخصوا فی ترک الجمعة و مع ذلک لم یرفع تشریعها عنهم حتی لو ادوا الجمعة لکان خیرا لهم و لا شک ان قوله تعالی فاسعوا إلی ذکر الله زاحم قوله تعالی و اقم الصلوة لدلوک الشمس (علی ان المراد منه الظهر) فبقدر مزاحتمه (ای قوله تعالی فاسعوا) له (ای لقوله تعالی و اقم الصلوة لدلوک الشمس) یبقی معدوما و المکلفون الموجودون فی الجمعة صنفان: اهل الرخصة و غیر اهل الرخصة فاما الصنف الثانی فداخل تحت نص فاسعوا باعتبار الوجوب فیزاحم نص الظهر

لصحة الاداء[1] علة لنفس الوجوب ايضاً و الخطاب القاطع المطالب الذى هو علة وجوب الاداء على حاله مادام بقاء جزء من اجزاء الوقت فبخروج الوقت انتفت العلتان[2] بخلاف سائر الشروط و الاركان فانها لما كانت خالية عن العلتين المذكورتين فمآل قول الشارع[3] من عدم صحة الصلوة (بدون الشروط و الاركان) جمعة كانت او غيرها ان لا بد من رعايتها من اقامة الصلوة كما لا بد من اقامة اصل الصلوة فليس مراد الشارع بعدم صحة الجمعة عن المحدث و العارى مثلا ان تسقط الجمعة عنه اذ عدم الصحة لا يلازم سقوط الوجوب[4] فضلا عن النهى عنها مع انما يتصور عدم صحة الجمعة بتفويت الشروط و الاركان اذا كان

فى حقهم بقدر ذلک فيحرم اقامة الظهر عليهم و اما الاول فداخل فى قوله تعالى فاسعوا باعتبار الرخصة للحوق الحرج فيرخص اقامة الظهر لهم لا باعتبار ان الظهر قد زاحم الجمعة و لكن باعتبار ان مزاحمة الجمعة رفعت عن الظهر بهذا القدر و ثم اذا رفعت مزاحمتها له بالكلية بحيث خرج الوقت يجب اقامة الظهر و اما المنع فلا يوجد فى باب الجمعة مادام الوقت والامر هين فتأمل.

[1]: شرط لصحة الاداء آه: جواب سوال مقدر و هو ان الوقت اذا فات انعدم اداء الجمعة فلم لا ينعدم ادائها بفوات المصر و الجواب ان الوقت و المصر (على فرض اشتراطه) شرطان لصحة اداء الجمعة و لكن الوقت كما هو شرط لصحة الاداء علة لنفس الوجوب ايضاً و نفس الوجوب علة لسبب وجوب الاداء الذى هو تعلق الحادث بالطلب القديم الذى اقيم لفظ الامر مقامه فاذا خرج الوقت انتفت نفس الوجوب و بانتفائها ينتفى سبب وجوب الاداء و هو قوله تعالى فاسعوا إلى ذكر الله فإذا خرج الوقت لا يطالب قوله تعالى فاسعوا اقامة الجمعة بخلاف المصر اذ هو شرط لصحة الاداء فقط فافهم.

[2]: انتفت العلتان آه: فإن الوقت سبب لنفس الوجوب و نفس الوجوب سبب لمطالبة الامر الذى هو سبب وجوب الاداء اى إذا دخل الوقت ثبت فى ذمة المكلف اداء نوع من العبادة و هذا هو معنى قوله الوقت سبب لنفس الوجوب ثم قبل الشروع فى الاداء او حين التضييق يطالب لفظ الامر من المكلف اداء العبادة التى ثبت فى الذمة بدخول الوقت و هذا هو معنى قوله نفس الوجوب سبب لمطالبة الامر فإذا لم يدخل الوقت او خرج انتفت نفس الوجوب و بإنتفائها ينتفى وجوب الاداء اذ هو مطالب ما ثبت بنفس الوجوب فبخروج الوقت انتفت العلتان اى نفس الوجوب و وجوب الادآء و اما سائر الشروط و الاركان لما كانت خالية عن العلتين المذكورتين لم تنتفيا بانعدام تلک الشروط و الاركان فيبقى النص مطالبا و لو انعدمت الشروط و الاركان كلها سوى الوقت فافهم.

[3]: فمآل قول الشارع آه: جواب سوال مقدر يرد على قوله بخلاف سائر الشروط و الاركان فان المصنف ﷬ صرح بان سائر الشروط و الاركان لما كانت خالية عن العلتين ما افضى (اشارة الى ان جواب لما فى قول المصنف ﷬ لما كانت خالية الخ محذوف) انتفاءها الى انتفاء اصل الصلوة و ما آل الى تركها فيرد عليه ان كانت الشروط و الاركان لا تؤول الى ترک الصلوة فما فائدتها و مآلها فاجاب المصنف ﷬ فمآل قول الشارع من اشتراط الشروط و الاركان و عدم صحة الصلوة بدونها ضرورة مراعاتها لاقامة الصلوة عند القدرة عليها فقول الشارع بعدم صحة جمعة المحدث و العارى يستلزم ايجاب الوضوء و ستر العورة لا ان الجمعة تسقط بدونهما و لا صلة لهما بوجوبها او سقوطها فافهم.

[4]: لا يلازم سقوط الوجوب: فان قيل انعدام الوقت يلازم سقوط الواجب و كذلک الجماعة نقول اما الوقت فلانه علة لنفس الوجب التى هى علة لوجوب الاداء لا لان عدم الصحة يلازم سقوط الوجوب اما الجماعة فلانها محل التشريع الذى يدل عليه قوله تعالى من يوم الجمعة فان قوله الجمعة يدل على علية مأخذ الاشتقاق اى ان الجماعة هى العلة من تشريع الجمعة مكان الظهر فمن كان عاجزا عن حضور الاجتماع لاداء الجمعة فكانما هو عاجز عن اصل الصلوة فى سائر الصلوات و ذلک عند جمهور العلماء خلافا لبعضهم حيث قالوا بادائها منفردا اذا تم شعار الاجتماعى دونه كما فعله ابن عباس ﵄ لدخوله تحت قوله تعالى فاسعوا فقياس المصر على الوقت و الجماعة باطل فافهم.

قادرا عليها بامر الشارع و الامر مختص على حالة القدرة و اما عند العجز فالشروط و الاركان منعدمة باخبار الله تعالى فلا يتصور ان نقول انه فوّت الشرط[1] فلا تصح صلوته فضلا من القول بسقوط الواجب و رفع تشريع اصل الصلوة اذ عدم صحة الاداء لا يستلزم سقوط الواجب لبقاء المعلول ببقاء علته[2] من الوقت و الخطاب مادام الوقت فالقول بالملازمة شئ لا يعرفه العقل و لا النقل12

[1]: نقول انه فوت الشرط آه: فان قوله تعالى اركعوا انما سيق لاشتراط الركوع فی الصلوة فمن لم يأت بالركوع فی صلوته نقول بعدم صحة صلوته لانه فوت الشرط (ای الركوع) و بتفويت الشرط يفوت المشروط (ای الصلوة) اما إذا عجز عن الركوع فلقول الله تعالى لا يكلف الله نفسا إلا وسعها نقول انه غير داخل تحت خطاب اركعوا فاشتراط الركوع منعدم فی حقه اذ الاشتراط بالخطاب و الخطاب لا يتوجه إليه فإذا ادی الصلوة بلا ركوع صحت صلوته فافهم.

[2]: لبقاء المعلول ببقاء علته آه: ای ان علة مطالبة نص فاسعوا هو الوقت و الخطاب فمادام الوقت ای العلة فالمعلول ای مطالبة النص باق فلا يؤثر فی مطالبته شئ سوی الوقت و لو انعدمت الشروط و الاركان فافهم.

لابد لاشتراط الشروط من اعتبار امرين

و لاتصح الجمعة الا فى مصر جامع او فناء المصر و لا تجوز فى القرى يتعين من السياق و السباق[1] امرين الاول ان الحكم الكذائى ليس فى حق العاجز عن المصر مع انه داخل تحت النص المطالب لاصل الجمعة و الثانى اعتبار المآل لان مآل القول بعدم الجواز بدون الشرط ان ترعى الشرط لا ان تهمل الصلوة12

[1]: فان السياق و السباق آه: فان هذا القول (اى لا تصح الجمعة الا فى مصر الخ) مسوق لبيان اشتراط المصر و يسبقه قوله و شرط لادائها المصر فيتعين من هذه العبارة التى سياقها و سباقها لاشتراط المصر امرين الاول ان الحكم الكذائى ليس فى حق العاجز عن المصر لانه الحال فى كل الشروط و الاركان و الثانى ان مآل هذا القول ان يرعى المصر لا ان تهمل الجمعة كما هو الحال فى سائر الشروط و الاركان ايضاً فالخلاصة ان هذه العبارات مسوقة لاجل الاشتراط لصحة الاداء و لابد للاشتراط من اعتبار امرين الاول اعتبار عجز المكلف فالاشتراط حينئذ فى حقه منعدم و الثانى اعتبار مآل الشروط و الاركان فالشروط و الاركان انما شرعت لان ترعى فى الصلوة لا ان تهملها و الله اعلم بالصواب

فى بيان ان ما فهمه الناظرون فى عبارة القدورى زلة

اعلم انه لا بد ان تكون الشروط و الاركان مقدور الاتيان ليكون المصلى بعدم مراعاتها مفوتا لها فيستلزم تفويت المشروط فلا بد من مراعاتها لا ان تهمل الجمعة و غيرها اذ ليس غرض الشارع من تشريع الاركان و الشروط الا ضرورة مراعات كمية الصلوة ما امكن فالقول بترک الصلوة حينئذ يخالف غرض الشارع فمن هنا علمت ان ما فهمه الناظرون فى عبارة القدورى و لاتجوز فى القرى انه يمنع من الجمعة زلة[1] خصوصا فى مقابلة القاطع المطالب و احاديث الباب و آثاره و افعال رسول الله ﷺ و الصحابة رضي الله عنهم هذا و اما ان لم تكن مقدورة فلا شرط و لا ركن حينئذ فالمنع مع الموانع المقدمة[2] يستلزم تكذيب الله تعالى و الخروج عن اجماع الامة من اهل التوحيد اذ لا بد للمانع من القول بان فاقد المصر العاجز عن اتيانه و نحوه مكلف بمراعاته و نظائره لا تصح الجمعة الا فى مصر جامع او مصلى المصر و لا تجوز فى القرى آه و لا يخفى ان قوله و لا تجوز فى القرى فرع اشتراط المصر و الاصل مخصوص بالقادر فكذا الفرع و هذه هى الضابطة فى جميع الشروط و الاركان جمعة كانت الصلوة او غيرها فالله خير حافظا.

---

[1]: زلة آه: لانه ليس للمانعين إلا احدى هذه الثلاث: ان يعدوا المصر من شروط صحة الاداء أو يعدوه من شروط وجوب الاداء او يعدوه قيدا للتشريع اما الاول فلا كلام فى ان شروط الاداء تسقط عند العجز مع بقاء النص الموجب كما فى الركوع و السجود و سائر الشروط و الاركان و لا يقال ان الجمعة تسقط عند خروج الوقت لانه كما هو شرط للاداء علة لنفس الوجوب ايضا كما مر بخلاف المصر و اما الثانى فلا ضير فيه ايضاً اذ صرح اصحاب المتون و الشروح و الفتاوى جميعا على ان فاقد شرائط الوجوب لو ادى الجمعة جازت و نابت عن فرض الوقت و اما الثالث فالقول بقيد التشريع خلاف مراد الشارع من ايراد نصوص الاداء ثم على فرض صحته فهو يعارض قطعية الجمعة مع ان الامة اجمعوا على قطعيتها و فرضيتها فالقول بقيد التشريع يخرج النص الى الظنية لانا لا ندرى كم خرج بذلک القيد من التشريع فلو انكر احد فرضيتها لا يكفر لوجود الشبهة اذ يمكن ان يكون المنكر من الذين رفع عنهم التشريع بحديث على رضي الله عنه مع تصريح اصحاب الفتاوى على تكفير جاحد الجمعة و الله اعلم بالصواب

[2]: الموانع المقدمة آه: و بيانه ان وقوعه (اى القول بالمنع عن الجمعة) فى مقابل القاطع القرآنى و افعال رسول الله ﷺ و ايضاً وقوعه خلاف غرض الشارع من ايراد النصوص الاركان و ايضاً اجماع (عطف على وقوعه) الامة على ان لا شرط و لا ركن عند العجز تقوم (خبر ان) موانع فى طريق المنع عن الجمعة

لابد من معرفة امرين فى تفسير عبارات المتون

و لا تصح الجمعة الا فى مصر جامع او فى مصلى المصر و لا تجوز فى القرى و تحقيق المقام فى معرفة امرين الاول ان يكون المصر موجوداً مقدور الاتيان فحكم عدم الجواز مع بقاء النص الآمر باصل الصلوة ان يرعى الشروط و الاركان لا ان تهمل الصلوة و الا فيوقع فى زلتين الاولى نقض غرض الشارع من ايراد نصه كسائر نصوص الشروط و الاركان و الثانية نقض الامر القاطع بلا دليل و الثانى ان يكون المصر مفقودا غير مقدور الاتيان ففاقده غير مأمور بمراعاته اتفاقا فلا يتصور حينئذ تفويت الشرط لانعدامه كحال سائر الشروط و الاركان فما فهم الناظرون من عبارة القدورى زلة عظيمة لما ترى انه لا كلام فى جواز الجمعة عند العجز عن جميع الاركان و الشروط القواطع فكيف بهذا الظنى مع ان الحق عدم شرطيته لاحاديث الباب12

فی بیان ان المکلف مأمور باداء الصلوة مادام قادرا علی اصل الصلوة

تحقیق المقام ان الامر التشریعی نحو قوله تعالی ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ [الانعام: 72] و قوله تعالی ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] اعم من ان یکونوا قادرین علی شروط الاداء و ارکانه او عاجزین عنها اذ هو علی حسب ماقدر[1] (ایّ وجه کان) فالعاجز عن الشروط و الارکان غیر مأمور بها و مأمور علی اصل الصلوة مادام امکان تحریک الرأس فی سائر الصلوات و تحریکه مع الاجتماع فی الجمعة لبقاء الامر علی حاله فالنتائج المبنیة علی الشروط و الارکان کعدم الصلوة قاعدا مثلا المبنی علی اشتراط القیام مقیدة[2] کاصلها علی القدرة علی القطع و البتات فالقول بعدم جواز صلوة العاجز عن القیام قاعداً من فضائح الدهر لکونه مکابرة للنص المطالب بلا دلیل فما فی الهدایة و لا تجوز فی القری فرع اشتراط المصر فهو کاصله مقید بالقدرة فلا دلالة له علی عدم جواز الجمعة فی القری عند العجز عن المصر و علیه[3] جمیع النتائج المبنیة علی الشروط و الارکان[4] و علیه عبارة الجامع الصغیر صفحة 19 و 20 المطبوع فی المطبع العلوی و فی المقام بسط 12

---

[1]: هو علی حسب ما قدر آه: ای الامر مطالب (بالکسر) علی حسب ما قدر المکلف او المکلف مطالب (بالفتح) علی حسب ما قدر و الاول اولی

[2]: قوله مقیدة خبر و مبتدأه النتائج المبنیة

[3]: (و علی جمیع النتائج المبنیة.....)

[4]: جمیع النتائج المبنیة علی الشروط و الارکان آه: کالقول بأن لا صلوة الا قائما و لا تجوز قاعدا و لا صلوة الا بستر العورة و لا تجوز عریانا و لا صلوة الا بالرکوع و لا تجوز بدونه

الفصل الثانی: فی بـیان استدلالات المانعین و الجواب عنها

مقدمة الفصل:

در فصل قبل با دلائل و برهان های قاطع اثبات نمودیم که عبارات متون مذهب به منظور منع از جمعه سیاق نشده اند در حالیکه این معنا با آنچه در کتب متأخر مذهب ذکر گردیده، در تضاد قرار دارد و در آنجا واضح شد که برداشت منع به چه اشتباهات و تناقضاتی منجر میگردد اما قطعا برداشت منع بدون استدلال صورت نگرفته و حتما بر اصول و قواعدی بناء شده است بناء برای مردود نمودن منع و اثبات عدم آن، لازم است تا علاوه بر آوردن دلیل برای اثبات عدم ممنوعیت، به استدلال های مخالفین مبنی بر منع، نیز پاسخ مدلل ارائه شود گر چه در رساله های باب اول اشارتا به استدلالات شان پاسخ داده شده است اما در این فصل رساله های از مصنف ذکر می گردد که مستقیما استدلال های شان را مورد هدف قرار میدهد و بطلان شان را آشکار می سازد.

تأسیسی که در کتب متأخر مذهب مشهور است و تمام احکام منع از جمعه بر آن بنا میشود قرار ذیل است:

در کتاب المستخلص صفحه 287 آمده:

لان الظهر فریضة محکمة لا یترک الا بالنص القاطع و النص ورد بترکها الی الجمعة فی الامصار

و همچنان مولوی عبدالرووف انار دره گی در رسالۀ شان مینویسد:

ان الظهر امر مقطوع به لا یترک و لا یسقط الا باقطع او مثله لان الیقین لا یزول الا بمثله و هی القاعدة المعروفة المستمرة

و در فتح القدیر اینطور ذکر شده است:

وَالْقَاطِعُ لِلشَّغَبِ أَنَّ قَوْلَه تَعَالَى ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] لَيْسَ عَلَى إطْلَاقِه اتِّفَاقًا بَيْنَ الْأُمَّة إذْ لَا يَجُوزُ إقَامَتُهَا فِي الْبَرَارِي إجْمَاعًا وَلَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ عِنْدَهُ، بَلْ بِشَرْطِ أَنْ لَا يَظْعَنَ أَهْلُهَا عَنْهَا صَيْفًا وَلَا شِتَاءً، فَكَانَ خُصُوصُ الْمَكَانِ مُرَادًا فِيهَا إجْمَاعًا، فَقَدَّرَ الْقَرْيَةَ الْخَاصَّةَ وَقَدَّرْنَا الْمِصْرَ وَهو أَوْلَى لِحَدِيثِ عَلِيٍّ رضي الله عنه، وَهُوَ لَوْ عُورِضَ بِفِعْلِ غَيْرِه كَانَ عَلِيٌّ رضي الله عنه مُقَدَّمًا عَلَيْهِ، فَكَيْفَ وَلَمْ يَتَحَقَّقْ مُعَارَضَةُ مَا ذَكَرْنَا إيَّاهُ، وَلِهَذَا لَمْ يُنْقَلْ عَنْ الصَّحَابَةِ أَنَّهُمْ

حِينَ فَتَحُوا الْبِلَادَ اشْتَغَلُوا بِنَصْبِ الْمَنَابِرِ وَالْجُمَعِ إِلَّا فِي الْأَمْصَارِ دُونَ الْقُرَى، وَلَوْ كَانَ لَنُقِلَ وَلَوْ آحَادًا

پس هدف ما در این فصل اثبات بطلان تأسیس فوق و به ترتیب آن بطلان احکام مبنی بر آن، میباشد[1] اما قبل از اینکه به موضوع بپردازیم لازم است به چند شبهه پاسخ بدهیم: ممکن است در ذهن بعضی خطور کند که آنهائیکه قائل به منع شدند، علماء بزرگ و محققی بودند پس امکان ندارد که در فهم قضیه اشتراط مصر دچار اشتباه شوند و شاید این قضیه برای شان غیر قابل باور باشد که تیر فهم قضیۀ نماز جمعه از تمام محققین خطا خورد و به سینۀ مولوی محمد سرور ؒ اصابت نماید زیرا با قایل شدن به این قضیه، علم و حکمت محققین زیر سوال میرود در جواب می گوییم: در علم و منزلت علمای ما هیچ شکی نیست اما این بدان معنا نیست که در هیچ یک از اقوال خود دچار اشتباه نشوند زیرا در سخن هر کس غیر از خداوند ﷻ و رسول مکرمش ﷺ اشتباه وجود دارد تا مقامات و منزلت ها حفظ شود حتی در بعضی جاها لغزش از خود جناب رسول الله ﷺ سر زده شده تا کسی مقام الوهیت به آن جناب قایل نشود و گفته شده گل بی عیب خداست و همچنان باید یادآور شد که مولوی محمد سرور ؒ اولین حنفی نمیباشد که دلائل منع جمعه را اشتباه میدانند بلکه بسیاری از علماء و محققین بزرگ احناف نظیر شاه ولی الله دهلوی، شیخ عبدالحق دهلوی، مولانا عبدالحی لکنوی و دیگر علماء نیز قایل به اشتباه بودن دلائل منع جمعه میباشند و در ضمن، اینکه فهم قضیه نماز جمعه، از میان محققین متقدم به کسی غیر از آنها اعطا شود دلالتی بر زیر سوال رفتن علم و حکمت شان ندارد همانگونه که خداوند ﷻ در مورد حکم حضرات داوود و سلیمان علیهما السلام در قضیۀ چریدن گوسفندان در کشتزار می فرماید: ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ [الانبیاء: 79] باز ممکن است شبهۀ دیگر به وجود آید اینکه شاید کسی بگوید: چرا علماء متأخرین بدون تفکر در دلائل متقدمین، اشتباه شان را قبول نمودند و حتی بر آن اشتباه، استدلالاتی نیز آوردند، آیا این عملکرد شان تقلید کورکورانه نیست؟ در جواب می گوئیم خیر! آنها کورکورانه از متقدمین پیروی نمینمودند بلکه دلائل و استدلالات متقدمین نزد شان مورد پسند بود و تا آن زمان دلائل واضح بر رد استدلالات شان وجود نداشت و قطعا اگر دلائل اثبات جمعه، و بطلان دلائل منع، نزد شان واضح می گردید، از قول متقدمین رجوع مینمودند به این دلیل که انها در بسیار از مسائل این گونه عمل نمودند همانند قضیۀ اشارۀ سبابه در نماز که تفصیل آن در باب سوم خواهد آمد ان شاء الله بناء تقلید حق همانا پیروی از دلیل معتبر در نزد علماء، میباشد تا زمانیکه بر خلاف آن، دلیل قوی تر ثابت نشود و هر گاه دلیل قوی تر ثابت شد با سینۀ فراخ از قول خویش رجوع نموده و به آن دلیل رو می آوریم

---

[1]: قابل یادآوری است که در این فصل به استدلال صاحب فتح القدیر پاسخ داده نشده بلکه جواب استدلال آن در باب اول فصل سوم رسالۀ تخمینات واقعة فی منع الجمعة به طور کامل ذکر شده است.

و تقلید کورکورانه بر عکس این قضیه است پس این عملکرد علمای ما را نمیتوان در زیر تقلید کورکورانه جای داد و لله الحمد و الیه المتاب.

الجمعة هى المقطوع بها لا الظهر

اعلم ان الكلام فى ظهر يوم الجمعة انما هو بعد نزول[1] نص تشريع الجمعة فالظهر حينئذ متروك على القطع و البتات لما ان مزاحمه قاطع اجماعا لكفر جاحده و ايضا ترك الظهر انما هو على العموم و الاطلاق لما ان مزاحمه على العموم و الاطلاق اعطاء للمزاحم و المزاحم حقوقهما على قدر المزاحمة فاذا وجد ترخيص فى ترك الجمعة وجد ترخيص فى فعل الظهر

---

[1]: انما هو بعد نزول آه: قوله فى ظهر متعلق بالحال من الكلام و قوله انما كافه و مكفوفه و جملة هو بعد نزول خبر ان الكلام و توضيحه انا نسلم ان الظهر امر مقطوع به لقوله تعالى و اقم الصلوة لدلوك الشمس فهو باطلاقه يدل على قطعية الظهر فى كل الايام حتى يوم الجمعة قبل نزول نص تشريع الجمعة و لكن كلامنا ليس فى ظهر يوم الجمعة قبل نزول نص تشريعها بل فى ظهره بعد نزول تشريعها و لا شك ان نص تشريع الجمعة زاحم نص الظهر فى يوم الجمعة و الاولوية للنص المتأخر نزولا اجماعا بين الامة و هو هنا نص الجمعة لا الظهر و هو (اى نص الجمعة) قطعى اذ يكفر جاحده و عمومه و اطلاقه ايضا قطعى عندنا فالظهر حينئذ مقطوع تركه على العموم و الاطلاق لمزاحمة نص الجمعة اياه على هذا الوجه إعطاء للمزاحم و المزاحم حقوقهما على قدر المزاحمة و اهل الرخصة يوؤدون الظهر لا لان الظهر موجود فى مقابل الجمعة بل لان مزاحمة الجمعة اياه قد رفعت بقدر الرخصة و قد قلنا ان المتأخر يزاحم المتقدم على قدر المزاحمة و الله اعلم بالصواب.

ایضا فی بیان ان الجمعة ھی المقطوع بھا

و ایضاً ان الظھر امر مقطوع آہ اعلم ان الکلام فی ظھر یوم الجمعة انما ھو بعد نزول نص القاطع للجمعة و ان نصوص[1] المشروعة لاصل الجمعة غیر و النصوص المبینة لکمیة الاداء و کیفیته غیر فصلوة الظھر حینئذ مقطوع الترک علی العموم و الاطلاق لما ان مزاحمھا مقطوع الفعل علی العموم و الاطلاق و انما یؤخذ ترخیص فعل الظھر من ترخیص ترک الجمعة لعدم المزاحمة حینئذ

---

[1]: و ان نصوص آہ عطف علی ان الکلام فھو معمول اعلم

فی بیان قول مولوی عبدالرؤوف "ان الظهر امر مقطوع"

قوله (و ایضاً ان الظهر امر مقطوع به لا یترک و لا یسقط الا باقطع او مثله) زلة عظیمة و جرم جسیم و ذلک لان الکلام انما هو فی ظهر یوم الجمعة و بعد نزول القاطع القرآنی المجمع علیه علی قطعیته و تکفیر جاحده فحینئذ النصوص الاولی معدومة بقدر مزاحمة النصوص الاخری[1] کما هو شأن الکتب المنزلة المرتبة و نصوصها فلو فرضنا تخصیص فرد من افراد الظهر[2] بنص الجمعة لکان رفع بقیة افراده متعین بالاخبار الاحاد فکیف بعموم النص و اطلاقه اذ النص کما هو مقطوع من حیث هو هو مقطوع من حیث العموم و الاطلاق ایضاً علی الرأی الاصح الارجح ففی کل موضع وجد ترخیص ترک الجمعة رتبه ترخیص فعل الظهر لزوال المزاحمة بهذا القدر فاذا خرج الوقت تعین الظهر لزوال المزاحمة اصلا[3] فقول المسکین ان الظهر مقطوع به آه یشابه القول بان التورات مثلا مقطوع به لا یترک بالاشتباه و الاختلاف بجعل ما هو مقطوع المزاحمة واجب العمل و بجعل القرآن ذا شبهة و ریب اذ لا فرق فی ذلک بین کون الزمان بین النصین یسیرا او کثیرا

---

[1]: مزاحمة النصوص الاخری آه: و قد علمت ان الله تعالی اذا شرع شیئا لعباده من حیث الذات فلحبه لذلک الشئ و اذا منع عن شئ من حیث الذات فلبغضه فإذا شرع لا یمنع و إذا منع لا یشرع فالمنع فی الجمعة غیر موجود فی ظهر یوم الجمعة اذ شرعت لکونها محبوبة عند الله تعالی فاذا لم یوجد منع عن الجمعة لا یوجد امر بالظهر لمزاحمتها ایاه فقول المولوی عبدالرؤوف "الظهر امر مقطوع به" لا یصدق لیوم الجمعة و انما لسائر الایام و الله اعلم بالصواب.

[2]: تخصیص فرد من افراد الظهر آه: قال ائمة الاصول ان العام قطعی فی ما یتناوله فلا یخصص عام الکتاب بخبر الواحد الا اذا خصص فی المرتبة الاولی بقطعی مثله فیصیر بذلک التخصیص دلیلا فیه شبهة فیصح تخصیصه بالخبر الواحد فی المرتبة الثانیة و انک تعلم ان نص الظهر قطعی علی وجه العموم و الاطلاق فلو فرضنا ان الجمعة خصصت عام الظهر فی یوم الجمعة بنص نحو یا اهل الامصار اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الخ برفع بعض افراد الظهر فی ذلک الیوم لکان رفع بقیة افراده متعین باخبار الآحاد کما قال ائمة الاصول ای لو کان تشریع الجمعة وقع علی بعض افراد الظهر (ای اهل الامصار مثلا) و کان مخصصا لعمومه لقلنا بتشریعها علی اهل القری ایضا لان عموم نص الظهر اصبح دلیلا فیه شبهة فی یوم الجمعة فیصح تخصیصه بقوله ﷺ الجمعة واجبة علی کل قریة و ان لم یکن فیها الا اربعة و سائر الاحادیث فی المرتبة الثانیة أفلا نقول بتشریعها علی اهل القری و نص الجمعة عام مطلق لقوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الخ فالنداء بلفظ آمنوا یدل علی علیة مأخذ الاشتقاق و ان الله سبحانه لم یقید نص التشریع بای مکان و الله اعلم بالصواب

[3]: لزوال المزاحمة اصلا آه: لان الوقت سبب لنفس الوجوب کما قال ائمة الاصول ای ان الله رتب مطالبة قوله فاسعوا علی الوقت فإذا وجد طالب اداء الجمعة و طالب معه ترک الظهر و اذا لم یوجد لم یطالب و زال مزاحمته للظهر

قوله (لان اليقين [1] لا يزول الا بمثله) استمر على زلته مع ان الدليل يوافق حال الجمعة[2]

قوله (و هى القاعدة المعروفة المستمرة) اكد زلته مع ان القاعدة توافق حال الجمعة لكون فرضيتها مقطوعا بها بالاجماع و لان النصوص باعتبار عمومها و اطلاقها ايضاً مقطوع بها على الرأى الاصح الارجح و لم يجئ من الشارع شئ يرفع تشريعها بالاجماع و الاشتباه[3] و الاختلاف فى الصحة لا يضر التشريع بل و لو كان عدم الصحة قطعيا كاقامة الصلوة بدون الطهارة و القيام و القراءة و الركوع و السجود فعليه مراعاتها عند القدرة و لا ركن و لا شرط على العاجز اجماعا

---

[1]: قوله لان اليقين آه نعم الا انه هو نص الجمعة بالاجماع فلا يجوز تركه بالاشتباه و الاختلاف حتى ان صحابة (رض) كانوا يصلون الجمعة فرادى اذا لم يتبرز الامام12 مصنف ﷬

[2]: استمر على زلته آه: قال المصنف ﷬ عند قول المولوى عبدالرؤوف ان الظهر امر مقطوع الخ انه زلة ثم بين هنا ان قوله لان اليقين الخ استمرار على زلته مع ان عكس قوله متصور اى الجمعة امر يقينى فى هذا الوقت لا الظهر فلا يزول الا بمثله فالدليل لنا لا علينا و هذا معنى قول المصنف ﷬ مع ان الدليل يوافق حال الجمعة آه

[3]: و الاشتباه آه واو للاستيناف و قوله الاشتباه مبتدأ خبره لا يضر و توضيحه ان المصنف ﷬ لما ذكر ان فرضية الجمعة مقطوع بها و عدم مجئ المنع ثابت بالاجماع يرد عليه كيف تدعى الاجماع و قد اختلف العلماء فى صحة ادائها فذكر المصنف ﷬ الجواب بقوله و الاشتباه و الاختلاف فى الصحة آه

فی بیان قول مولوی عبدالرؤوف "ان الیقین لا یزول الا بمثله"

قوله "و ایضاً ان الظھر امر مقطوع لا یترک و لا یسقط الا باقطع او مثله آہ" و لا یخفی ان الکلام فی ظھر یوم الجمعة بعد نزول نصھا فالظھر حینئذ مقطوع ترکه لقطعیة النص الجمعة و تکفیر جاحدھا اجماعا کما فی الفتاوی و ایضاً ھو قطعی باعتبار عمومه و اطلاقه علی الرأی الارجح الاصح عند ائمة الاصول و نصوص الظھر لتقدمھا لا یجوز ان یغیر بھا نصوص الجمعة من النسخ و التخصیص و التقیید

قوله "لان الیقین لا یزول الا بمثله" جعل الظھر الذی ھو معدوم (کما ھو شأن النصوص الاولی بالنسبة الی نصوص الاخری) باعتبار الجمعة یقینیا و الیقینی المجمع علیه ذا اشتباہ و ریب 12

نص الجمعة عام مطلق[1]

قوله و النص ورد بترکها الی الجمعة فی الامصار آه المستخلص کلام واهٍ اذ تری ان النص القاطع الموجب للجمعة عام مطلق[2] و ترخیص الترک[3] انما هو لدفع الحرج و التشریع و العزیمة و الخیریة باقیة باخبار الله تعالی و علیه احادیث الباب و لا تأثیر لنصوص الشروط و الارکان[4] لرفع فرد من افراد الجمعة، لان الشارع ما اوردها معارضات له بل هی مؤکدات

---

[1]: مسلم است که بعد از فرض شدن نمازهای پنجگانه، در تمام هفته بعد از زوال خورشید نماز ظهر ادا می گردید اما بعد از مدتی خداوند متعال مسلمانان را مأمور میکند که در روز جمعه به عوض نماز ظهر، نماز جمعه را به هیئت اجتماعی بر گزار کنند و این دستور قبل از هجرت پیغمبر اکرم ﷺ توسط وحی خفی صورت گرفته است اما بعد از هجرت پیغمبر اکرم ﷺ خداوند متعال آیتی را فرو می فرستد و تشریع نماز جمعه را الی قیام قیامت، توسط وحی جلی اعلان میدارد و در این آیت خداوند متعال تمام اهل ایمان را مخاطب قرار میدهد و نماز جمعه را بر آنها تشریع می گرداند و این تشریع را به هیچ مکانی قید نمی کند که این امر عام و مطلق بودن نص جمعه را می رساند اما در کتاب المستخلص و در اکثر کتب مذهب شایع شده که نص جمعه فقط آنعده از اهل ایمان را مخاطب قرار میدهد که در امصار و شهرها زیست دارند و فقط از آنها تقاضای ترک نماز ظهر را دارد اما مولوی محمد سرور ؒ معتقد میباشند که نص جمعه عام و مطلق میباشد و اصل مذهب نیز همین است و در این بیانیه قصد دارند تا با ارائه دلائل خود، اشتباه بودن آنچه در المستخلص ذکر شده است را به اثبات برسانند.

[2]: فقد یرد علی القول بعموم الجمعة و اطلاقه قولان الاول ان اهل الرخص لا یجب علیهم الجمعه اتفاقا فعموم نص الجمعة منعدم و الثانی ان حدیث علی رضی الله عنه انما سیق لتشریع الجمعة علی الامصار فقط فاطلاقه ایضا منعدم فقد اجاب المولوی محمد سرور ؒ عن الاول بقوله و ترخیص الترک آلخ و عن الثانی بقوله و لا تأثیر الخ

[3]: و ترخیص الترک آه: ممکن است کسی بگوید که عدم وجوب ادای نماز جمعه بر ذمۀ اهل رخصت، امری متفق علیه بین ائمۀ این امت میباشد پس با این وجود چگونه میتوان ادعا نمود که نص جمعه عام است؟ بناء مولوی محمد سرور ؒ در جواب به این شبهه احتمالی می فرمایند و ترخیص الترک الخ و توضیح آن اینگونه است که رخصت قرار گرفتن عده ای در عمومیت نص جمعه خللی ایجاد نمی کند زیرا این رخصت بخاطر دفع حرج و دور کردن مشقت از آنها تشریع گردیده نه اینکه آنها در زیر نص جمعه داخل نباشند و یا اینکه در تشریع جمعه بر آنها خللی وجود داشته باشد بنابراین عزیمت ادای جمعه در حق شان باقی است و این امری متفق علیه بین ائمه مذهب میباشد که اگر اهل رخصت (مسافر، مریض و غیره) نماز جمعه را ادا نمایند نیابت از نماز ظهر می کند نه تنها نیابت می کند بلکه ادای نماز جمعه برایشان بهتر است زیرا خداوند متعال در عقب تشریع جمعه میفرمایند ((ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون)) سورۀ جمعه آیه . و همچنان به دلیل احادیث که در این فصل وارد شده است. پس واضح گردید که رخصت قرار گرفتن در یک عبادت منافی عمومیت آن عبادت نیست همانند نماز های پنجگانه، روزه و غیره.

[4]: و لا تأثیر لنصوص الشروط و الارکان آه: ممکن است کسی بگوید که در حدیثی حضرت علی رضی الله عنه می فرمایند لا جمعة و لا تشریق و لا فطر و لا اضحی الا فی مصر جامع که دال بر انحصار صحت نماز جمعه در شهر ها و عدم صحت آن در قریه ها میباشد پس مطلق بودن نص جمعه زیر سوال می رود بناء مولوی محمد سرور ؒ با آوردن این عبارت (و لا تأثیر لنصوص الشروط و الارکان الخ) خواهان پاسخ به این شبهه وارده میباشد. گر چه مولوی محمد سرور ؒ در یک بیانیه ای دیگر به بیان حدیث علی رضی الله عنه می پردازند و اثبات می کنند که حدیث علی رضی الله عنه هیچ دلالتی بر عدم صحت نماز جمعه در قریه ها ندارد اما در اینجا با فرض صحت ادعای مانعین پاسخ شان را ارائه میدارند و می فرمایند: حدیث علی رضی الله عنه (با فرض دلالت بر عدم صحت نماز جمعه در قریه ها) از جملۀ نصوص شروط و اداء میباشد و برای برپائی نماز جمعه مصر را شرط قرار میدهد و این امری متفق علیه است که نصوص شروط و اداء در اینکه بعضی از افراد نص موجبه را از زیر تشریع آن بیرون کند، هیچ تأثیری ندارد زیرا هدف شارع از آوردن نصوص شروط و اداء این نیست که در تعارض و مقابله با نصوص موجبه واقع گردند بلکه کیفیت ادای نصوص موجبه را میرسانند

له ببیان کمیة ادائها و کیفیتها و المطالب لاصل الصلوة مطالب علی حسب الطاقة[1] و لو عجز عن جمیع الارکان و الشروط فمآل القول بعدم جواز الصلوات عند فوت شرط او رکن ان یرعی ذلک الشرط او الرکن لا اهمالها (ای الصلوات) خصوصا عند العجز عن الارکان و الشروط اذ حینئذ لا رکن و لا شرط علی العاجز لعدم دخوله تحت نصوصها 12.

به این معنا که عدم توانایی بر شروط و ارکان، هیچ خللی در نصوص موجبه به وجود نمی آورد بلکه نصوص موجبه با وجود عدم قدرت بر شروط و ارکان مطالب ادای تکلیف میباشد.

[1]: مطالب علی حسب الطاقة: لأن النص (و ارکعوا و اسجدوا) لایطالب الرکوع و السجود عند العجز عنهما مع ان النص الموجب ای اقمیوا الصلوة یطالب اصل الصلوة ما دام قادرا علیه والله اعلم بالصواب

فى رد استدلال صاحب المستخلص

و لان الظهر فريضة لا يترک الا بالنص القاطع و النص ورد[1] بترکها الى الجمعة فى الامصار 12 مستخلص فاسد جدا لان اصل الصلوة غير مقصور على حالة القدرة على الشرط والركن بل هو على حسب الطاقة بل لا شرط و لا رکن عند العجز

ايضا فيه ان الحد الاوسط غير مكرر على طريق القياس لان نص المصر ليس بنص و تشريع اصل الصلوة و هو عام مطلق غير مخصص و لا مقيد بضرورة الحس و فساده قطعى لقطعية فساد قول من قال و النص ورد بترک الظهر الى الجمعة عند مراعات القيام او الركوع و السجود او عند توجه القبلة و نحوها من الشروط و الاركان و فساد الكل قطعى لان النصوص الكل لم تورد لرفع تشريع الجمعة بل لمراعات شروط الاداء و اركانه فى بعض المواد و هو حالة القدرة

[1]: قوله و النص ورد آه تخمين محض لان هذا النص ليس بالنص القاطع فلا يتكرر الحد الاوسط و لان نصوص الشروط و الاركان انما وردت لتأكيد النص القاطع ببيان كمية اداء الصلوة و هو ضرورة مراعات تلک الشروط و الاركان حين الاداء مادام مقدوريتها فبتفويتها عدم جواز الصلوة لا بمعنى انه حينئذ تهمل الصلوة لانه خلاف وضع نصوص الشروط و الاركان بل بمعنى انه لا بد من مراعاتها فلا يتصور تغيير النص القاطع بنصوص الشروط و الاركان من التخصيص و التقييد و غيره و ظاهر ان من قال بعدم جواز الجمعة عند عدم القيام ليس معناه انه حينئذ تهمل الصلوة بل بمعنى انه لا بد من مراعات القيام مع الاداء كحال سائر الشروط و الاركان ثم هذا حكم القادر على الاركان و الشروط و اما العاجز عنها فهى منعدمة فى حقه شرعا لا مفوتة من جانب العاجز لعدم دخوله تحت نصوصها فمن انكر جواز الجمعة حينئذ فهواما معارض للامر القاطع بلا دليل و اما مكذب اخبار الله تعالى بعدم تكليف العاجز فلهذا من قال بعدم جواز جمعة العاجز عن الشروط و الاركان تمسكا بنصوصها فهو غوى اذ لا كلام فى جواز جمعة المعذورين عن الشروط و الاركان فالقاطع الآمر لاصل الصلوة عام مطلق بضرورة الحس لا يتصور تغييره بنصوص الشروط و الاركان كما مر انها جاءت مؤكدة له و لا بنصوص الظهر بل الامر بالعكس عند الشارع و اجمعوا على عدم ورود النهى و التحجير على الجمعة باعتبار الذات اذ بهذا الاعتبار هى المأمور بها الى يوم القيامة و ترخيص الترک لدفع الحرج امر آخر لا كلام فيه و العزيمة و الخيرية عام مطلق لو كان لنا علم بكنه الجمعة ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون و اخبار الله تعالى محال تغييره12 مصنف رحمه الله

الفصل الثالث: فی بـیان عبارات المتون و تفسیر الفناء

مقدمة الفصل:

در دو فصل اخیر، مصنف ﵀ با استدلال های مناسب عبارات متون در باب جمعه را، به قدرت بر شروط و ارکان مقید و استدلال های قائلین بر اطلاق عبارات مذکور را، رد نمودند اما ممکن است سوالی پیش آید که اگر اشتراط مصر منجر به منع از جمعه در قریه ها نگردد پس فایدهٔ آن چیست؟ و در صورت قایل شدن به اشتراط مصر، چه تفاوتی در اقامهٔ جمعه نسبت به عدم اشتراط آن به وجود می آید؟ و در ضمن قبلا ذکر گردید که اشتراط مصر در کتب ظاهر الروایة صراحتا وجود ندارد بلکه اشتراط مصر از عبارات ظاهر الروایة برداشت شده و در کتب متون ذکر گردیده است پس باز هم ممکن است سوال پیش آید که علت حمل عبارات بر اشتراط مصر چی بوده است؟ و آیا ائمه مصر را شرط میدانستند یا خیر؟

قابل یاد آوری است که در دو فصل قبل ما وجوب جمعه در قریه ها را با فرض صحت اشتراط مصر، اثبات نمودیم یعنی فرض نمودیم که عبارات متون در باب جمعه اصل و قول راجح مذهب میباشد و بیان نمودیم که با وجود صحت آن عبارات، هنوز هم نمیتوان، اقامهٔ جمعه در قریه ها را منع نمود اما در این فصل ما صحت و عدم صحت برداشت اصحاب متون، را مورد سنجش و دلائل حمل عبارات ظاهر الروایة بر اشتراط مصر و همچنان دلائل حمل بر عدم اشتراط را مورد بررسی قرار میدهیم و براساس دلائل، قول راجح در مذهب را بیان میداریم. بناء قصد داریم در این فصل به بیان امور ذیل بپردازیم:

- برداشت اشتراط مصر بر کدام مبنی استوار میباشد؟
- برداشت عدم اشتراط مصر بر کدم مبنی استوار میباشد؟
- قول راجح در مذهب کدام است؟
- در صورت برداشت اشتراط چی تفاوتی در اقامهٔ جمعه نسبت به عدم اشتراط به وجود می آید؟
- فناء مصر چیست؟
- چرا در کتب متون علاوه بر مصر فناء مصر نیز شرط قرار داده شده است؟

فى بيان ان اشتراط المصر مبنى على رواية عدم تعدد الجمعة

(و لا تصح الجمعة) اى جمعة القادر [1] على المصر بناءً على الرواية [2] المرجوحة من عدم جواز تعدد الجمعة[3] (الا فى مصر جامع او فى مصلى المصر) اى الفناء (و لا تجوز فى القرى) اى الخارجة عن الافنية الا عند العجز عن اتيان المصر لان عدم الجواز الكذائى فرع اشتراط المصر و الاصل مقصور بالقدرة فكذا الفرع و حد الفناء[4] 12

---

[1]: قوله القادر آه و اما العاجز فشرطية المصر منعدمة عليه بالانعدام الاصلى لعدم الخطاب12 مصنف ﷺ

[2]: قوله على الرواية آه و اما على الراجح فالمصر ليس بشرط كالسلطان و اذن العام12 مصنف ﷺ

[3]: قوله عدم جواز تعدد الجمعة آه: اى ان اشتراط المصر و السلطان و اذن العام مبنى على الرواية المرجوحة و هى عدم جواز تعدد الجمعة فعلى هذه الرواية لا تصح الجمعة الا فى مصر جامع او فناءه و لا تجوز فى القرى و ذلک اذا كان قادرا على اتيان المصر و اما من قال بجواز تعددها فلا بد له ان يقول بعدم اشتراط المصر اذ لا معنى لاشتراطه حينئذ لانه انما جعل شرطا لتحشيد الاجتماع فى موضع واحد و ذا لا حاجة اليه على الراجح و اما من قال بجواز تعددها و قال باشتراط المصر ايضا فذلک تناقض فى كلامه اذ لا معنى لاشتراطه عند جواز التعدد ثم على فرض صحة الاستدلال فانه مقيد بوجود القدرة كما علمت و الله اعلم بالصواب

[4]: قوله و حد الفناء آه: الواو للاستيناف اى اراد المصنف ان يبين لنا حد الفناء بعد ان بين لنا ان الصلوة لا تجوز الا فى المصر او فنائه لمن كان قادرا عليه و انا لم نعثر على بقية الرسالة فكتبناها كما وجدناها ناقصة و حد الفناء مذكور فى الرسائل الآتيه

فی بیان ان اشتراط المصر قول مرجوح

و لا تصح الجمعة الا فی مصر جامع او فی مصلی المصر و لا تجوز فی القری هذا مبنی علی الروایة المرجوحة و علی الراجح[1] المصر لیس بشرط کالسلطان و اذن العام و هو ظاهر المذهب کما لا یخفی علی من طالع الجامع الصغیر[2] 12

[1]: و علی الراجح آه: یعنی بالراجح جواز تعدد الجمعة و بالمرجوح عدم جوازه ففی الکنز و تؤدی فی مصر فی مواضع آه و فی ملتقی الابحر بعد تفسیر المصر و الفناء "و تصح فی مصر فی مواضع هو الصحیح آه" و فی البحر الرائق شرح کنز الدقائق فی بیان قول الکنز: و تؤدی فی مصر فی مواضع ای یصح اداء الجمعة فی مصر واحد بمواضع کثیرة و هو قول ابی حنیفة و محمد و هو الاصح و قال الامام السرخسی ان الصحیح من مذهب ابی حنیفة جواز اقامتها فی مصر واحد فی مسجدین و اکثر و به نأخذ لإطلاق لا جمعة إلا فی مصر جامع شرط المصر فقط آه إلا انا نقول إن من اقر بجواز التعدد فقد اقر بعدم اشتراط المصر شاء ام ابی لان الغرض من اشتراط المصر هو اقامة الجمعة علی هیئة الاجتماعیة کما دل علیه حدیث علی ﷺ اذ هو مسوق لنفی الوحدانیة (ای اقامة الجمعة واحدا) و الافتراقیة (ای اقامتها بجماعات متعددة) و الاجتماعیة (ای اقامتها فی موضع واحد) ثم استثنی الاجتماعیة فبقی الوحدانیة و الافتراقیة داخلا تحت النفی فعلی هذا لا یجوز تعدد الجمعة فی موضع واحد اذ هو الهیئة الافتراقیة الباقیة تحت النفی و یشترط المصر لتحشید الاجتماع فی موضع واحد فمن کان قادرا علی اتیانه فعلیه اتیانه لاداء الجمعة و هو حد البیتوتة ای کل من یقع تحت هذا الحد فهو من جملة القادر علی المصر و علیه اتیانه و من کان خارج هذا الحد من اهل القری و لا یؤویه اللیل الی بیته بعد ادائها فهو عاجز عن هذا الشرط فعلیه ادائها فی موضعه و علی کل من یقع فی حد البیتوتة من تلک القریة الاتیان الیها و ما ذلک الا لعدم جواز التعدد إلا انا نقول إن الحدیث و ان کان یدل علی اقامتها علی هیئة الاجتماعیة الا ان التقدیر فیه و فی نظائره نفی الکمال فحینئذ یجوز تعدد الجمعة فی مصر و لکن اقامتها فی مکان واحد اقرب الی الکمال و لا یشترط المصر لعدم الحاجة الی اجتماع الناس فی مکان واحد إذ بإمکان کل اربعة ان یجتمعوا فی مکان و یقیموا الجمعة سواء کان ذلک المکان مصرا او غیر مصر اذ لا تأثیر للمصر حینئذ فی اداء الجمعة و کذلک لا یشترط السلطان و اذن العام افاده المصنف ﷺ فی کتابه الدلائل القاطعة

[2]: علی من طالع الجامع الصغیر آه: فلم یذکر فیه شئ من اشتراط المصر او السلطان بل المذکور فیه انه (ای الامام محمد ﷺ) قال فی الجمعة بمنا ان کان الامیر امیر الحجاز او کان الخلیفة مسافرا جمع و ان کان غیر الخلیفة و غیر امیر الحجاز و هو مسافر فلا جمعة فیها و سیأتی تفصیله ان شاء الله ففهم المتأخرون من هذه العبارة ان المصر و السلطان شرط لاداء الجمعة مع انه لیس مذکورا صریحا و فیه ایضاً فإن نفروا عن الامام و بقی ثلاثة من الرجال و ذلک ادنی ما یکون بقی علی الجمعة آه فهذه العبارة باطلاقها یدل علی اشتراط الجماعة فحسب و فیه ایضاً امر عبدا او مسافرا یخطب و یصلی الجمعة اجزأهم آه و هذا یدل بجواز اقامتها بدون السلطان و لو کان الامام مسافرا فما فهمه المتأخرون من عبارة لا جمعة علیهم ان الجمعة لا تجوز فغلط لتصریحه (ای الامام محمد ﷺ) علی ان الامام لو کان مسافرا و اقام الجمعة اجزأهم فمعنی قوله لا جمعة علیهم ای الجمعة لیست واجبة و ان ادوا اجزأهم و الله اعلم بالصواب

فى بيان فناء المصر

(فى الهداية) (و لا تصح الجمعة الا فى مصر جامع او مصلى المصر) اى فناءه(كما فى الفتاوى) و جعله امام المذهب ﵀ (كما فى شروح حديث ابى داود ﵀ و شروح صحيح ابن ماجة و غيرها) حد البيتوتة (و لا تجوز فى القرى) الخارجة عن هذا الحد و رجحه فى البحر كما فى الدر المختار و استحسنه فى البدائع كما فى الرد المختار بل له خواص (اى على سائر التعريفات و التحديدات الثمانية او التسعة[1]) تتعين العمل به: الاولى انه اصل المذهب المتفق عليه (كما فى شروح المشكوة كاشعة اللمعات و غيرها) بين الامام ﵀ و اصحابه ﵏ و الثانية موافقته لاحاديث الباب ففى المشكوة «الجمعة واجبة على من آواه الليل الى اهله»

---

[1]: الثمانية او التسعة آه: و قد اختلف اهل المذهب فى تفسير الفناء الى عدة اقوال و نحن نذكر عدة تحديدات من كتاب البحر الرائق شرح كنز الدقائق بما ملخصه: " و الفناء فى اللغة سعة امام البيوت و اختار فى الخلاصة و الخانية انه الموضع المعد لمصالح المصر متصل به و اختار فى المحيط اعتبار الميلين فقال و عن ابى يوسف فى المنتقى لو خرج الامام عن المصر مع اهله لحاجة مقدار ميل أو ميلين فحضرت الجمعة جاز أن يصلى بهم الجمعة و ذكر الولوالجى فى فتاويه ان المختار للفتوى قدر الفرسخ لانه اسهل على العامة و هو ثلاثة اميال و ذكر فى المضمرات و قال الشيخ الامام الاجل حسام الدين يجب على اهل المواضع القريبة إلى البلد التى هى توابع العمران الذين يسمعون الأذان على المنارة بأعلى الصوت و هو الصحيح و قال فى البدائع انه ان امكنه ان يحضر الجمعة و يبيت باهله من غير تكلف تجب عليه الجمعة و الا فلا قال و هذا احسن آه" و قد اختار مولوى محمد سرور ﵀ ما ذكر فى البدائع و هو مختار صاحب البحر الرائق ايضاً لقوله بعد ذكر التحديدات "و لعل الأحوط ما فى البدائع فكان أولى آه" و قد ذكر المصنف ﵀ عدة خواص لهذا الحد تتعين العمل به: الاولى انه اصل المذهب المتفق عليه و الثانية موافقته لاحاديث الباب و الثالثة ان الجمعة امر مقطوع به فيجب اختيار اطول المسافات لئلا يفضى الى ترک المقطوع به بالاختلاف و الاشتباه ثم ربما يسأل السائل ما فائدة تحديد حد الفناء و الجمعة واجبة على كل قرية عندكم نقول هناک امران: عدم جواز تعدد الجمعة و جوازه فعلى الاول يجب اجتماع الناس فى مكان واحد فى المصر حتى الامكان و فائدة حد الفناء لبيان المسافة التى يجب على الناس الحضور الى ذلک المكان الذى اقيم فيها الجمعة فنقول كل من يقع فى حد البيتوتة فعليه حضور ذلک الاجتماع لاداء الجمعة فلا يجوز لاهل الفناء ان يؤدوا الجمعة دون ذلک الاجتماع و من كان خارج هذا الحد من اهل القرى فليس عليه ان يأتى المصر و لكن يجب عليهم الاقامة فى تلک القرية و على كل من يقع فى حد البيتوتة من تلک القرية الاتيان اليها فإذاً تكون القرية بمنزلة المصر لاجتماع الناس فيها للجمعة و اطرافها بمنزلة فناء المصر فهذا هو فائدة تحديد حد الفناء على الرواية المرجوحة من عدم جواز تعدد الجمعة و اما على الراجح من جوازه فالمصر ليس شرطا و كذلک فناءه و لكن تظهر فائدة تحديده على هذا القول فى مسألتين و هو اذا اقام رجل فى موضع وحده و هو يقع فى حد البيتوتة من مكان يؤدى فيه الجمعة فعليه اتيانها و ايضا اقام اربعة رجال فى نواح اربعة و لكن اذا اجتمعوا فى مكان واحد و اقاموا الجمعة ثم اواهم الليل الى اهلهم بلا تكلف وجب عليهم الجمعة و هذا (اى الاحكام المذكورة فى حد الفناء) عندنا و اما عند مانعى الجمعة فلا تجوز الجمعة عندهم الا فى المصر او فناءه و لكن المصنف ﵀ يقول لو فرضنا صحة هذا القول فيجب علينا ان نختار اطول المسافات فى تعريف الفناء و هو حد البيتوتة فعلى هذا التحديد لا يبقى من العمرانات شئ الا و دخل تحت هذا الحد و لا شک ان شيندند مصر و اذا لاحظنا حد البيتوتة لا يبقى من عمرانات زيركوه مكان الا و دخل تحت هذا الحد و كذلک اذا لاحظنا هذا التعريف فى الفراه و سائر الامصار و الله اعلم بالصواب.

بل فی الکشف کان رسول الله ﷺ کثیرا مّا یقول «الجمعة واجبة علی من آواه اللیل الی اهله» و ایضا فی الحدیث «الجمعة واجبة علی کل قریة» اورده المحدث الدهلوی رحمه الله فی الحجة و اختاره و قال هو الاصح و کذا اختاره فی المصفی شرح المؤطا و ایضا فی الحدیث «الجمعة واجبة علی کل قریة و ان لم یکن فیها الا اربعة» کذا فی البیهقی (و من هنا ذهب امام المذهب رحمه الله الی کفایة اربعة رجال فی الجماعة) و الثالثة ان الامر المقطوع به لا یجوز ترکه بالاشتباه و الاختلاف فوجب اختیار اطول المسافاة و اوسعها ما دام لم یصر عدم الجواز مقطوعا به بل قال قاضی القضاة محمد عنایة الله البخاری فی فتاوی البخاری المطبوع فی مطبع کاکان صفحة 71 و 72 لا ینبغی ترک المقطوع بالشروط الثلثة المشکوکة من المصر و السلطان و اذن العام آه ملخصا مع ان هذه الشروط من فروع الروایة المرجوحة و الحق ان لا منازعة بین نصوص وردت فی تشریع الجمعة و بین النصوص وردت لبیان الاداء بل الثانیة مؤکدة للاولی ببیان کمیة اداء المشرعة و هو انه لا بد من مراعات الشروط و الارکان علی قدر القدرة و لیس لها دلالة علی سقوط الجمعة عند القدرة علی الشروط و الارکان فعند العجز اولی اذ لا نص حینئذ فلا شرط و لا رکن (بل هما منعدمان بالانعدام الاصلی) علی العاجز لعدم الخطاب مع ان ذلک النص المطالب علی حاله بلا معارض و الترخیص لدفع الحرج لا نزاع فیه شکی نیست که مانعین جمعه در قریه های فراه و شنندند[1] پای ایشان از مذهب بلغزیده اند و هم یدعون انتصاره12

[1]: فراه و شیندند آه: غرض المصنف رحمه الله من هذه الرسالة هو اثبات جواز الجمعة فی قری فراه و شیندند عن طریق حد الفناء و خلاصتها فی فهم ثلاثة موارد: الاول ان اشتراط المصر مبنی علی الروایة المرجوحة الثانی ان الشروط و الارکان منعدمة عند العجز عنها مع بقاء النص الموجب المطالب علی حاله الثالث صرح اصحاب المتون و الشروح و الفتاوی ان الفناء بمنزلة المصر حیث تجوز فیه الجمعة و احسن الاقوال فی تعریف الفناء هو حد البیتوتة لانه اصل المذهب و موافق لاحادیث الباب و بهذا التعریف یدخل جمیع قری شیندند و فراه فی تعریف الفناء فلو فرضنا فساد الاولین لثبت جوازها بالثالث بناء علی مذهب المانعین ایضا و انما اخترنا اطول المسافات فی تعریف الفناء لان الجمعة مقطوع به ادائها فی هذا الیوم و الظهر مقطوع به ترکه فیجب الاحتیاط لاداء ما هو مقطوع ادائه و ترک ما هو مقطوع ترکه فمن منع الجمعة فی القری التی تقع اطراف شیندند و فراه فقد زلت قدمه عن المذهب کما قال المصنف رحمه الله و الله اعلم بالصواب

فی بیان فناء المصر ایضاً

تصحیحات که در حد فناء مصر آمده و نسبت آن به مذهب میشود بعضی باعتبار روایة است که از ائمة الثلثة رحمهم الله آمده و بعضی باعتبار تخریج الا حد بیتوتة که آن اصل مذهب حنفی میباشد و متفق علیه بین امام المذهب رحمه الله و اصحاب رحمهم الله اوست ففی المرقاة و اشعة اللمعات و غیرها من شروح المشکوة به قائل ابوحنیفة رحمه الله و اصحابه رحمهم الله و فی شروح ابی داود رحمه الله به قائل ابو حنیفة رحمه الله آه فلا ینبغی ترک المذهب الا لضرورة داعیة الیه و در فتاوی نیز آنرا احسن و اولی و مرجح و احسن الاقوال گفته اند قال رسول الله تعالی صلی الله علیه وسلم «الجمعة واجبة علی من آواه اللیل الی اهله» کذا فی المشکوة و کشف الغمة و غیرها و انما اختاره ابوحنیفة رحمه الله لتقدم الحدیث علی الرأی و ان کان ضعیفا عنده کما فی المیزان و غیره و صرح بذلک ائمة الاصول کیف و القاطع القرآنی لا یجوز ترکه الا اذا تیقن عدم جوازه لا مادام الاختلاف فکیف اذا وافق المذهب پس معلوم است که بعد اداء جمعه چون چهار نفر به چهار جانب برود تا حد بیتوتة مسافة بسیار را شامل خواهد شد که تقریبا موضعی از عمرانات باقی نمی ماند که در تحت تفسیر مصر و یا فناء مذکور داخل نشود و آنچه بعضی علماء منع بلیغ میکند منجر به منع از اتباع مذهب میگردد فلله الحمد محمد سرور جیجه 12

فى بيان علة اشتراط القدورى المصر لاداء الجمعة

اعلم ان العاجز عن المصر غير مخاطب بمراعاته على ما اتفق عليه اهل التوحيد و الاسلام (من ان العاجز غير مأمور باداء ما عجز شرعا) و نطقت به النصوص المتواترة المتظاهرة فلا يتصور هنا التفويت و لا الفوت بل الشرطية حينئذ منعدمة بالانعدام الاصلى و اما القادر[1] ففى القدورى (لا تصح الجمعة الا فى مصر جامع او فى مصلى المصر) اى فنائه (كما فى الفتاوى) و هو حد البيتوتة[2] عند ابى حنيفة رحمه الله كما فى شروح صحيح ابى داود رحمه الله و شروح صحيح ابن ماجة رحمه الله (و لا تجوز فى القرى) اى الخارجة عن الافنية و عدم الجواز الكذائى[3] فرع اشتراط المصر فهو كاصله مقيد بالقدرة[4] فمعناه ان عليه مراعات الشرط لا ان تترك الجمعة ثم اشتراط المصر[5] و السلطان و اذن العام مبنى على الرواية المرجوحة من عدم جواز

---

[1]: و اما القادر آه لما فرغ من بيان امر العاجز عن المصر شرع فى بيان امر القادر على المصر فقال اما القادر آه فاختص قول القدورى "لا تصح الجمعة آه" على القادر فقط

[2]: و هو حد البيتوتة آه چون در عبارت قدورى عبارت ((مصلى مصر)) ذكر شده كه از آن به فناء مصر تعبير ميشود، در اينجا مصنف رحمه الله تفسير صحيح فناء را بيان ميدارند و مى فرمايند: تفسير صحيح فناء در نزد امام ابوحنيفه رحمه الله حد بيتوتة است زيرا در صحيح ابوداوود نقل است كه رسول الله صلى الله عليه وسلم مى فرمايند (الجمعة على من آواه الليل الى اهله) و توضيح حد فناء اينگونه است كه آن عده از آبادى ها و عمرانات در اطراف و اكناف مصر كه اهالى آن مناطق بعد از اداى نماز جمعه در خود شهر، بتوانند تا شب بخانه بر گردند شامل فناء مصر مى شوند و حاصل سخن مصنف رحمه الله اينست كه آنعده از مكلفين كه در مصر موقعيت دارند و همچنان آنعده كه در فناء مصر موقعيت دارند از جمله قادر بر مصر محسوب ميشوند و بر آنها لازم است تا نماز جمعه را در مصر ادا نمايند اما آنعده از آبادى ها كه در وراء حد فناء موقعيت دارند از جملۀ عاجز از مصر محسوب ميشوند و امر عاجز هم قبلا بيان شد. قابل ذكر است كه سخن فوق بر اساس روايت مرجوحه يعنى عدم جواز تعدد جمعه در يک شهر، بنا شده است اما بناء به روايت راجح مبنى بر جواز تعدد جمعه، مصر شرط نبوده و بر اهالى فناء لازم نيست تا غرض برپايى نماز جمعه به مصر بروند. خود مصنف رحمه الله نيز در ادامۀ متن به توضيح اين مطلب مى پردازند.و الله اعلم بالصواب.

[3]: و عدم الجواز الكذائى آه واو للاستيناف اى لما ذكر المصنف رحمه الله فى ضمن بيان امر القادر قول القدورى (و لا تجوز فى القرى) و لابد له من توضيح و بيان استأنف الكلام فى بيانه فقال و عدم الجواز الكذائى آه

[4]: مقيد بالقدرة آه المعنى ان عبارة القدورى (لا تجوز فى القرى) مبنى على اشتراط المصر ثم هذا لا يخل فى وجوب الجمعة فى القرى لان شرطية المصر مقيد بالقدرة اتفاقا (كما مر من امر العاجز غير موجود شرعا) فيقيّد ما يتفرع منها بما قُيِّدت به هى (اى شرطية المصر) و هو (اى ما يتفرع منها) هنا عبارة القدورى فيكون المعنى ان عبارة (لا تجوز فى القرى) مختص للقادر و اما فى حق العاجز فهذه العبارة منعدمة فحينئذ يجوز للعاجز اقامة الجمعة فى القرى و الله اعلم بالصواب

[5]: ثم اشتراط المصر آه واضح است كه مولوى محمد سرور رحمه الله خواهان اينست تا اين عبارت قدورى ((لا تصح الجمعة الا فى مصر جامع او فى مصلى المصر و لا تجوز فى القرى)) را توضيح دهند و در توضيح آن بيان نمودند كه منظور از اين عبارت اينست كه بر اهل مصر و اهل فناء مصر، برپائى نماز جمعه در مصر ضرورى است اما آنهائيكه در بيرون از اين دو حد قرار دارند چون بر اتيان مصر قادر نيستند و از رفتن به مصر عاجز اند بر

تعدد الجمعة و اما علی الاصح الارجح فالثلثة لیست بشرط لعدم الاحتیاج الی الاجتماع الی موضع واحد الذی هو المفضی الی النزاع فی التقدیم و التقدم الغرض[1] من اذن العام العلة[2] من المصر ثم هذا الحد[3] من الفناء قد رجحه البحر من البدائع کما فی الدر المختار و استحسنه فی البدائع کما فی الرد المحتار و قال فی البدائع انه احسن الاقوال کما فی البحر قلت و له ثلثة ترجیحات آخر علی سائر التعریفات و التحدیدات الثمانیة او التسعة الاول انه قول الامام ﵀ و اصحابه ﵏ المتفق علیه بینهم کما فی شروح المشکوة و الثانی انه مؤید باحادیث الباب و الثالث ان الامر المقطوع به لا یجوز منعه بالاشتباه و الاختلاف فوجب اختیار اطول المسافات 12.

آنها لازم است تا در مناطق مربوطه خود شان نماز جمعه را ادا نمایند اما در اینجا مصنف ﵀ بیان میکنند که این عبارت قدوری مبنی بر اشتراط مصر میباشد و خود اشتراط مصر مبنی بر روایت عدم جواز تعدد جمعه میباشد یعنی چون بر اساس این روایت، در یک مصر تعدد جمعه جایز نیست پس برای اینکه تا حد امکان تمام جمعیت در یک مکان جمع شود مصر شرط گذاشته شده است و بر اهل فناء رفتن به مصر نیز الزامی شده است زیرا توان رفتن به آنجا را دارند و همچنان بر اساس این روایت سلطان و اذن عام نیز شرط قرار گرفته اند زیرا سلطان از نزاع بر سر تقدیم وتقدم جلوی گیری می کند و اذن عام نیز به این خاطر لازم است تا تمامی مردم اجازۀ شرکت در نماز جمعه را داشته باشند. سپس مصنف ﵀ در ادامه بیان میدارند که روایت عدم جواز تعدد جمعه روایت مرجوح است و سخن راجح در مذهب این است که تعدد جمعه در یک مصر جایز است پس بناء به تعدد نماز جمعه نه مصر شرط است، نه سلطان و نه اذن عام زیرا لازم نیست تا تمام جمعیت در یک مکان جمع شود پس نه مصر لازم است تا اجتماع را در یک محل گردآوری کند و نه سلطان که از نزاع مذکور جلوگیری نماید و نه اذن عام تا تمام مردم اجازۀ شرکت داشته باشند. خلاصۀ تمام سخنان مصنف ﵀ این است که سخن قدوری اولا بر اساس روایت مرجوحه است اما بر اساس روایت راجح این قول قدوری اعتبار ندارد و ثانیا بالفرض که این عبارت قدوری قول راجح مذهب میباشد باز هم معنای صحیح آن اینست که اهل فناء و اهل مصر الزاما باید در مصر جمع شوند و شعار هفته گی جمعه را به جا آورند چون بر این اجتماع قادر میباشند اما آنهائیکه بیرون از حد فناء موقعیت دارند چون از اتیان به مصر عاجز اند پس باید در همان مناطق خودشان ادا نمایند و تا حد امکان باید در یک محل گرد آیند به گونۀ که هر کس بعد از اقامۀ نماز جمعه تا شب بتواند به خانه بر گردد و الله اعلم بالصواب.

[1]: خبر ثان لهو ای الذی هو الغرض من اذن العام

[2]: خبر ثالث لهو ای الذی هو العلة من المصر

[3]: عطف علی قوله و هو حد البیتوتة و ما بینهما اعتراض لبیان قول القدوری

الفصل الرابع: التحقیق فی عبارات المذهب

مقدمة الفصل:

در این فصل، رساله های ذکر می گردد که به طور کلی اثبات نماز جمعه در قریه ها را مورد بحث قرار میدهد و یک موضوع خاص را دنبال نمی کند بلکه از تمام موارد یاد شده در دو باب اول به طور اجمالی استفاده می نماید و همهٔ آنها را کنار هم قرار میدهد و علاوه بر آن، حاوی مسائلی میباشد که قبلا ذکری از آنها نگردیده است. در واقع میتوان گفت خلاصه و چکیدهٔ هر دو باب در همین فصل گنجانیده شده است. و لله الحمد و الیه المتاب.

فى بيان اشتراط السلطان

قوله فى التقديم و التقدم آه الهداية[1] اشار المصنفؒ الى ان اشتراط السلطان كاخويه اى المصر و اذن العام من خصائص عدم جواز تعدد الجمعة و اما على ما هو الاصح الارجح من جواز التعدد فالثلثة ليست بشرط فاما السلطان فلعدم النزاع و اما المصر و اذن العام فلعدم الحاجة الى التمكن بالاجتماع فى موضع واحد12

---

[1]: الهداية آه: ذكر المصنف ؒ تعليل صاحب الهداية لاشتراط المصر ثم بين أنّ تعليله دليل على ان اشتراط السلطان من خصائص عدم جواز تعدد الجمعة و كذلک المصر و اذن العام و نحن نذكر لک تعليله و اقوال العلماء فيه ففى الهداية فى باب الجمعة: "و لا يجوز اقامتها الا للسلطان او لمن امره السلطان لانها تقام بجمع عظيم و قد تقع المنازعة فى التقدم و التقديم و قد تقع فى غيره فلا بد منه تتميما لامره" آه و فى الرسائل الاركان لبحر العلوم مولانا عبدالعلى اللكنوى "لم اطلع على دليل يفيد اشتراط امر السلطان و ما فى الهداية رأى لا يثبت به الاشتراط لاطلاق نصوص وجوب الجمعة ثم هذه المنازعة تندفع باجماع المسلمين على تقديم واحد كما فى جماعة الصلوات عسى ان تقع المنازعة فى تقديم رجل لكن تندفع باجماع المسلمين فكذا فى الجمعة ثم الصحابة ؓ اقاموا الجمعة فى زمان فتنة امير المؤمنين عثمان ؓ و كان هو اماما حقا محصورا و لم يعلم انهم طلبوا منه الاذن بل الظاهر عدم الاذن لان هؤلاء الاشقياء من اهل الشر لم يرخصوا فى ذلک فعلم ان اقامة الجمعة غير مشروطة عندهم بالاذن و لعل لهذه الواقعة رجع المشائخ عن هذا الشرط فيما تعذر فيه الاستيذان من الامام" آه انتهى و قال المولوى عبدالحى فى العمدة الرعاية حاشية الشرح الوقاية ناقلا عن الفتح المنان فى تأييد مذهب النعمان للشيخ عبدالحق الدهلوى بعد ذكر حاصل عبارة الهداية "هذا تقرير الهداية و ظاهره يفيد الاولوية و الاحتياط عقلا لا الاشتراط و عدم جواز الصلوة بدونه شرعا" آه انتهى ثم قال المولوى المذكور فى حاشيته بعد ذكر عبارات كثيرة "لعلک تتفطن من هذه العبارات و نحوها انه لا شک فى وجوب الجمعة و صحة ادائها فى البلاد الهند التى غلبت عليها النصارى و جعلوا عليها ولاة كفارا و ذلک باتفاق المسلمين و تراضيهم و من افتى بسقوط الجمعة لفقد شرط السلطان فقد ضل و اضل هذا و للتفصيل موضع آخر" آه انتهى و فى الحاشية ايضاً "و هذا يرشدک الى ان اشتراطه انما هو على سبيل الاولوية حيث لا تتعدد الجمعة و حيث تعددت فلا حاجة الى ذلک" انتهى

فی بیان حد المصر و ان جواز الجمعة فی المصر لیس موقوفا بالاذن

انه تصرف فی عبارات کتب القوم فاستخرج اشتراط الاذن (ایضاً فی جواز الجمعة) فی حد الصحیح و ھذا باطل لان من قال بمصریته لا یتوقف عنده جواز الجمعة بالاذن و انما یحتاج الیه لصیروریته مجمعا علیه و الصغیرة انما لا یجوز فیھا الجمعة باعتبار الحدین المذکورین لا باعتبار انه غیر داخل فی حد من الحدود لان الحد اللغوی بانه بمعنی مطلق العمران موجود و علیه سیاق الجامع الصغیر و علیه اطلاق المتون فلذا قال فی الرد المحتار و ھذا اذا لم یتصل به حکم ای عدم الجواز فی الصغیرة باعتبار الحد المذکور اذا لم یأذن به الامام و اما اذا اذن بجوازھا فیھا فیصیر مجمعا علیه و ذلک لوجود الاختلاف فیھا ایضاً 12

بیان احکام القادر علی المصر و العاجز عن المصر[1]

اعلم ان العاجز عن المصر غیر[2] مخاطب[3] بمراعاته فشرطیته حینئذ منعدم بالانعدام الاصلی لا تفویت للشرط (لانه مخصوص فی حق القادر) فلا فوت للمشروط فتری فی المتون جواز جمعة فاقد الاقامة بمصر[4] آه و هو المسافر و القروی کما فی القهستانی و ایضاً فی الفتاوی جواز الجمعة زمن استیلاء الکفار و الفتن مع شمولهما علی قتل القضاء و الامراء و تخریب المساجد و الابنیة بل هذا حال جمیع شروط اداء الجمعة و ارکانه و حال سائر الصلوات مع شروطها و ارکانها (فی ان العاجز عنها غیر مخاطب بمراعاتها علی قدر العجز) ثم بقی امر القادر علی المصر ففی الهدایة و لا تصح الجمعة الا فی مصر جامع او فی مصلی المصر او فنائه و هو حد البیتوتة (و لا تجوز فی القری) ای الخارجة[5] عن الافنیة ثم اعلم ان الحد الکذائی فی تفسیر الفناء قد رجّحه فی البحر کما فی الدر المختار و استحسنه فی البدائع کما فی الرد المحتار ففی البحر انه احوط و اولی و نقل عن البدائع انه احسن الاقوال آه ثم هذا بالنسبة الی

---

[1]: لو فرضنا ان اشتراط المصر مبنی علی الروایة الراجح فی المذهب فحال المکلف لا یخرج عن الحالتین اما قادر علی اتیانه و اما عاجز عنه فیبین المصنف ﷫ فی هذه الرسالة احکام الواردة علی کلتی الحالتین مستدلا بمتون المذهب و التأسیسات الاجماعیة و احادیث الباب و یثبت ان مانعی الجمعة قد زلت اقدامهم عن المذهب و هم یدعون انتصاره

[2]: قوله غیر آه کحال السلطان و سائر الشروط و الارکان فتری انه لا کلام فی جواز جمعة المعذورین عن جمیع الارکان و الشروط و هذا کحال غیر الجمعة من الصلوات12 مصنف ﷫

[3]: قوله مخاطب آه ای علی ما اخبر الله تعالی فی النصوص المتواترة المتظاهرة و اجمع علیه الامة12 مصنف ﷫

[4]: فاقد الاقامة بمصر آه: لهم ان الاقامة بمصر شرط الوجوب و المصر شرط الصحة و المراد من فاقد الاقامة بمصر القروی المسافر فی المصر او المصری المسافر فی المصر بقرینة ذکر المصر فی شروط الصحة ففی المستخلص صفحه 293 بعد ذکر عبارة و من لا جمعة علیه ان اداها جاز من فرض الوقت "و هذا فیمن لم یوجد فی حقه شرائط الوجوب و اما من لم یوجد فی حقه شرائط الاداء کالمصر و غیره بانکان جماعة من الشافعیین یصلون الجمعة فی موضع اجتمع فیه اربعون من الاحرار کما هو مذهبهم فان اقتدی بهم لا تجزی عن الظهر لان ما صلی لیس بجمعة فی زعمه فلا یسقط عنه فرض الاصل" آه انتهی و لنا ان قوله فاقد الاقامة بمصر یشمل القروی المقیم فی القریة و القروی و المصری المسافر فی القریة ایضا فتقییده علی بعض معانیه لا یجوز الا اذا کان هناک دلیلا قاطعا و ما ذکره من القرینة لا یجدی للتقیید اذ شروط الصحة منعدمة عند العجز بالاتفاق و لو کان مراده من هذا اللفظ المعانی المذکورة لقال "و المسافر فی المصر نابت جمعته عن فرض الوقت" بدلا عن قوله "و فاقد الاقامة بالمصر" ثم ان جعل المصر من شروط الاداء لیس امرا اتفاقیا فی المذهب لان هناک من جعله من شروط الوجوب و هناک من قالوا بعدم شرطیته فیأتی الاحتمال فلا یجوز تقیید قول الماتن بالاحتمال ففی المجمع الانهر صفحه 245 بعد ذکر المصر و الفناء فی شروط الاداء "لکن هذا مشکل جدا لان الشرط الذی هو فرض لا یثبت الا بالقطعی کما فی شرح التنویر آه" و اوّل القهستانی عبارة المختصر فقال شرط وجوب ادائها المصر آه

[5]: قوله ای الخارجة آه بل علیه مراعات الشرط مادام القدرة و الا فلا شرط علی العاجز و هذا التفصیل مبنی علی الروایة المرجوحة من عدم جواز تعدد الجمعة و اما بناء علی الراجح فالمصر لیس بشرط اصلا12 مصنف ﷫

الفاظ التصحیح الواقعة فی تفریعات الفناء و تحدیداته الثمانیة او التسعة و اما بالنسبة الی المذهب فله الرجحان القوی لانه اصل مذهب ابی حنیفةؒ کما فی شروح صحیح ابی داود ؒ کتعلیق المحمود و غیره و شروح صحیح ابن ماجة و غیرها بل هو المتفق علیه بین الامام ؒ و بین اصحابه ؒ کما فی شروح المشکوة کالاشعة اللمعات للشیخ عبدالحق الدهلوی ؒو غیرها و کذلک بالنسبة الی احادیث الباب بل هو متعین حینئذ ففی المشکوة عن الترمذی «الجمعة واجبة علی من آواه اللیل الی اهله» و فی الکشف الغمة کان رسول الله ﷺ کثیرا مّا یقول «الجمعة واجبة علی من آواه اللیل الی اهله» و فی الحجة الله البالغة لشاه ولی الله الدهلویؒ «الجمعة واجبة علی کل قریة» و اختاره فی الحجة و المصفی شرح المؤطا و قال هو الاصح عندی یکفی فی الوجوب اقل ما یتقری به قریة فمن تخلف حینئذ فهو الاثم آه ملخصا و فی البیهقی «الجمعة واجبة علی کل قریة و ان لم یکن فیها الا اربعة» رواه عبدالله بن ام عبدالله الدوسیة عن رسول الله ﷺو الروایات الواردة و الاحادیث الصحیحة فی اقامة رسول الله ﷺ الجمعة فی السفر (کما فی ابی داود) و الصحابة رضی الله عنهم فی القری و السواحل (کما فی البیهقی) و اینما کانوا (کما فی مصنف ابن ابی شیبة و المبسوط) و الدلائل کثیرة لا یسعها المقام مع انه لا مناقضة بینها و بین اشتراط المصر اصلا کما قدمنا و اما بالنسبة (ای نسبة تعریف الفناء) الی القاطع المطالب فلا یجوز العمل الا باطول المسافات لعدم ترک جواز القاطع المجمع علیه بالاشتباه و الاختلاف و عند هذا العبد الضعیف لا یتصور الاشتباه فی جواز الجمعة باعتبار المکان لان الموضع الذی یصلی فیه الجمعة ان کان مصراً او فناءه فقد روعی الشرط و الا فلا شرط علی العاجز لعدم الخطاب فمن اضل ممن افتی بعدم جواز صلوة العاجز عن قراءة الفاتحة تمسکا بحدیث «لا صلوة الا بفاتحة الکتاب» وقس علیه نظائره بل جمیع نصوص شروط الاداء و ارکانه ما اوردها الشارع لیفضی بها الی ترک اصل الصلوات بل لترعی الشروط و الارکان لا محالة عند القدرة فقط 12

بيان اصل المذهب فى باب الجمعة

لا تصح الجمعة الا فى مصر جامع او مصلى المصر و لا تجوز فى القرى آه هداية بل على اهلها الاتيان فى اهل المصر ما لم يتعذر بان يتمكن البيتوتة فى الاهل بعد اداءها و هو المذهب (و غيره انما نسب الى المذهب باعتبار التخريج) و المنقول الصريح لابى حنيفة ﵀ و اصحابه ﵏ كما فى شروح المشكوة و غيرها و انما ضرورة الاجتماع فى موضع واحد لانه الغرض الاصلى فى تشريع الجمعة فى اكملية شعار الدين لوجود نفسه فى سائر الجماعات و من فروعه ايضاً (اى كاشتراط المصر و الاتيان اليه) اشتراط اذن العام لتمكن (اى تمكن كلواحد) على الاجتماع الكذائى (اى الاجتماع فى موضع واحد) و ايضاً من فروعه اشتراط السلطان كما اشار اليه صاحب الهداية فى تعليله و اما بناء على الرواية الصحيحة الراجحة من جواز التعدد فليس المصر و لا اتيانه و لا اذن العام و لا السلطان بشرط و قد اشتبه الامر هنا على الاكثر ثم هذا كله[1] عند عدم تعذر المصر و اما عند تعذره فالقول بعدم جواز الجمعة معارضة للنص المطالب بلا دليل[2] و اقواله ﷺ و افعاله ﷺ و اجماع الصحابة ﵃ و ائمة المذاهب ﵏ وذلک لان امر العاجز غير موجود شرعا و اعتقاد خلافه كفر صريح لانه خروج عن اعتقاد جميع اهل السنة بل و جميع اهل البدعة ايضاً فثبت ان نصوص الاركان و الشروط و ان كانت من القواطع ساكتة عند العجز قطعا مع شمول النص المطالب للعاجز

---

[1]: هذا كله آه: اى القول بلزوم الاتيان الى المصر لاداء الجمعة على المرجوح و عدم لزومه على الراجح انما هو عند عدم تعذر المصر و اما عند تعذره فلا خلاف فى ان اتيان المصر ساقط فحاصل قول المصنف ﵀ ان حقيقة الاختلاف بين اهل المذهب فى المصر انما هو عند عدم تعذره فمن يرى عدم جواز تعددها فاتيان المصر لازم عنده و من يرى جوازه فلا حاجة اليه عنده و اما اذا تعذر الاتيان فعندهما (اى القائل بعدم جواز التعدد و القائل بجوازه) اتيانه ساقط لعدم دخول العاجز تحت خطاب النص مع انک علمت ان خطاب النص المطالب ليس مقيدا بكون المكلف قادرا على الشروط و الاركان او عاجزا عنهما فانكاره (اى القائل بالمنع) مطالبته (اى النص المطالب) عند العجز عنهما معارضة له (اى النص المطالب) بلا دليل و الله اعلم بالصواب

[2]: بلا دليل آه: كونه معارضة للنص المطالب بلا دليل بحيث ان امر القرآنى فاسعوا يطالب اداء الجمعة و القائل يقول بمنعها دون ان يتمسک باى دليل فإن قيل ان القائل بالمنع يتمسک بحديث على ﵁ و باشتراط المصر فليس منعه بلا دليل نقول ان خطاب الحديث و اشتراط المصر ساقط عند العجز و خلاف ذلک يلزم تكذيب الله تعالى فى قوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها فبقى النص المطالب دون معارض و إن قيل بفقد المصر ينعدم مطالبة الامر القرآنى فاسعوا فليس الامر مطالبا لاداء الجمعة نقول ان هذا يلزم تقييد النص الموجب بالقدرة على نصوص الاداء و ذا لا يجوز اذ يفضى الى عدم جواز صلوة العاجز عن الشروط و الاركان كالقيام و الركوع فافهم.

الكذائى على القطع و البتات اذ لا معارض له حينئذ بوجه من الوجوه فترى انه لا كلام فى سقوط الظهر و صحة الجمعة من الخطيب و من يقتدى به و ان كانوا الجميع عاجزين عن جميع الاركان (كالقيام و القراءة و الركوع و السجود و غيره) و الشروط (كالسلطان و توجه القبلة و ستر العورة و غيرها) فلذا صرح فى متون المذهب ان فاقد الصحة جمعته صحيحة فكذا امر المصر لما فيه ايضاً ان فاقد الاقامة بمصر جمعته تنوب عن فرض الوقت فيشتمل القروى و المسافر كما فى جامع الرموز و فى الحديث الجمعة واجبة على كل قرية اورده المحدث الدهلوى فى الحجة و صرح باختياره فيها و فى المصفى شرح المؤطا و فى الحديث ايضاً «الجمعة واجبة على كل قرية و ان لم يكن فيها الا اربعة» كما فى البيهقى و ترى جمعة رسول الله ﷺ فى سفر الحديبية و الحنين كما فى ابى داود و جمعة صحابة رضي الله عنهم مع سائر الناس فى مصر و السواحل زمن طويل من خلافة عمر رضي الله عنه و عثمان رضي الله عنه بامرهما من غير انكار نكير و اعتراض معترض كما فى البيهقى و كتابة عمر رضي الله عنه الى ابى هريرة رضي الله عنه فى البحرين ان ادّ الجمعة بجواثى و حيثما كنت كما فى المبسوط وكتابته الى البحرين ايضا ان ادوا الجمعة لجواثى و اينما كنتم كما فى مصنف ابن ابى شيبة و صححه ابن خزيمة و الحق ان اختلاف ائمتنا الثلثة فى جمعة عرفات و المنى فى الوجوب لا الجواز[1] كما فى الخلاصةو هو المتعين من عبارة الجامع الصغير و هو اصل المذهب و ام المتون بل هو المتعين من اختلاف جميع ائمة

---

[1]: فى الوجوب لا الجواز آه: و قد شاع فى الكتب المتأخرة ان اختلافهم فى الجواز لا الوجوب ففى الهداية "و تجوز بمنى إن كان الامير امير الحجاز او كان الخليفة مسافرا عند ابى حنيفة و ابى يوسف رحمهما الله و قال محمد لا جمعة بمنى لانها من القرى حتى لا يعيد بها و لهما انها تتمصر فى ايام الموسم و عدم التعييد للتخفيف و لا جمعة بعرفات فى قولهم جميعا لانها فضاء و بمنى ابنية" آه و قال مولوى محمد سرور رحمه الله ان القول بعدم الجواز فى المنى و العرفات لا يبين اصل اقوال الائمة بل هو على قولهم فتعليل صاحب الهداية "لانها من القرى حتى لا يعيد بها" ليس من الامام محمد رحمه الله بل منسوب اليه و كذلک قوله "و لهما انها تتمصر " آه منسوب اليهما لورود تناقضات غير مرفوعة على التعليلين لا يصح نسبتها الى الائمه كما سيأتى تفصيله ان شاء الله و منشأ تخريجهم عدم الجواز قول الامام محمد رحمه الله فى جامع الصغير في الجمعة بمنا "إن كان الإمام أمير الحجاز أو كان الخليفة مسافرا جمع وإن كان غير الخليفة وغير أمير الحجاز وهو مسافر فلا جمعة فيها وقال محمد رحمه الله لا جمعة بمنا ولا جمعة بعرفات في قولهم جميعا" فحمل المتأخرون قوله "جمع" على "جاز" و قوله "لا جمعة" على عدم الجواز مع ان الحق ان قوله "جمع" بمعنا "وجب" و قوله "لا جمعة" معناه ليست الجمعة واجبة فالاختلاف فى الوجوب و عدمه لا الجواز بقرينة قوله "و هو مسافر" لان السفر لا يمنع الجواز قطعا و لتصريحه قبل ذكر هذه العبارة "أمر عبدا أو مسافرا يخطب ويصلي الجمعة أجزاهم" و الله اعلم بالصواب

المذاهب کما فی المیزان عن بعض العارفین و کما فی حجه ایضاً و حج الفتوحات و لم یورد نہی من الشارع عنہا من حیث ھی ھی اجماعا کما علم من حج المیزان اذ ھو غیر متصور فی العبادات المشروعة من حیث ھی ھی و فی رحمة الامة و حج المیزان قال ابو یوسف ﷫ یصلی الجمعة فی عرفات آہ و فھم عدم جوازھا فیہا خطاء فاحش فضلا عن دعوی الاجماع اذ نحن غیر مأمورین بمراعات المصر عند العجز فبای شئ یبتنی القول بعدم جوازھا فیہا و جاء فی الحدیث بطرق شتی یقوی بعضہا بعضا ان خمسة لا جمعة علیہم و عد اھل البادیة منہم[1] اوردہ المحدث الدھلوی فی الحجة ثم ھذا اذا کانوا بوادی الاصل اما اذا کانوا من اھل العمران بعدوا منہم لاجل اغنامہم ففیہ طبع القلوب کما فی ابن ماجة و حدیث منع رسول اللہ ﷺ لرعاة الابل و الغنم من ان یبعدوا عن المدینة قدر میل او میلین حتی لا یسمعوا النداء فلم یحضروا الجمعة و یقول من فعل ذلک ثلث مرات طبع اللہ تعالی علی قلبه و ھو بلفظه مذکور فی کشف الغمة للامام عبدالوھاب الشعرانی12

[1]: و عد منهم اهل البادية آه: و لو ان الجمعة لم تجز فى القرى و البوادى ما ذكر ﷺ اهل البادية فى اهل الرخصة فإن قيل ذكرهم للإشعار بأن اهل البادية لو مروا على مصر او دخلوه فليس عليهم الجمعة نقول (مع ان هذا التأويل بعيد) ان اهل البادية ان دخلوه مقيمين فعليهم الجمعة و ان مروا عليه او دخلوه مسافرين فان المسافر لا جمعة عليه اتفاقا فلاحاجة إلى القول بأن اهل البادية من اهل الرخصة لانهم حينئذ اهل للرخصة من حيث انهم مسافرون و الله اعلم بالصواب

التحقيق فى الجمعة

اعلم ان عدم جواز الصلوة (جمعة كانت او غيرها) بدون اركانها و شروطها انما هو اذا كان المصلى مفوتا لها بان يتركها مع القدرة عليها و اما عند العجز فالاركان و الشروط منعدمة (فلا يتصور التفويت) لعدم دخول العاجز تحت نصوصها باخبار الله تعالى فى النصوص المتواترة المتظاهرة و اجماع الامة (و هو المبرهن فى فن الكلام) فاذا قلنا لا تصح الصلوة الا قائما و لا تجوز قاعدا تعين ان عدم الجواز الكذائى فرع لاشتراط القيام فهو كاصله موقوف على القدرة فقط فمن اضل ممن قال بعدم جواز صلوة العاجز عن القيام قاعدا تمسكا بقوله تعالى ﴿قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: 238] لان الذى قال بالقيام هو الذى قال ان العاجز عن القيام غير داخل تحت نصه فيجب الايمان و العمل بكلا القولين[1] و قس عليه احوال سائر الاركان و الشروط فمن القواطع ان فاقد المصر العاجز عن اتيانه غير داخل تحت حديث على رضي الله عنه (و فى فتاوى البخارى صفحة 27 ان جميع دلائل المنع تخمينات باطلة) فمنع جواز الجمعة حينئذ انكار القاطع القرآنى بلا دليل نحو منع جواز صلوة العاجز عن قراءة الفاتحة تمسكا بحديث «لا صلوة الا بفاتحة الكتاب» و نحو منع جواز صلوة العاجز عن اقامة صلبه بعد الركوع تمسكا بحديث «لا صلوة لمن لا يقيم صلبه بعد الركوع» مع ان المعنى الحقيقى للا نفى الجنس انما هو لنفى الكمال و ايضاً حديث على رضي الله عنه معلل بعلة الاجتماع فتراه سيق لنفى الجمعة فى المصر المجرد عن الاجتماع [2] حيث عم النفى فى الصدر ثم استثنى المصر الموصوف بصفة الجامعية[3] فبقى المصر الخالى عن الصفة الكذائية داخلاً

---

[1]: قوله بكلا القولين آه بان نقول لا بد للقادر من مراعات القيام و لا شرط على العاجز12 مصنف رحمه الله

[2]: قوله عن الاجتماع آه قال شيخ الاسلام ركن الدين ان للعير حكم المصر كما فى الصلوة المسعودية فكذا كان رسول الله صلى الله تعالى عليه و آله و صحبه و سلم يصلى الجمعة فى سفر الحديبية و الحنين و كذا الصحابة (رض)12 مصنف رحمه الله

[3]: الموصوف بصفة الجامعية آه: اى ان الحديث عم النفى اولا عن الاحوال كلها و هى المصر مع الاجتماع، المصر دون الاجتماع و الاجتماع دون المصر ثم استثنى المصر الموصوف بصفة الجامعية فخرجت الاولى عن النفى بعبارة الحديث و اما الثانية اى المصر دون الاجتماع فباق تحت النفى لانه المصر الغير الموصوف بصفة الجامعية و لانه لا معنى لوجوب الجمعة على المصر خاليا عن الاجتماع فيعلم ان العلة من سياق الحديث ليس المصر لان المدار عليه (العلة) اذا وجد وجد الحكم و فى الثانية وجد المصر و لم يوجد اقامة الجمعة اما الحالة الثالثة فداخل تحت المستثنى

تحت النفى [1] فلذا كان[2] اشتراط المصر و اذن العام و السلطان مبنيا على الرواية المرجوحة من عدم جواز تعدد الجمعة و اما على الرواية الاصح الراجح فلا حاجة الى السلطان لعدم النزاع فى التقديم و التقدم و لا الى المصر و اذن العام لعدم الحاجة الى الاجتماع فى موضع واحد فما قال صاحب القدورى [3] و لاتجوز فى القرى فرع اشتراط المصر (و اشتراطه عند وجوده و القدرة عليه ليتمكن من مراعاته) المبنى على الرواية الضعيفة اذا كان المصلى واجدا (للمصر) قادرا على اتيانه و اما اذا كان فاقدا له عاجزا عن اتيانه فالقول بدخوله تحت حديث على ﷺ تكذيب لله تعالى و رسوله ﷺ و خروج عن اجماع الامة (بان امر العاجز غير موجود شرعا و انما الاختلاف فى جوازه عقلا) و عن نظائره من سائر الاركان و الشروط فترى انه لا كلام [4] (اى لا كلام فى جمعة المعذورين عن الاركان و الشروط) فى اقامة الجمعة عند فقد السلطان و الامير (كما فى الرد المحتار و غيره) و القاضى و الخطيب بل و عند استيلاء الكفار مع ما به من تخريب المساجد و قتل من ذكر و فيه فقد تفسير المصر بل لا كلام فى جواز الجمعة و غيرها من الصلوات عند العجز عن جميع الاركان و الشروط [5]و لو شمل العجز الامام و المأموم جميعا فالمنع حينئذ مع كونه تكذيبا لله تعالى و

بدلالة الحديث لانه لا شك ان اهل المصر اذا صاروا من ذوى اخبية بنحو الزلازل و نداوة الارض و رخوتها جمعوا و قد اقام ﷺ الجمعة فى سفر الحديبية و الحنين و اقام الصحابة رضی اللہ عنہم فى برارى مصر فى زمان عمر رضی اللہ عنہ فتعين ان للاجتماع تأثيرا فى اقامة الجمعة فحيثما وجد الاجتماع يوجد اقامة الجمعة كما فى الحالتى الاولى و الثالثة و اذا انعدم الاجتماع كما فى الثانية انعدم اقامة الجمعة فالحديث معلل بعلة الاجتماع فافهم

[1]: قوله تحت النفى آه فحديث على(رض) من اعظم الدلائل على جواز الجمعة فى القرى و البرارى بجامع العلة و هو حصول الاجتماع12 مصنف رحمہ اللہ

[2]: فلذا كان آه: اى لاجل ان حديث على رضی اللہ عنہ معلل بعلة الاجتماع و انه سيق لنفى التعدد قلنا بعدم جواز تعدد الجمعة و بناء عليه اشترط المصر لتحشيده الاجتماع و اذن العام لتمكن كل واحد من ادائها و السلطان لدفع النزاع فى التقديم و التقدم ثم لاجل ان المعنى الحقيقى للا نفى الجنس نفى الكمال قلنا بجواز تعدده و لكن اقامتها فى موضع واحد احب لكونه على وجه الكمال فصار رواية عدم جواز التعدد رواية مرجوحة و صار اشتراط المصر و اذن العام و السلطان مبنيا على الرواية المرجوحة و على الراجح الاصح فالثلثة ليست شرطا فافهم.

[3]: قوله قال صاحب القدورى آه فمعنى القول بعدم الجواز فى القرى ان يرعى المصر الذى هو الشرط لا ان تهمل الجمعة اذ ليس غرض الشارع بنزول نصوص الشروط و الاركان ان تهمل الصلوة بل ان ترعى الشروط و الاركان ما امكن12 مصنف رحمہ اللہ

[4]: قوله انه لا كلام آه اذ هو قد اتى بالمأمور به على وجه ما امر به و هو اتيانه على حسب الطاقة12 مصنف رحمہ اللہ

[5]: قوله عن جميع الاركان و الشروط آه كالقراءة و الركوع و السجود و طهارة الثوب و البدن و المكان و القيام و الخطيب و الخطبة و توجه الى القبلة و غيره و ذلك لان النصوص المطالبة لاصل الصلوة مطالبة على حسب الطاقة12 مصنف رحمہ اللہ

رسوله ﷺ و خروجا عن اجماع الامة معارضة للقاطع المطالب لاصل الصلوة بلا دلیل (لعدم نصوص الشروط و الارکان علی العاجز) بل ھو غیر متصور[1] مادام التکلیف ببقاء

---

[1]: بل ھو غیر متصور آه: ای المنع غیر متصور مادام التکلیف ببقاء العقل و البلوغ و التحقیق یؤخذ من کتب الاصول و نحن نبین لک ھذا الامر بعرض المسألة علی الاصول بیانا تاما لا یغادر شبھة و ذلک عن طریق اسئلة واردة و الجواب عنھا و نبدأ بالجواب عن السؤال لماذا نصلی و فی اوقات محدودة؟ من این یأتی وجوب الصلوة فنقول: قال ائمة الاصول ان حکم الله تعالی فی الازل ھو السبب الحقیقی لوجوب العبادات ای انه تعالی حکم فی الازل بان الصلوة مثلا واجب و ان قیل ما السبب فی ھذا الحکم ای لم حکم تعالی بوجوبھا فی الازل نقول: ان نعمه ﷻ وافرة یوجب الشکر علینا و ذلک بوجوب العبادات و ان قیل من این اطلعتم علی حکم الله تعالی فی الازل انه أوجب الصلوة نقول من قوله تعالی و اقیموا الصلوة علمنا انه تعالی حکم فی الازل بوجوب الصلوة فیرد ان وجود المسبب لا یتصور دون السبب فمن این لنا ان نعرف تحقق السبب ای الحکم فی الازل فنأتی بالمسبب ای من این نعرف ان الحکم فی الازل متی یوجب علینا العبادة نقول ان حکمه تعالی فی الازل رتب وجوب الاشیاء علی امور ظاھرة تیسیرا لنا کالوقت للصلوة و البیع للملک فصار الوقت سببا لوجوب الصلوة ظاھرا مع ان سببه الحقیقی الحکم فی الازل فزوال الشمس مثلا سبب لوجوب الظھر علینا قال تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس فاذا زالت الشمس ثبت وجوب اداء نوع من العبادة فی الذمة بذلک الحکم فی الازل فیرد انه یجب اداء الصلوة بمجرد الزوال لا ان یسع المکلف ان یؤدیه متی شاء فی الوقت نقول: انا قلنا باشتغال ذمة المکلف بزوال الشمس لا انه مطالب لادائھا فاذا زالت الشمس ثبت فی ذمة المکلف اداء نوع من العبادة فیلزمه تفریغ ذمته منھا و لکنه لا یطالب بادائه فورا و لابد للاداء من مطالبة من الشارع فالاول ای اشتغال الذمة نفس الوجوب و الثانی ای مطالبة الاداء یسمی وجوب الاداء فالوقت الذی اقیم مقام الحکم فی الازل سبب لنفس الوجوب لا وجوب الاداء فیرد ان کان حکمه تعالی فی الازل الذی اقیم الوقت مقامه سببا لنفس الوجب فما ھو سبب وجوب الاداء و ما ھو المطالبة لادائه نقول قال ائمة الاصول ان الله تعالی طلب منا بالکلام النفسانی الفعل فیتعلق الحادث لذلک الطلب باخراج الفعل من العدم فیرد کیف نعرف نحن ذلک الطلب نقول لفظ الامر ای قوله تعالی اقم الصلوة اقیم مقامه فیرد علمنا ان الوقت الذی اقیم مقام الحکم فی الازل سبب لنفس الوجوب و ان لفظ الامر الذی اقیم مقام الکلام النفسانی سبب لوجوب الاداء و لکن متی یطلب لفظ الامر اداء الصلوة نقول: قال ائمة الاصول ذلک (ای مطالبة الاداء) فی وقت الشروع فی الصلوة فقبل الشروع فیھا طلب لفظ الامر الذی اقیم مقام الطلب القدیم اداء ما شتغل فی الذمة بزوال الشمس فیرد ماذا لو ان المکلف لم یشرع فی الصلوة حتی خرج الوقت فیلزم ان لا یکون آثما لان لفظ الامر لم یطلب منه شیئا و انما یأثم بترکه طلب الله تعالی و انه لم یترکه لعدمه نقول: قال ائمة الاصول و اذا لم یشرع فی الصلوة حتی ضاق الوقت طلب لفظ الامر فاذا لم یؤدھا حتی خرج الوقت یأثم بترکه طلب الله تعالی فحینئذ یکون طلب لفظ الامر قبل الشروع فی الصلوة او حین التضییق صرح بذلک ائمة الاصول فیرد انکم قلتم بزوال الشمس یثبت اداء نوع من العبادة و قبل الشروع فیھا طلب لفظ الامر ای اقم الصلوة اداء العبادة و لکن لماذا نرکع و نسجد و نأتی بسائر الشروط و الارکان مع ان المطالبة وقعت من لفظ اقم الصلوة فقط لا من ارکعوا واسجدوا و سائر نصوص الاداء ام تقولون ان المطالبة تقع من کل النصوص دفعة واحدة نقول: ان المطالبة تقع من الامر التشریعی فقط ای اقم الصلوة فیطلب اداء الظھر مثلا ثم ان الاداء المطلوب بالامر نفسه (تأکید للاداء) یطالب نصوص الشروط و الارکان فبعد الزوال یثبت اداء نوع من العبادة و قبل الشروع فیھا یطلب لفظ الامر ای اقم الصلوة اداء الصلوة فیثبت الاداء ثم الاداء یطلب الشروط و الارکان و ھذا معنا قول المولوی محمد سرور ؒ فی کل تصنیفاته ان لا ملازمة بین النصوص الموجبة و الاداء لان الموجبة تقع مطالبتھا بمرحلة قبل الادآء کما بینا فتطلب الموجبة ای اقم الصلوة اداءھا و نصوص الاداء ساکتة حین مطالبتھا و بعد ان طلبت و ثبت الاداء و تم مطالبتھا جاءت نصوص الاداء مطالبة من قبل ما ثبت بالنصوص الموجبة فلا یتصور بینھما معارضة فاذا علمت ھذا فلنعرضه علی قضیة الجمعة فإذا مالت الشمس من یوم الجمعة ثبت اداء نوع من العبادة فی ذمة المکلف ثم قبل الشروع طلب الامر ادائھا و لکن یوجد فی ھذا الوقت امران ای قوله تعالی اقم الصلوة و قوله تعالی فاسعوا إلی ذکر الله فایھما یطالب نقول من المؤکد ان المتأخر نزولا یزاحم المتقدم نزولا بقدر مطالبته و المتأخر ھنا بالاتفاق نص الجمعة فحینئذ یطلب امر فاسعوا اداء الجمعة و ینعدم نص اقم الصلوة بقدر مطالبة نص الجمعة ثم الی ھنا لا خلاف بیننا و بین مانعی الجمعة و کلنا یتفق علی ھذا و لکن لھم ان یقولوا ان مطالبة قوله تعالی مقید بوجود المصر و المزاحمة بقدر المطالبة فالمطالب لاھل المصر ھو قوله تعالی فاسعوا و لاھل القری قوله تعالی و اقم الصلوة و لنا ان قوله تعالی فاسعوا عام مطلق فالمطالب لجمیع المؤمنین ھو قوله تعالی فاسعوا لانه زاحم الظھر باعتبار العموم فینعدم فی حق العموم و لھم ان یقولوا سلمنا ان نص فاسعوا

العقل و البلوغ لا من طرف نصوص الظهر لتقدمها [1] و لا من طرف نصوص الارکان و الشروط لانها وردت مؤکدات للتشریع ببیان کمیة ادائه لا معارضات له فمعنی عدم الجواز عند فوت الرکن و الشرط ان یرعی ذلک الرکن و الشرط لا ان تهمل الصلوة لانه خلاف ما اراد الله تعالی من ایراد نصوص الارکان و الشروط و لا یتصور ورود نهی من الشارع من الصلوة من حیث هی هی اذ من هذه الحیثیة هی المأمور بها ففی المختصر و الوقایة و التنویر و الدر المختار و الرد المحتار و هو المفهوم من الکنز ان فاقد الاقامة بمصر تنوب جمعته عن فرض الوقت آه ملخصا و قال القهستانی فی شرح المختصر فیدخل فیه المسافر و القروی آه لعموم النص و اطلاقه و وجود المأخذ (و هو الایمان) و قطعیة ماثبت بها و اقتضاء الاکدیة و عدم المزاحم و التأکید العموم و الاطلاق باحادیث الباب (کما فی المبسوط)

عام و لکنا نقول انه خصص بالاجماع ثم حدیث علی ﷺ وقع فی بیانه فمطالبة قوله تعالی فاسعوا تتوجه الی اهل الامصار و لنا اولا ان الاجماع علی خلاف ذلک ثانیا ان الاجماع لیس قادرا علی تخصیص الکتاب کما صرح ائمة الاصول ثالثا ان حدیث علی ﷺ من نصوص الاداء و قد علمت ان نصوص الادآء تأتی مطالبتها بعد مطالبة النص التشریعی فلا یتصور تخصیصه بها رابعا ان القول بالتخصیص یخرج النص الی الظنی فلا یکفر جاحده مع ان اصحاب الفتاوی و الشروح صرحوا بأن الجمعة فریضة محکمة یکفر جاحدها باعتبار العموم فالقول بالتخصیص یخالف القول بفرضیته و تکفیر جاحده خامسا ان تشریع الجمعة وقع باعتبار الذات ای لمحبوبیتها عند الله تعالی شرعها علینا فلا یتصور ان یمنع عنها ثم لهم ان یقولوا سلمنا ان تشریع الجمعة باعتبار العموم و لکن للوجوب شروط فلا تجب الجمعة الا بتلک الشروط و المصر شرط للوجوب لحدیث علی ﷺ و لنا اولا جعل الحدیث من شروط الوجوب لا یصح لذکره فی الظرفیة لا علی الایجابیة فلم یقل الا علی مصر جامع ثانیا صرح اصحاب الفتاوی و الشروح و المتون ان فاقد شروط الوجوب نابت جمعته عن فرض الوقت ثم لهم ان یقولوا ان المصر شرط للاداء لا للوجوب و لنا اولا جعل المصر من شروط الاداء بحدیث علی ﷺ مشکل جدا لان الحدیث ظنی صرح بذلک صاحب مجمع الانهر ثانیا ان شروط الاداء تسقط عند العجز فلا تزاحم النص الموجب فکما علمت ان الموجب مطالب و نصوص الاداء ساکتة ثم الاداء نفسه یطالب نصوص الاداء فحدیث علی ﷺ ساکت حین مطالبة نص فاسعوا و هو عام فیطالب من جمیع المؤمنین اداءها ثم الاداء بعد ثبوت وجوبه یطالب اتیان المصر لحدیث علی ﷺ اذا کان قادرا علیه کما یطالب سائر الشروط و الارکان اما اذا کان عاجزا عن اتیانه فالاداء لا یطالب اتیانه مع ان الاداء نفسه مطالب (بالبناء للمجهول) من جهة قوله تعالی فاسعوا فحینئذ لا یتصور منع الجمعة مادام التکلیف ببقاء العقل و البلوغ لا من طرف نصوص الظهر لتقدمها کما علمت و لا من طرف نصوص الاداء و قد علمت ان لا معارضة بینها و بین الموجب اذ الموجب یطالب بمرحلة قبل نصوص الاداء و هی ساکتة عند مطالبته و لا من طرف القول بالتخصیص لانه لا یتصور تخصیص الجمعة الا بالقول بانه مبغوض کما فی الربا (علی فرض انه التخصیص المصطلح)فافهم.

[1]: قوله لتقدمها آه و فی فتاوی البخاری المطبوع فی مطبع کاکان صفحه 71 و 72 عن قاضی القضاة محمد عنایة الله البخاری و احزابه ان دلائل المنع واهیة باطلة لا یجوز ترک القاطع بالاختلاف آه بل لا نهی و لا تحجیر فی اصل الجمعة و الاختلاف فی الشروط و الارکان لا یضر فی قطعیة الجمعة لان نصوص الشروط و الارکان ما وردت لاهمال الجمعة بل الغرض انه لا بد من مراعات الشروط و الارکان عند القدرة فقط12 مصنف رحمه الله

نحو «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فعلیه [1] الجمعة» و نحو «الجمعة حق واجبة علی کل مسلم» و نحو «الجمعة واجبة علی کل محتلم» و نحو «الجمعة علی من سمع النداء»[2] و نحو «الجمعة واجبة علی کل قریة» اورده المحدث الدهلوی فی الحجة و اختاره هنا و قال انه الاصح عندی و کذا اختاره فی المصفی شرح المؤطا و نحو «الجمعة علی الخمسین رجلا» اورده المحدث ایضاً فی الحجة و نحو الجمعة واجبة علی کل قریة و ان لم یکن فیها الا اربعة کذا فی البیهقی (عن ام عبدالله الدوسیة عن رسول الله ﷺ) (و کذا فی المیزان و الکشف) و کتب عمر ﷺ الی البحرین ان ادّوا الجمعة بجواثی و اینما کنتم (و لفظ اینما شامل للمصر و القری قاله جم غفیر من اعلامنا الحنفیة کذا فی مجموعة الفتاوی) کما فی مصنف ابن ابی شیبة و صححه ابن خزیمة و ایضاً کتب عمر ﷺ الی ابی هریرة ﷺ فی البحرین ان ادّ الجمعة بجواثی و حیثما کنت (فلا فائدة حینئذ فی القول بان جواثی کانت مصرا) کما فی المبسوط و کان رسول الله ﷺ یقیم الجمعة فی سفر الحدیبیة و الحنین کما فی ابو داود[3] و مصعب ﷺ بن عمیر فی سفر الحدیبیة مع اثنی عشر رجلا و اسعد ﷺ بن زرارة مع تسعة عشر رجلا کما فی المبسوط صفحه 24 و الناس [4] من اهل مصر و السواحل یقیمون الجمعة زمان خلافة عمر ﷺ و عثمان ﷺ بامرهما (و لا معنی للاجماع الا هذا) و فیهم جماعة من الصحابة ﷺ کما فی البیهقی و قد جاء حدیث بطرق شتی یقوی بعضها بعضا خمسة لا جمعة علیهم و عدّ منهم اهل البادیة اورده المحدث الدهلوی فی الحجة و ترخیص الترک لاهل البادیة یقتضی ان

---

[1]: قوله فعلیه الجمعة آه و من قال ان فاقد المصر داخل تحت حدیث علی (رض) فقد کذب الله تعالی فی ما اخبر فی النصوص المتواترة المتظاهرة و خرج عن الاجماع بان العاجز غیر مأمور شرعا12 مصنف ﷺ

[2]: قوله سمع النداء آه و لا مزاحمة لاسباب الوجوب کما فی اصول الفقه فقد جاء فی الاحادیث الاخری وجوب الجمعة علی من لم یسمع النداء12 مصنف ﷺ

[3]: قوله کما فی ابی داود آه و لا مناقضة بینه و بین اشتراط المصر لان العاجز عن الشرط و الرکن غیر مأمور بمراعاته باخبار الله تعالی و اجماع الامة12

[4]: قوله و الناس آه و واقعة حواثی حدثه ابن عباس (رضی الله تعالی عنهما) کانت حین رجوع الناس الی الاسلام بعد ان ارتد اکثر قبائل العرب زمن خلافة ابوبکر(رض) فانی توقع الجمعة من اهل القری حین الارتداد و بیان التاریخ فی الکشف و بعض الشروح مسلم(رح) و قد غفل عنه اکثر الناظرین مع انه لا ینهض حجة علی قائل الرخص12 مصنف ﷺ

العزيمة و الخيرية فى اقامتها فيها لعدم النهى [1] كما قال الائمة ﷺ (كما فى حج الميزان) و عدم التحجير (اذ التحجير خلاف اكديتها و اقدميتها على الظهر) كما فى حج الميزان كما قال اهل الكشف ﷺ قال ابويوسف ﷺ انه يصلى الجمعة فى عرفات كما فى حج الرحمة الامة (كتاب فى بيان احكام المذاهب الاربعة) و فى حج الميزان الكبرى الجامع بين المذاهب الاربعة [2] قال ابويوسف ﷺ انه يصلى الجمعة فى عرفات لعدم ورود نهى من الشارع و قال الجمهور عدم اقامتها فيها اخف آه و هذا اتفاق منهم على انه لا خلاف فى اصل الجواز و كذا اورد اختلاف الائمة الشيخ الاكبر فى حج الفتوحات فى جمعة العرفات و منى دائرا بين الوجوب و عدمه (لا الجواز و عدمه) و اختار هو ﷺ ان اقامة الجمعة فى عرفات من اوجب الواجبات سواء كانوا قليلين او كثيرين مقيمين او مسافرين آه و لذلک جعل صاحب الخلاصة (قال المشائخ هى مقدمة من الهداية و الكافى و قاضيخان كما فى مسلک المتقين) اختلاف ائمتنا الثلثة دائرا بين الوجوب و عدمه[3] و اوّل القهستانى عبارة المختصر فقال شرط وجوب ادائها المصر آه ملخصا و لم يجعل فى ظاهر الرواية المصر شرطا للجواز بل جعل مطلق العمران[4] شرطا للوجوب سواء سميناه مصرا او قرية ففى الجامع الصغير صفحة

---

[1]: قوله لعدم النهى آه لان الشئ الواحد لا يتصور ان يكون منهيا عنه و مأمورا به من جهة الذات12 مصنف ﷺ

[2]: قوله المذاهب الاربعة آه و قال المشائخ (رح) العامل على قول ابو يوسف(رح) و محمد (رح) عامل فى المذهب قلت فكيف اذا ثبت الاجماع على عدم ورود نهى من الشارع اذ النهى و التحجير خلاف غرض الشارع من التشريع و اقدميتها من الظهر و ليس غرض الشارع من تشريع اركان الاداء و شروطه الا مراعاتها ما امكن و اما عند العجر فلا شرط و لا ركن فكيف رد الحكم القاطع و الاحاديث المصرحة بلا دليل12 مصنف ﷺ

[3]: قوله الوجوب و عدمه آه و عليه سياق الجامع الصغير الذى هو ام المتون و اصل المذهب و هو موجود عندنا و كذا كتاب الكافى الجامع بين الكتب الستة12 مصنف ﷺ

[4]: مطلق العمران آه: و فى العالمگيرية نقلا عن فتاوى قاضى خان و الظهيرية ان فى ظاهر الرواية ان تبلغ ابنية مصر ابنية منى آه و معلوم ان ابنيته فيما سلف ادنى ما يتقرى به قرية و بدونه يسمى مفازة و انما اخترنا ما فى ظاهر الرواية لانه اصل المذهب فإذا تعارض آراء المذهب فالارجحية لظاهر المذهب و انما جعل مطلق العمران مصرا فى ظاهر الرواية لان معناه اللغوى الحد و القطع فالمصر يقطع المفازة و بذلک المعنى هو مرادف للمصر و القرية و الفقهاء كثيرا ما يطلقون المصر على العمران كما فى باب التيمم و قصر الصلوة فان قولهم اذا جاوز بيوت مصره اى عمرانه سواء كان مصرا او قرية اتفاقا فتعين ان المراد بالمصر هو العمران ثم هو شرط للوجوب لا الجواز و بهذا التفسير يرفع كل التناقضات الواردة على الائمة فى باب الجمعة و اما ما اورده سائر اصحابنا فى تفسير المصر فلا يبين اصل اقوال الائمة فإذا هذا فاعلم انه لا يبقى لنا فى يوم الجمعة الا وجوب الجمعة او ترخيصها و ذلک لعموم قوله تعالى فاسعوا و اطلاقه و ان كان لا يرضيک هذا فلانه المصر شرط الوجوب و ان كان لا يرضيک فلان الشروط و الاركان تسقط عند عند العجز و إن كان لا يرضيک هذا فلأن ظاهر المذهب ان تبلغ ابنية مصر ابنية منى و ان كان لا يرضيک هذا فلان

19و20 محمد ﷺ عن یعقوب ﷺ عن ابو حنیفة ﷺ و ان کان (ای الامام فی مناً) غیر الخلیفة و غیر الامیر الحجاز و ھو مسافر فلا جمعة فیھا آہ فالمراد بالنفی ھو نفی الوجوب لا الجواز[1] للقطع علی ان السفر لا یمنع الجواز اتفاقا و ایضاً فی المفھوم اشارة علی انہ لو کان مقیما فیھا فعلیہ الجمعة مع انہ لا خلفیة ھنا و لا امیر و لا قاض و من ھنا قال جم غفیر من اعلامنا الحنفیة ان اشتراط المصر قول [2] بعض اصحاب التخریج لا اصل المذھب و فی اصل المذھب ایجاب و ترخیص فی الترک فقط کما علمت و ایضاً فی المیزان عن بعض

اصح الاقوال فی تفسیر الفناء ھو حد البیتوتة و بھذا الحد یدخل جمیع قری شیندند و فراہ فی تعریف الفناء و انما اکدنا فی اقامة الجمعة و ترک الظھر لان الامر المقطوع بہ فی ھذا الیوم ھو الجمعة لا الظھر و لان فی ترکھا وعید لیس فی ترکہ فلو کان الدلائل کلھا ناطقة باقامة الظھر فی مکان الا ان ھناک شبھة فی اقامة الجمعة فی ذلک المکان فالاحوط ان نقیم الجمعة لا الظھر لقطعیتھا و خطورة امرھا فکیف و الدلائل و الاصول و القواعد کلھا ناطقة باقامة الجمعة فإن کان موضع او قریة من قری فراہ او غیرھا یدخل فی حد من حدود المصر و لو کان ضعیفا یجب علینا القول بإقامة الجمعة و ان کان لا یدخل فی حد من الحدود فاقامتھا رخصة و اللہ اعلم بالصواب.

[1]: نفی الوجوب لا الجواز آہ: و قد حملہ المتأخرون علی نفی الجواز و بنوہ علی استدلالات متناقضة و نسبوھا الی الائمة فقال صاحب الھدایة تعلیلا لقول ابی حنیفة و ابی یوسف ﷺ بجواز الجمعة بمنی ان کان الامیر امیر الحجاز او الخلیفة مسافرا " و لھما انھا تتمصر فی ایام الموسم" و قال صاحب فتح القدیر بعد ذکر ھذہ العبارة "لاجتماع من ینفذ الاحکام و یقیم الحدود و الأسواق و السکک قیل فیھا ثلاث سکک" آہ نقول لم الجواز اذاً لانہ ان کان مصرا فلابد ان تکون الجمعة واجبا لا جائزا ثم ان کان فی القری الصغیرة من یقیم الحدود و بلغت ابنیتہ ابنیة منی فھل تجب الجمعة؟ و ایضا ما الحکم اذا طاف الحاکم فی مملکتہ؟ و قد صرحوا ان لیس للسلطان اقامة الجمعة فی القری الصغیرة اذا طاف فی مملکتہ مع ان بالسلطان تمصر المنی فلم لا تتمصر القری الصغیرة؟ ثم ایضا صرح المتأخرون ان للعامة ان ینصبوا خطیبا و یقیموا الجمعة اذا لم یکن السلطان او نائبہ موجودا ففیہ تصریح علی ان مصریة الموضع لیس منوطا بحضور السلطان او عدم حضورہ فکیف یقال انھما قالا بجواز الجمعة بمنی لتمصرہ بحضور السلطان او امیر الحجاز ثم لم لا تتمصر العرفات بحضورھما؟ ھل لان بمنی ثلاث سکک فکیف اذا بنی بعرفات ثلاث سکک ثم لم عدم الجواز عند عدم حضورھما فان البناء باق و الاجتماع موجود و السفر لا یمنع الجمعة و ان للعامة ان ینصبوا خطیبا اذا لم یحضر السلطان او نائبہ ثم کیف یمنع الامام محمد ﷺ اقامة الجمعة فی المنی مع ان فی ظاھر الروایة جعل (بالبناء للمفعول) المنی معیارا للمصر کما فی العالمگیریة فمن تأمل فی ھذا علم ان ھذا التعلیل لا تصح نسبتہ الی الائمة و ان عدم الجواز لیس اصل اقوالھم و فی العالمگیریة نقلا عن فتاوی قاضیخان و الظھیریة ان ظاھر الروایة ان تبلغ ابنیة المصر ابنیة المنی ففیہ تصریح ان المنی کان مصرا عند الائمة لوجود مطلق العمران فقولھما "ان کان الامیر امیر الحجاز او الخلیفة مسافرا جمع" ای وجب لاجتماع شرائطھا من المصر و السلطان و الجماعة و قولھما "وإن کان غیر الخلیفة وغیر أمیر الحجاز وھو مسافر فلا جمعة فیھا" ای لیست الجمعة واجبة بقرینة و ھو مسافر لان المسافر اھل للرخصة و ان ادی الجمعة جاز صرح بذلک المشائخ و اما عند محمد ﷺ فالجمعة رخصة فی المنی للتخفیف مطلقا فاختلافھم فی الوجوب ان کان الامیر امیر الحجاز او کان الخلیفة مسافرا فعندھما تجب و عندہ لا تجب و اما فی العرفات فالجمعة لیست واجبة عندھم مع ان ابایوسف ﷺ یقول بخیریة اقامتھا فیھا کما قال الامام الشعرانی فی المیزان الکبری

[2]: قولہ قول بعض آہ فکیف رد حکم القاطع بھذا الاشتباہ مع ان الارکان و الشروط و ان کانت من القواطع لا یتصور ان یوقع بھا اشتباہ فی اصل الجمعة اذ لیس غرض الشارع بایراد نصوص الارکان و الشروط الا مراعاتھا لا اھمال الجمعة مع تعذر الارکان و الشروط اذ ھذا شئ لایعرفہ النقل و لا العقل 12 مصنف ﷺ

العارفین ان هذا الشروط للتخفیف [1] لا للصحة فلو اقیمت فی غیر الابنیة و بغیر الحاکم جازت لان الله تعالی اطلق اقامتها و سکت عن تلک الشروط و هو قول ائمة المذاهب آه ملخصا و قال شاه ولی الله الدهلوی ان اکثر الاحکام کان الاختلاف فیها للاولویة فی زمن صحابة رضی الله عنہم و کذلک فی زمن ائمة المذاهب رحمہم اللہ ثم انجر الاختلاف الی الجواز و عدمه بکثرة المجادلات و تلاحق الافکار آه ملخصا ثم رخصة الترک فی اهل البادیة کما فی حدیث مر اذا لم یکونوا فی الاصل من اهل العمران و ان کانوا من اهله و انما جاءوا فی البادیة لاجل مواشیهم و فی ترکهم الجمعة طبع القلوب ففی کشف الغمة «کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ینهی رعاة الابل و الغنم یوم الجمعة ان یبعدوا بها علی رأس میلین حتی لا یسمعوا النداء فلا یشهدون الجمعة و یقول لهم من فعل ذلک ثلث جمع طبع الله تعالی علی قلبه» و فی صحیح ابن ماجة «الا هل عسی احدکم ان یتخذ الصبة من الغنم علی رأس میل او میلین فیتعذر علیه الکلاء فیرتفع ثم تجئ الجمعة فلا یجئ و لا یشهدها و تجئ الجمعة فلا یشهدها و تجئ الجمعة فلا یشهدها حتی یطبع علی قلبه» و فی الترمذی «الجمعة علی من آواه اللیل الی اهله» [2] و فی الهدایة «اذا مالت الشمس فصل بالناس [3] الجمعة آه» (مع انه لم یکن فی المدینة مساجد و لا قاض و لا امیر) قاله صلی اللہ علیہ وسلم لمصعب بن عمیر رضی اللہ عنہ قبل الهجرة حین بعثته الی المدینة و ایضا کتب الی اسعد بن زرارة رضی اللہ عنہ بذلک و من اعظم الدلائل علی جواز الجمعة فی جمیع المواضع حدیث علی رضی اللہ عنہ لانه معلل بعلة الاجتماع و النصوص المعللة لیست [4] بعلة فی

[1]: قوله للتخفیف آه ای عند ائمة المذاهب و انما تغیر الی الجواز و عدم الجواز لکثرة المجادلات و تلاحق الافکار قال شاه ولی الله الدهلوی ان اکثر الاحکام کان الاختلاف فیها فی الاولویة فی زمن الصحابة (رض) و ائمة المذاهب ثم صار للدلائل بتلاحق الافکار صولاً منجرة الی الجواز و عدم الجواز12 مصنف رحمہ اللہ

[2]: قوله علی من آواه آه و هو المذهب لکونه قول ابوحنیفة رحمہ اللہ و اصحابه جمیعا کما فی شروح المشکوة و اما سائر حدود الفناء و ان صححت فاما روایة عن ابوحنیفة رحمہ اللہ او باعتبار التخریج و ایضاً اعتبار صحتها انما هو باعتبار نسبة بعضها الی البعض و اما باعتبار القاطع القرآنی فلا یجوز ترک الجمعة مادام الاختلاف12 مصنف رحمہ اللہ

[3]: قوله فصل بالناس آه و فی اطلاق لفظ الناس اشارة الی انه لم یکن فرق بین ما کان اهل المدینة کثیرین او قلیلین و الا لکان بیانه من اعظم الضرورات 12 مصنف رحمہ اللہ

[4]: قوله لیست بعلة آه بل سیق حدیث علی رضی اللہ عنہ لنفی الجمعة فی المصر الخالی عن الاجتماع حیث عم النفی فی الصدر ثم استثنی المصر الموصوف بصفة الجامعیة فبقی المصر الخالی عنها داخلا تحت النفی12 مصنف رحمہ اللہ

الخارج بل هی من براهین الان ولمیتها انما هی عللها ثم اعلم ان ما قاله صاحب القدوری المؤلف فی سنة 428 من عدم جواز الجمعة فی القری لم یسبقه احد بهذا التصریح مع انه لا یتصور ان یکون مآل عدم الجواز لفوت شرط او رکن الی اهمال الصلوة او المنع عنها اذ لیس ذلک بغرض الشارع من ایراد نصوص الشروط و الارکان فلم یوردها لمناقضة النص المطالب لاصل الصلوة بل هی مؤکدات له ببیان کمیة ادائها بانه لا بد من مراعاتها مادام القدرة و اما العاجز فغیر داخل تحت نصوصها و النص المطالب لاصل الصلوة مطالب علی حسب الطاقة فالمنع رد القاطع بلا دلیل و ایضاً فیه تکذیب اخبار الله تعالی (بان العاجز غیر مکلف) کما مر نعم وجود ترخیص الترک فی بعض المواضع لا یقدح فی اکدیتها و لا تصیر النصوص ظنیة فی التقییدات و التخصیصات [1]الا ان یکون المخصص ذا شبهین شبه

---

[1]: قوله او التخصیصات آه کما فی التفسیر الاحمدی لصاحب النور الانوار مصنف رحمه الله

بالاستثناء و شبه بالناسخ[1] فيكون كلاما مستقلا قاطعا مقارنا [1] للصدر و هو مفقود فى الجمعة بضرورة الحس بل جاء فى بعض حواشى التلويح عدم وجوده (اى التخصيص الذى يصير

---

[1]: شبه بالناسخ آه: اى المخصص لابد ان يكون له شبها بالاستثناء و شبها بالناسخ و نحن نبين لک اولا احكام الاستثناء و الناسخ ثم نبين امر المخصص فالاستثناء يكون كلاما غير مستقل لبيان ان المستثنى غير داخل فى المستثنى منه من بدو الامر فمراد المتكلم من العام كل افراده سوى المستثنى كقولك جاء القوم الا زيدا فالمراد مجئ كل افراد القوم سوى زيد ثم هذا الاستثناء قد يكون بمعلوم و قد يكون بمجهول فاذا كان الاستثناء بمعلوم فالعام المستثنى منه يبقى قطعيا فى بقية افراده بعد الاستثناء و ان كان الاستثناء مجهولا فجهالته تؤثر فى العام فيسقط الاحتجاج بالعام كمثال السابق فى الاستثناء المعلوم فان مجئ افراد القوم سوى زيد قطعى و كقول المتكلم جاء القوم الا بعضهم فى الاستثناء المجهول فان جهالة المستثنى يؤثر فى جهالة مجئ افراد القوم فلا يمكن ان نحتج بالعام على مجئ فرد من افراد القوم كزيد مثلا او سعيد لامكان وجوده فى بعض الذى استثنى فيسقط الاحتجاج بالعام بخلاف مثال الاول اذ كان بامكاننا ان نحتج بالعام على مجئ سعيد مثلا لان المستثنى معلوم و هو زيد فيتعين ان مجئ سوى زيد كسعيد و غيره قطعى اما النسخ فيكون بكلام مستقل لبيان رفع الحكم عن بعض افراد العام او عن افراده جميعا فالفرق بين النسخ و الاستثناء ان الاستثناء لبيان ان المستثنى لم يدخل فى المستثنى منه من بدو الامر اما النسخ فلبيان ان الناسخ يرفع الحكم عن الافراد بعد ثبوته عليهم ثم الناسخ لبعض افراد العام قد يكون معلوما و قد يكون مجهولا فإن كان معلوما فالقياس يقتضى ان يسقط الاحتجاج بالعام لان الناسخ مستقل تام و كل مستقل تام يقبل التعليل فان الاصل فى الاحكام الشرعية ان يكون معللا فالناسخ يقبل التعليل و لوجود الشبهة و هى ان تكون العلة موجودا فى بقية افراد العام يسقط الاحتجاج به بالقياس الا ان قبول النسخ التعليل انما يكون باعتبار استقلال الصيغة و اما باعتبار حكمه فلا يقبل التعليل لان حكمه رفع الحكم باعتبار المعارضة و المدافعة بعد الثبوت و التعليل لا يعارض النص لانه دون النص فلا ينسخ النص فالناسخ لا يقبل التعليل بنفسه اى باعتبار حكمه و الا يلزم معارضة التعليل النص المنسوخ كما فى حاشية نور الانوار فقوله تعالى الذين يتوفون منكم و يذرون ازواجا تربص اربعة اشهر و عشرا عام يشمل اولات الاحمال و غيرهن فحكمهما تربص اربعة اشهر و عشرا بالقطع و اليقين و قوله تعالى و اولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن نسخ حكم نص الذين يتوفون فى بعض افراده و هم اولات الاحمال عند ابن مسعود ﷺ فالقياس يقتضى ان يسقط الاحتجاج بنص الذين يتوفون فى غير اولات الاحمال ايضا لان نص و اولات الاحمال مستقل فيقبل التعليل فلا يدرى كم يخرج من افراد الذين يتوفون بالتعليل و كم بقى فربما يوجد علة نص و اولات الاحمال فى غير اولات الاحمال ايضا فيصير مجهولا و جهالته تؤثر فى جهالة العام فيسقط الاحتجاج بالعام كما فى الاستثناء المجهول الا ان الناسخ لا يقبل التعليل اتفاقا لان فيه تعارض التعليل مع النص و هو باطل اتفاقا لان التعليل دون النص فلا يعارضه فنحكم ببقاء العام قطعيا فى بقية افراده و ان قيل ان العلة معلوم و هو وضع الحمل فيدرى كم يخرج و كم يبقى نقول و ان كانت العلة معلوما فاحتمال العلة الاخرى قائم فان الحكم قد يكون معللا بعلل شتى صرح بذلک مولوى محمد عبدالحكيم فى حاشية نورالانوار و اما ان كان دليل النسخ مجهولا فالناسخ يسقط بنفسه و لا يؤثر فى العام فيبقى العام قطعيا فى جميع افراده كان يقال اقتلوا المشركين جميعا ثم يأتى ناسخ مجهول مثل لا تقتلوا بعض المشركين فان الناسخ المجهول يسقط بنفسه و يبقى العام قطعيا فى جميع افراده و ان قيل ما الفرق بين الاستثناء المجهول و الناسخ المجهول حتى قلتم ان جهالة المستثنى تؤثر فى جهالة العام و ان جهالة الناسخ لا تؤثر فى جهالة العام نقول قال ائمة الاصول انما يتعدى جهالة الاستثناء الى صدر الكلام لانه غير مستقل بل هو كوصف قائم بصدر الكلام لا يفيد شيئا بدون صدر الكلام فلهذا يتعدى جهالته الى صدر الكلام بخلاف الناسخ فانه مستقل و المستقل قائم بنفسه فعند جهالته يسقط بنفسه دون ان يتعدى جهالته الى العام و اذا علمت هذا فاعلم ان علماء الاصول صرحوا بان المخصص يكون كلاما قاطعا مقارنا للصدر مدافعا لا رافعا لجريان الصدر على العموم فكونه كلام مستقلا يشبه الناسخ و كونه مقارنا للصدر مدافعا لجريان الصدر لا رافعا يشبه الاستثناء و معنا قولهم مدافعا لا رافعا اى ان التخصيص لبيان ان بعض افراد العام ليس مراد المتكلم من العام من بدو الامر كالاستثناء لا كالنسخ فلكون المخصص ذا شبهين نراعى كلا الجانبين و لا نميل الى واحد منهما فنقول ان لحق العام خصوص معلوم او مجهول لا يسقط الاحتجاج والعمل به و لكنه لا يكون قطعيا حتى لا يكفر جاحده و بيانه أن دليل الخصوص (اى المخصص) اما معلوم و اما مجهول فإن كان المخصص معلوم كأن يلحق نص تشريع الجمعة نحو يا اهل القرى لا تصلوا الجمعة فإن رعاية شبه الناسخ يقتضى ان يسقط الاحتجاج بالعام (اى يايها الذين آمنوا) كما علمت فى الناسخ المعلوم فان المخصص مستقل فهو يقبل التعليل و انما لم يقبل الناسخ التعليل لمعارضة التعليل النص و ذلک غير موجود فى التخصيص فيقبل التعليل و

به النص ظنیا) فی النصوص بالتتبع بل لما کان تشریعها من حیث الذات [2] فلا بد ان یکون المخصص (ای المخصص الناھی) ایضاً کذلک (ای من حیث الذات) و ھو (ای التخصیص الکذائی) بعید من الشارع لاقتضائه البغض12

رعایة شبه الاستثناء یقتضی ان یبقی العام قطعیا کما علمت فی الاستثناء المعلوم فلرعایة الشبهین جعلنا العام بین و بین و قلنا لا یسقط العمل به و لا یبقی قطعیا و اما المخصص المجهول کالقول أیا بعض المؤمنین لا تصلوا الجمعة فإن رعایة شبه الناسخ یقتضی ان یبقی العام قطعیا و رعایة شبه الاستثناء یقتضی ان یسقط الاحتجاج بالعام کما علمت فی الاستثناء و الناسخ المجهول فلرعایة الشبهین جعلنا العام بین و بین و قلنا لا یسقط العمل به و لکنه لا یبقی قطعیا فلو فرضنا ان آیة الجمعة مخصوصة البعض للزم ان قوله تعالی فاسعوا یقتضی وجوب الجمعة علی اهل المصر لا فرضیتها و لو انکرها منکر لم یکفر و بناء علیه ان اداء الظهر فی المصر یکره تحریما و لا یحرم لان الوجوب یقابله المکروه التحریمی و الحرام یقابله الفرض بل ان اداء الظهر یکون اولی لان نص الجمعة الذی هو ظنی یزاحم نص الظهر الذی هو قطعی فالاولویة للقطعی و بناء علی التخصیص المفروض المدعی یصح کل الاستدلالات الواردة لاصحابنا من ان الظهر امر مقطوع و لا یترک الا باقطع منه و ایضا یصح قولهم انه یجب علینا ان نحتاط کثیرا الا نترک الظهر الذی هو مقطوع مقابل رکعتین مکروهتین الا انه لم یقل بظنیة نص الجمعة احد من الحنفیة من متقدمیهم الی متأخریهم بل قالوا ان الجمعة فریضة محکمة اکد من الظهر یکفر جاحده فحینئذ ینعکس کل اقوالهم فیکون الجمعة امر مقطوع و یجب علینا ان نحتاط کثیرا الا نترک الجمعة التی هی قطعی و انه لا یوجد المنع فی باب الجمعة مطلقا و الله اعلم بالصواب.

[1]: قوله مستقلا قاطعا آه و قال صاحب المنار فی مثاله و حرم الربوا و للمشائخ فیه نظر بعدم الاستقلال و قال صاحب التوضیح فی مثاله و ان احد من المشرکین استجارک الایة و لنا فیه نظر بعدم المقارنة 12 و لا تکون نصوص الظهر مستعدة لذلک لتقدمها و لا نصوص الارکان و الشروط کحدیث علی ﷺ لانها مؤکدات لیس فیها رفع الجمعة من حیث الذات بل لا یتصور ذلک من الشارع فکذلک اتفق الائمة علی انه لم یورد من الشارع نهی فی الباب و کذا اتفق اهل الکشف علی انه لا تحجیر فی الجمعة و قد مر علی ان الاختلاف فی الایجاب و عدمه مع الاتفاق فی اصل الجواز و ان عدم الجواز قول بعض اصحاب التخریج بناء علی روایة عدم جواز تعدد الجمعة12 مصنف ﷺ

[2]: قوله من حیث الذات آه و المأمور به من حیث الذات محبوب لله تعالی فلا یتصور ان یکون منهیا عنه من هذه الحیثیة لاقتضائه البغض12 مصنف ﷺ

نامۂ مصنف رحمه الله به رئيس الحكومة

ج ص رئيس الحكومة صاحب السلام عليكم و رحمة الله تعالى و جزاک الله فی الدارين خيراً حماک الله فی الدارين شراً که از حسن مقدمة و حسن تدبير شمايان بسيار در دين و دنيا خود منتفع و فارغ شديم جزاک الله تعالى خير الجزاء

محترما هميشه اين فقير حقير در اقامة جمعة بامر قضاة المسلمين و متمذهب بمذهب امام ابی حنيفة رحمه الله عليه بوده يکمرتبه اقامۂ نماز مذکور را بغير اين مذهب مبارک نکرده اند و ليکن اکثر مخالفين در مذهب صاحب المذهب بصارتی ندارند خصوصا در تعريف فناء مصر که بوجوه متعدده آمده هشت و يا نُه کما فی رد المحتار و اکثرها مصحح کما فی فتاوی مفتی مکة المشرفة الحنفی رحمه الله فلذا نحن لا نلوم احدا يقيم الجمعة على وفق تصحيح من التصحيحات و ليکن در اکثر فتاوی تميز اصل مذهب را از رواية امام مذهب و از قول بعض متأخرين بيان نه نموده پس اکثر معاندين آنچه را که عامل و آنچه اصل مذهب نيز ميباشد و قضاة مسلمين نيز حکم نموده اند رد مينمايند اين فقير حقير را که عامل اصل مذهب اند مخالف مذهب ميدانند و ايشان که عامل اصل مذهب نميباشند خود را عامل مذهب ميدانند چه جميع تفسيرات فناء يا روايتی از امام مذهب و يا قول بعضی متأخرين خواهد بود غير تعريف بيتوتة که آن عين مذهب امام رحمه الله و اصحاب او قاطبةً خواهد بود که در حيوة خود عامل آن بوده فلذا صححه فی کتب لا تحصی و جعله احسن الاقوال کيف و مبينه صاحب الرسالة صلى الله عليه وسلم ففی کشف الغمة فی دلائل ائمة الاربعة کان رسول الله صلى الله عليه وسلم کثيراً مّا يقول «الجمعة على من آواه الليل الى اهله» و فی المشکوة عن ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال «الجمعة على من آواه الليل الى اهله» و فی شرحها للشيخ عبدالحق الدهلوی الحنفی و به قائل الامام ابوحنيفة رحمه الله و اصحابه رحمهم الله المسمی باشعة اللمعات و ايضاً فی المرقات فی حواشی المشکوة و به قائل الامام ابوحنيفة رحمه الله و اصحابه اهـ و هکذا فی کثير من شروحها کما سيظهر للمتتبع للکتب و قد صححه ما لا يحصی من الفتاوی و شروح الاحاديث و رجحه فی بحر الرائق کما فی در المختار و استحسنه فی البدائع کما فی رد المحتار

ایضا صفحه 601 و فی التعلیق المحمود علی ابی داود قال المظهر الجمعة واجبة علی من کان بین وطنه و بین الموضع الذی یصلی فیه الجمعة مسافة یمکنه الرجوع الیه قبل الیل بعد اداء الجمعة و بہذا قال ابوحنیفة رحمه الله و نقل عن البدائع ان هذا حسن آه

الباب الثالث

مسائل و فتاوا فی غیر الجمعة

مقدمة الباب:

همانطور که در مقدمهٔ کتاب ذکر گردید رساله های متفرقهٔ مصنف ؒ علاوه بر مسائل مربوط به نماز جمعه حاوی چند مسألهٔ دیگر غیر از نماز جمعه نیز میباشد که ما آن مسائل را در باب سوم قرار دادیم اما شاید سوالی ذهنتان را در گیر کند که چرا این مسائل در این کتاب ذکر می گردد در حالیکه هیچ ارتباطی بین شان و بین باب های قبل وجود ندارد بلکه میتوان کتاب را در همینجا خاتمه نمود و این مسائل متفرقه را در کتاب های دیگر مرتبط با موضوع بحث شان ذکر نمود در جواب می گوییم: این مسائل بدون ارتباط با مسألهٔ نماز جمعه نمیباشد بلکه بین شان وجوه مشترکی زیادی قرار دارد زیرا مسائلی که در این باب ذکر میگردد تمام شان مسائلی اند که بر اثر اشتباه برداشت متأخرین مذهب بر خلاف اصل قرار گرفتند و در میان شان مسائلی وجود دارد که در ضد بودن شان با اصل مذهب همهٔ علمآء متأخر اتفاق نظر دارند بناء فهم و درک این مسائل میتواند در فهم مسألهٔ نماز جمعه به ما کمک کند زیرا وقتی طالب علم متوجه شود که چطور اشاره سبابه مثلا در تضاد با اصل مذهب قرار گرفته مسألهٔ اشتباه بودن برداشت منع جمعه، برایش قابل هضم می گردد. در واقع مسائل این باب و مسائل دو باب قبل میتواند تأثیر متقابل روی هم بگذارد به گونه ای که شاید عدهٔ با هضم مسائل جمعه، مسائل این باب برایش واضح و قابل هضم گردد و عدهٔ هم با هضم مسائل این باب، مسائل نماز جمعه برایش قابل فهم گردد و شاید هم عدهٔ از مجموع این مسائل با هم به اصل موضوع پی ببرد به هر حال رساله های این باب را به سه فصل تقسیم نمودیم در فصل اول رساله های مربوط به اشارهٔ سبابه در نماز را ذکر نمودیم و در فصل دوم هم رساله های مربوط به عشری بودن زمین های خراسان، و فصل سوم را هم به مسائل متفرق همچون زوجة المفقود، بیع، الفاظ طلاق و فلسفه و تصوف اختصاص دادیم و لله الحمد و إلیه المتاب

الفصل الاول: فی بیان اشارة السبابة فی الصلوة

مقدمة الفصل:

بدانکه مسألۀ کراهیت اشاره سبابه در نماز از جملۀ آن مسائلی میباشد که با برداشت اشتباه از اقوال ائمه در بعضی از کتب معتبر مذهب جای گرفته است اما خوشبختانه التباس این مساله همانند قضیۀ جمعه نیست که برای پی بردن به اشتباه بودن آن، به تتبع و جستجوی دقیق و مطالعۀ فراوان نیاز باشد به همین خاطر اکثر علماء متأخر مذهب مان به اشتباه بودن دلائل آن پی برده و آنرا رد نمودند و قول مفتی به در نزد علماء متأخر مان نیز سنیت اشاره میباشد و در این فصل قصد داریم رساله هایی را ذکر کنیم که به توضیح و بیان مسألۀ اشارۀ سبابه می پردازد اینکه چرا و چگونه کراهیت اشاره در کتب مذهب رواج یافت و اینکه رد علمآء متأخر مان نسبت به آن چگونه بوده است تا طالب علم با فهم این مسأله، متوجه شود که رواج یافتن یک مسأله در کتب مذهب، به معنای صحت آن نیست و به این معنا نیست که آن اصل مذهب باشد و هیچ سخنی در مقابل آن جواز نداشته باشد تا بدین طریق قضیۀ جمعه را بر آن قیاس نماید و همچنان با فهم قضیۀ اشارۀ سبابه، برایتان اثبات می گردد که علمای ما تابع دلیل میباشند نه اینکه صرفا از متقدمین تقلید کورکورانه نمایند و اگر در قضیۀ نماز جمعه و دیگر قضایا به دنبال شان راه افتادند صرفا به این دلیل بوده که دلائل متقدمین در نزد شان مورد پسند بوده است و قطعا اگر بر دلائل اثبات جمعه آگاهی حاصل مینمودند از قول خویش مبنی بر منع، رجوع مینمودند و به عنوان شاهد میتوانیم این سخن علامه ابن العابدین در رد المحتار را ذکر کنیم که ایشان بعد از رد نمودن کراهیت اشاره و اثبات سنیت آن چنین بیان داشتند: "فأخرج نفسک من ظلمة التقلید و حیرة الاوهام و استضئ بمصباح التحقیق فی هذا المقام فانه من منح الملک العلام"

مصنف ﵀ قصد دارند تا در رساله های مربوط به اشاره سبابه موارد ذیل را بیان کنند:

- اولین کسانیکه قائل به منع اشاره شدند علماء ماوراء النهر میباشند.
- علماء ماوراء النهر از عبارت مبسوط "و بسط اصابعه" کراهیت اشاره را فهمیدند.
- اهل تحقیق برداشت علماء ماوراء النهر را اشتباه دانستند.
- طحاوی ﵀ در کتاب مختصر با پیروی از علماء ماوراء النهر منع اشاره را ذکر نمودند.
- معتبر در نزد امام طحاوی ﵀ اثبات اشاره است به دلیل احادیثی که امام طحاوی آنرا ذکر نمودند.
- مراد طحاوی از عبارت "و لا یشیر بشئ منها" اشاره برای جواب سلام و یا اشاره در هنگام سلام خروج میباشد.

- احادیث وارده مبنی بر منع اشاره و امر به سکون و وقار منافی اشاره سبابه نیست.
- بسط اصابع که در مبسوط ذکره شده است منافی عدم اشاره نیست.

و لله الحمد و إلیه المتاب.

بيان مراد الطحاوى ﷫ من قوله "و لا يشير بشئ منها"

قوله (و لا يشير بشئ منها آھ) قد بوب الطحاوى فى معانى الآثار باب فى الاشارة و اورد من الاحاديث ما فيه منع عن رفع الايدى و ما فيه امر بالسكون و اثبت فيه كراهيتها و ان لا يشير بشئ و لكنه حملها على الاشارة[1] لرد السلام و الاشارة عند سلام الخروج الزائدين من اجزاء الصلوة و سكت عن الاشارة بالسبابة للتوحيد فى هذا الباب[2] بل ذكرها فى ابواب غيره فاورد فى باب صفة الجلوس فى الصلوة حديثا بسنده عن وائل بن حجر الحضرمى ﵁ قال «صليت خلف رسول الله ﷺ فقلت لاحفظن صلوة رسول الله ﷺ قال فلما قعد للتشهد فرش رجله اليسرى ثم قعد عليها و وضع كفيه اليسرى على فخذه اليسرى و وضع مرفقة الايمن على فخذه اليمنى ثم عقد اصابعه و جعل حلقة بالابهام و الوسطى ثم جعل يدعوا بالاخرى آھ» و فى حديث آخر «ان يضع يده اليسرى على فخذه اليسرى و يضع يده اليمنى على فخذه اليمنى ثم يشير فى الدعا باصبع واحدة» و ذكر فى باب التشهد حديثا بسنده الى عائشة ﵂ «انها تشير بيدها» فلذا ترى ينسبون سنيتها الى الطحاوى

---

[1]: لكنه حمها على الاشارة آه: اى ان مراد الطحاوى ﵀ من قوله و لا يشير بشئ منها هو الاشارة لرد السلام و الاشارة عند سلام الخروج لا اشارة السبابة بل انها ثابتة عنده لاحاديث اوردها هو ﵀ فى ابواب اخرى ذكر فيها الاشارة بالسبابة

[2]: فى هذا الباب آھ: و لا يرتضى الطحاوى بقياس ما هو من اجزاء الصلوة على ما هو امر زائد منها فكيف ظن ارتضائه به و قد صرح هو ﵀ بامرها و مشروعيتها و انها امر متفق عليه فى ابواب متفرقة غير هذا الباب مصنف ﵀

بيان الاحاديث الواردة فى منع الاشارة

و لا يخفى على الماهر المنصف ان شيئا من الاحاديث الواردة لمنع رفع الايدى و الاشارة و الامر بالكف و السكون[1] و الوقار و نشر الاصابع و بسطها لم يسق لاجل المنع عن اشارة السبابة عند شهادة التوحيد و لا يناقض النشر و البسط لاشارة التوحيد لانا قلنا بهما قبل البلوغ الى الشهادتين و لثبوت احاديث الاشارة مع البسط و لذا اختاره بعض اعلامنا و لما فهم بعض علماء ماوراء النهر من قول محمد ﷬ فى المبسوط ان من سنن الصلوة هو بسط الاصابع فى التشهد كراهية الاشارة خطّأهم فى ذلک اهل التحقيق بصريح المنقول عن ائمتنا الثلاثة (كما فى موطأ الامام محمد و امالى ابى يوسف) بل لم يختلف فيها احد من الاوائل و قد نقل اصحاب الفتاوى عن الطحاوى ثبوت اشارة السبابة صريحا و انما المنع هى الاشارات الباقية[2] من رد السلام باليد و رفع اليد عند الخروج عن الصلوة كما بوّب بهذا فى معانى الآثار فى باب الاشارة فى الصلوة و ساقه لاشارات غير اشارة السبابة بل اورد فى شأنها[3]

---

[1]: الامر بالكف و السكون آه: و قد جاء فى حديث ورد فى الكشف الامر بالسكون و عدم التمائل كتمائل اليهود مصنف ﷬ و كحديث رواه جابر بن سمرة قال: دَخَلَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الْمَسْجِدَ فَرَأَى قَوْمًا يُصَلُّونَ وَقَدْ رَفَعُوا أَيْدِيَهُمْ. فَقَالَ: «مَالِي أَرَاكُمْ تَرْفَعُونَ أَيْدِيَكُمْ كَأَنَّهَا أَذْنَابُ خَيْلٍ شَمْسٍ , اسْكُنُوا فِي الصَّلَاةِ»

[2]: الاشارات الباقية آه: و قد اورد الطحاوى حديث المنع عن رفع الايدى عند الخروج عن الصلوة مع الامر بالسكون فى آخر باب الاشارة و فى النووى المراد بالنهى عن رفع الايدى هو ما كان عند السلام آهـ و فى حاشيته لبعض اعلامنا الحنفية اجمع المحدثون على هذا التأويل قاله شيخ عبدالحق فى شرح المشكوة مصنف ﷬

[3]: و قد اورد فى شأنها آه: و لا شک ان الرسالة ناقصة و لم نعثر على بقيتها

التحقيق فى اشارة السبابة

قوله و لا يشير بشئ منها آه و عليه كثير من اعلامنا الحنفية من اصحاب الفتاوى المعتبرة و اول من استخرجه من ظاهر الرواية هم علماء ماوراء النهر لانه لما بلغ اليهم المبسوط للامام محمد رحمه الله و فيه ان من السنة هو بسط الاصابع استخرجوا منه كراهية الاشارة لما فهموا ملازمتها للتحليق الذى يناقض البسط و من هنا قد نسب المنع الى ظاهر المذهب و اهل التحقيق و الاستدلال خطاؤهم فى ذلک و قالوا ان الحق ان بحث الاشارة لم يسق فى المبسوط و غيره من ظاهر الرواية بل المذكور فيه هو مطلق بسط الاصابع و هو كذلک عندنا حتى يبلغ آن الاشارة كيف و لم يختلف ائمتنا الثلثة و لا ائمة المذاهب الباقية فى شرعيتها و التحقيق يؤخذ من الاركان لمولينا بحر العلوم و حجة الله البالغة للمحدث الدهلوى و الكتب التى ذكرت فيها شرعية الاشارة من الفتاوى و الاحاديث كادت ان تكون خارجة عن الحصر كما لا يخفى على من طالع عمدة الرعاية حاشية شرح الوقاية و الاحاديث الفعلية و القولية بلغ تقريبا الى مأة و خمسين حديثا كاد اشتهارها الى ان بلغت رواتها الى خمسة او ستة و عشرين صحابيا و رواية كل واحد منهم مذكورة فى كتب عديدة من الاحاديث و التفصيل فى المكتوبات لشاه فقير الله العلوى و قد اثبت فيها على انه لا اختلاف فيها بين ائمتنا بل و لا بين جميع السلف الصالحين و اختاره صاحب الهداية فى مختارات النوازل و الخانية و الملتقط و فتاوى الصوفية و التبيين و الايضاح شرح الاصلاح و الناصرى ناقلا عن الطحاوى آه قلت فما ذكر الطحاوى رحمه الله فى مختصره تبع فيه الغير و هو قد قلد فى ذلک علماء ماوراء النهر فى تخريجهم و قد قلنا انه غلط و المنقول الصريح عن صاحب المذهب رحمه الله و صاحبيه رحمهما الله هو شرعية الاشارة كما لا يخفى على من طالع المؤطا و الامالى و غيرهما و قد نقل هنا اصحاب الفتاوى رحمهم الله عن الطحاوى رحمه الله ثبوت الاشارة و نحن نقص ايضاً عما اورد هو رحمه الله فى كتابه المعانى الاثار لتعلم صدق مانقل عنه اصحاب الفتاوى من شرعية الاشارة عنده و ان المراد بالامر بكف الايدى و السكون و الوقار و النهى عن رفع الايدى ليس هو منع الاشارة قطعا و لم يقل بتأويل هذه الاحاديث الى منعها ابوحنيفة رحمه الله و لا صاحبيه رحمهما الله يقينا و ان مجئ البسط و الانتشار فى الاصابع فى

الاحادیث لم یمنع ثبوت الاشارة بعد ذلک عند التشهد و ما یعبأ بما قال الجصاص فی شرحه من فهم نهی الاشارة منها قال الطحاوی رحمه الله فی باب صفة الجلوس صفحة 153 فی الصلوة من کتابه معانی الآثار بسنده عن وائل بن حجر الحضرمی رضی الله عنه قال «صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت لاحفظن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فلما قعد للتشهد فرش رجله الیسری ثم قعد علیها و وضع کفیه الیسری علی فخذه الیسری و وضع مرفقة الایمن علی فخذه الیمنی ثم عقد اصابعه و جعل حلقة بالابهام و الوسطی ثم جعل یدعوا بالاخری» و ایضاً فی الباب المذکور فی حدیث آخر فی الجلوس فی التشهد «ان یضع یده الیسری علی فخذه الیسری و یضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی ثم یشیر فی الدعا باصبع واحدة» ثم قال الطحاوی فی آخر الباب فثبت ما روی وائل بن حجر و هو قول ابی حنیفة رحمه الله و ابی یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله و المروی فی هذا الحدیث هو کیفیة القعود و اشارة السبابة و ایضا ذکر فی باب التشهد بسنده عن عائشة رضی الله عنها «انها تشیر بیدها» و ایضاً اورد فی باب السلام فی الصلوة بسنده عن جابر رضی الله عنه بن سمرة قال «کنا اذا صلینا خلف النبی صلی الله علیه وسلم سلمنا بایدینا قلنا السلام علیکم و السلام علیکم فقال علیه السلام ما بال اقوام یسلمون بایدیهم کانها اذناب خیل شمس اما یکفی احدکم اذا جلس فی الصلوة ان یضع یده علی فخذه و یشیر باصبعه و یقول السلام علیکم السلام علیکم آه» فهذا نص فی الباب علی ان المراد بمنع رفع الایدی لیس منعا عن الاشارة و حیث جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم بینهما علم قطعا ان المراد بالسکون لیس منعا عن الاشارة کما انه لا یکون منعا عن سائر افعال الصلوة و کیف تصور منعها و هی فذلکة البعثة اذ التوحید الحالی مقدم عند الشارع من التوحید القولی اذهو مقصوده الاصلی من بعثة الرسل فاذا لم یتصور المنع عن القولی فکیف عن الفعلی بل المراد بالمنع لرفع الایدی و الامر بالسکون تارة انما هو لاجل رفعهم ایدیهم عند سلام الخروج و تارة لدفع التمائل اذ کل واحد لیس من افعال الصلوة و قد اورد الطحاوی حدیث جابر رضی الله عنه فی باب الاشارة فی الصلوة من منع رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رفع الایدی و الامر بالسکون ففی الکشف صفحة 130 کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول «اذا قام احدکم فی صلوته فلیسکن اطرافه و لا یتمایل کما تمایل الیهود فان سکون الاطراف فی الصلوة من تمام الصلوة اه» فلا یجوز ان یحمل الامر

بالكف و السكون و الوقار و النهى عن رفع الايدى على ترک افعال الصلوة خصوصا فعلا هو فذلكة البعثة و الغرض الاصلى من العبادات لا سيما مع منع سياق الاحاديث و سباقها من هذا الحمل فكيف بجمع رسول الله ﷺ بين تشريع الاشارة مع ذكر هذا الامور و فى الحديث المسند فى التعليق على المؤطا و قال اى رسول الله ﷺ «هى مذبة للشيطان لا يسهو احدكم مادام يشير باصبعه» و كان ﷺ يقول «تحريک الاصبع فى الصلوة مذعرة للشيطان» و كان ابن عمر رضي الله عنهما يقول «لهى اشد على الشيطان من الحديد آه» الكشف صفحة 154 قال الباجى فيه ان معنى الاشارة دفع السهو و قمع الشيطان قلت تلک الاشارة فذلكة بعثة الرسل كالقول بالتوحيد بل لعبادة الثابتة بالفعل اصل الصلوة بالنسبة الى العبادة الثابتة بالقول فلذا نحن مأمورون بالصلوة عند القدرة على الاشارة فقط لا عند القدرة على القراءة فقط فلا يتصور من الشارع النهى عن الاشارة الى التوحيد كما لا يتصور النهى عن شهادة بالقول على التوحيد12

الفصل الثانی: فی بیان عشریة اراضی خراسان

مقدمة الفصل:

از دیدگاه مولوی محمد سرور ﷺ خراجی بودن زمین های هرات و فراه امروزی مسأله ایست که بر خلاف اصول مذهب و همچنان برخلاف آیت قاطع قرآن کریم قرار گرفته است و بگونه ای در کتب مذهب مشهور شده که پی بردن به اصل موضوع برای اکثر علماء دشوار و حتی غیر ممکن میباشد الا من کحّل الله عینیه بکحل الدلائل و ایشان محل برداشت اشتباه علماء را مطلق دانستن عبارات متون بیان داشتند و بیان داشتند که آنچه در متون مذهب در باب خراجی بودن زمینهای مسلمانان ذکر شده مقید به خراجی بودن آب آن میباشد و برای اثبات ادعای خویش دلائلی را از کتب مذهب و اصول فقه یادآور میشوند به این منظور که قول بر اطلاق عبارات متون درباب خراجی بودن زمینهای مسلمانان برخلاف اصل مذهب و همچنان قواعد اصول فقه واقع میشود اما در اوراق متفرقهٔ آنجناب آنچنان به جزئیات این مسأله پرداخته نشده بلکه تمام آنچه در اوراق متفرقهٔ شان یافت میشود ذکر عباراتی چند از کتاب الخراج تألیف امام ابی یوسف ﷺ میباشد و اگر کسی خواهان جزئیات بیشتر میباشد میتواند به دیگر تألیفات ایشان[1] در این باب که در کتاب مجموعة الآثار موجود است مراجعه نماید

و لله الحمد و الیه المتاب.

[1]: رساله های تحت نام های: حامدا مصلیا فی بیان العشر، بیان ماء الخراجی، فذلکة الرسالة فی بیان العشر، بیان عشر هرات و فراه و رسالة العشر در مجموعة الآثار به زبان عربی موجود میباشد

بسم الله الرحمن الرحيم

و کذلک قالوا ان عمر ﷛ قد وضع على ارض ذات الماء الجارى (اى من ارض السواد) العشر و فيما يسقى بالدالية نصفه آه کتاب الخراج لابى يوسف ﷫ فى باب زيادة الصدقة و نقصانها صفحة 128

من اسلم من اصحاب الاراضى فليس عليه خراج آه باب المذكور صفحة 130

و فى الباب المذكور صفحة 131 ليس لاحد ان يشترى ارضا عشرية ثم خلطها فى ارضه الخراجية فى قربها و ادى عنها الخراج كالعكس12

و فى کتاب الخراج للامام ابى يوسف ﷫ صفحة 54 فى بيان اجرائات ارض السواد انه تعين عمر ﷛ فى نخل تسقى بماء السماء العشر و بالدالية نصفه آه 12

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعض القطائع (ای من اراضی السواد) تسقی من الماء الجاری ففیه العشر و فی الدالیة و نحوه نصفه فقد جاء فی الاثار و السنة ان العشر ثابت فی ارض (ای من اراضی السواد) لها ماء جاری و نصفه فیما یسقی بالدالیة و نحوه و قد ادرکت هذا الامر من اتفاق العلماء و آثارهم آه ملخصا کتاب الخراج لابی یوسفؒ فی فصل اجرائات اللازمة فی ارض السواد صفحة 77 و 78

و فی موضع آخر من هذا الفصل یؤدی العشر فی الزعفران اذا بلغ قیمته خمسة اوسق من ادنی ما یقدر به من الحبوب فی الارض (ای من اراضی السواد تسقی من الماء الجاری او ماء المطر و نصفه فی الدالیة و نحوه و قال ابوحنیفة ؒ [1] فی قلیله و کثیره هذه الوظیفة و کذلک قال فی کل ما اخرجته الارض بشرط ان تسقی (ای الارض فی السواد) بما ذکرنا آه ملخصا ثم ذکر فی هذا الفصل آثارا و احادیث کثیرة

---

[1]: قوله ابو حنیفة (رح) آه ای قال ابوحنیفة (رح) فی قلیل الزعفران و کثیره وجب العشر حتما فی ارض العشر ای من اراضی السواد12 مصنف ؒ

بسم الله الرحمن الرحيم

و اذا كانت الاراضى القطائعة (اى من ارض العراق) تسقى من انهار الخراج فالخيار للامام فى وضع الخراج او العشر او ضعفه فلو لزم صاحب الاقطاع مؤنة حفر الانهر و نحوه على ذمته فى ارضه (فى ارض المذكورة) ففيه العشر (اى اتفاقا كما مر) لانه حينئذ كان المشقة على صاحب الاقطاع فيجرى عليه العشر (اى دون الخراج آه كتاب الخراج للامام ابى يوسف رحمه الله فى فصل قطائع العراق صفحة 86 و 87

ثم هذا التوسع كله فى ارض العراق للامام انما هو مقصور اذا كانت الاراضى تسقى بماء الخراج اى بيت المال و الا فليس له ذلك بل فيها العشر فقط ملخصا كتاب الخراج صفحة 86 و 87 الحاصل ان خيار الامام فى العشر و الخراج انما هو مقصور اذا تسقى الاراضى بماء الخراج اى ماء بيت المال و الا فليس له الخيار اصلا كما هو الظاهر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

البصرة و الخراسان عندی بمنزلة السواد فالخراج (الا اذا کان حفر انہارھا علی صاحبہا و ھو مسلم کما مر) فی الاراضی المفتوحة عنوة و فی الصلح علی حسب الشرائط و فی اسلام اھلہا العشر و فی الاقطاع الخراج و مع خیار الامام اذا فتحت عنوة کالسواد و غیرہ و العشر فی ارض اسلم اھلہا آہ ملخصا من کتاب الخراج فی فصل قطائع[1] السواد و خراسان و غیرہ صفحة 88و89

قد ظن بعض الناظرین (فی ھذہ العبارة) ان المعتبر عند ابی یوسفؒ فی السواد و الخراسان و غیرہ ھو کیفیة الفتح مطلقا و لیس کذلک بل الماء قید لہ اتفاقا کما مر منہ مرارا و مع ذکر الاتفاق و انہ ثابت فی السنة و الاثار فالحاصل ان الخیار للامام مادام تسقی الارض بماء الخراج کما مر بخلاف ما اذا کانت تسقی بماء العشر و المقطع لہ مسلم کما عرفت من الاتفاق12

---

[1]: قولہ فی فصل قطائع آہ کان بعض الصحابة عندھم ارض الخراج فکانوا یؤدونہ آہ ملخصا فی فصل المذکور صفحة 93 فظن بعض الناظرین لزوم الخراج علی المسلم مطلقا عند ابی حنیفة (رح) بل اذا کان حفر انہار القطائع علی اصحابہا فوجوب العشر اتفاقی اذا کانت للمسلم و انما الخیار للامام فی غیر ذلک12 مصنفؒ

الفصل الثالث: مسائل متفرقة

حکم زوجة المفقود

(الافتاء) حکم تزویج زوجة المفقود بعد اربع سنین و اربعة اشہر و عشر قوی من حیث الدلیل اذ فعله عمر ﷺ بمحضر من الصحابة ﷺ کما فی رحمة الامة صفحة 85 من الجزء الثانی و کما فی المیزان صفحة 136 الجزء الثانی و کذا قضی به عثمان ﷺ فی خلافته بمحضر من الصحابة ﷺ کما فی المیزان صفحة 102 الجزء الاول و جاء عن علی ﷺ نحو ما جاء عن عمر ﷺ کما فی الزرقانی علی المؤطا و التفویض الی الرأی اقرب الی مذهب امامنا ﷺ و هو ظاهر الروایة و هو المنقول عن الشافعی ﷺ و محمد ﷺ بل هو المشهور عن مالک ﷺ و ابی حنیفة ﷺ و ابی یوسف ﷺ کما فی کشف الاستار صفحة 369 علی الدر المختار و التقدیر بموت الاقران انما ینسب الی المذهب باعتبار التخریج و الا فالاشبه بفقه ابی حنیفة ﷺ هو عدم التقدیر کما فی الهدایة لان نصب التقادیر بالرأی غیر جائز (لانه افتراء علی الشرع) کما فی المبسوط للامام السرخسی ﷺ صفحة 36 انتهی تلخیصاً و محصولاً و زیادة الایضاح یؤخذ من رد المحتار و جامع الرموز و عمدة الرعایة و المنتقی علی الملتقی و مجموعة الفتاوی و غیرها و من لم یر جواز تقلید سائر ائمة الهدی فقد خارق اجماع القرون الاولی من الصحابة و التابعین و تابعی التابعین کما فی الحجة لولی الله الدهلوی لانهم اهل الذکر امرنا بالسؤال عنهم و دعوی التخصیص مکابرة بکتاب الله تعالی و احادیث رسوله ﷺ و تشریع فی الدین بما لم یأذن به الله کما فی وصایا الفتوحات و غیرها آه تلخیصاً و محصلاً و کفی بکل واحد من الصحابة ﷺ قدوة و اماماً فکیف مع اجماعهم مرتین و قول علی ﷺ بخلافه لم یکن الا شورویاً اذ جاء عنه مثل ما جاء عن عمر ﷺ کما فی الزرقانی علی المؤطا12 فلله الحمد محمد سرور جیجه

حکم زوجة المفقود ایضا

فالالیق بطریق الفقه ان لا یقدر بشئ (ای فی الحکم بموت المفقود) لان نصب المقادیر بالرأی لا یکون و لا نص فیه آه کتاب المفقود آه الجزء الحادی عشر من المبسوط صفحة 26 شرح الکافی الحاوی لجمیع ظاهر الروایة 12

بسم الله الرحمن الرحيم

(سئل) فی رجل باع سلعة علی آخر ثم شراها شریک البائع لنفسه لاجل بین بقیمة اکثر من قیمة المشتری الاول فهل یکون فی البیع هذا شبهة تحریم ام لا کیف الحکم افتونا (اجاب) البیع المذکور صحیح جائز لا شبهة فیه و لا کراهیة و لا حرمة و الله تعالی اعلم آه فتاوی العلامة المفتی عبدالحفیظ مفتی مکة المشرفة12

مسائل فی الطلاق

درین واقعه مسئوله اگر الفاظ مصحفه نحو طلاغ و تلاغ و تلاک و طلاک اهل زمان ملحوظ شود پس طلاق آن واقعه نزد قاضی خواهد بود نه در دیانت چنانچه در در مختار و حاشیتین او رد المحتار و کشف الاستار مذکور است و ایضاً اگر گفته آید که باکراه اقرار طلاق نموده نه انشاء آن پس درین صورة طلاق باجماع واقع نشده چنانچه این مذکور است در کتاب اکراه قاضیخان و کتاب اقرار در مختار و جامع الرموز و کتاب طلاق در مختار و رد المحتار و نص فی العالمگیریة ان هذا امر مجمع علیه اگر چه در صک قاضی ثلاث طلاقات نوشته شده باشد و لکن مقصود دفع فتنه و دیانت است ففی الرد المحتار علی الحاوی الزاهدی ظن انه وقع الثلاث علی امرأته بافتاء من لم یکن اهلا للفتوی و کلف الحاکم کتابتها فی الصک فکتبت ثم استفتی ممن هو اهل للفتوی فافتی بانه لا تقع و التطلیقات الثلاث مکتوبة فی الصک بالظن فله ان یعود الیها دیانة و لکن لا یصدق فی الحکم آه و اگر در این اکراه اراده انشاء طلاق داشته باشید اگر چه نزد ائمة حنفیة طلاق واقع میشود مگر در این صورة عمل فتوی بر مذاهب ثلاثة اسلامیه کردن باتفاق ائمة رواست[1] و آنچه از بعضی فتاوی اختلاف معلوم میشود خلاف تحقیق است قال المحدث

---

[1]: باتفاق ائمه روا است آه: در حقیقت بسیاری از مغرضین، از اقوال مصنف ؒ مبنی بر عمل بر مذاهب دیگر، نهایت استفاده را بردند و با اشاعۀ این امر که مولوی محمد سرور ؒ به مذهب احناف پشت کرده و تمام فتاوای وی از مذهب شافعی و دیگر مذاهب میباشد، بسیاری از علماء را از مطالعۀ تألیفات ایشان دور نمودند در واقع عمل به مذاهب اربعۀ اهل سنت در تألیفات ایشان به کثرت یافت میشود اما نه آنگونه که مغرضین شایعه نمودند و قصد داریم در اینجا به این موضوع بپردازیم که مصنف ؒ در چه مواقعی در تألیفات خویش از مذهب غیر ذکر نمودند و قضاوت را بر عهدۀ خواننده می گذاریم اولین موضعی که مصنف ؒ از مذهب غیر یاد آورد میشوند در باب اقامۀ جمعه در قریه ها میباشد اما در آنجا ایشان اولا آیت قطعی قرآن کریم را ذکر می کنند و بعدا وعیدهای که در احادیث بر ترک جمعه مترتب شده است را یادآور میشوند و طبق اصول و قوانین مذهب احناف وجوب جمعه در قریه ها را بر اساس مذهب احناف اثبات می کنند و وجوب را اصل اقوال ائمه می پندارند اما قائل میشوند که اگر بالفرض که دلائل اثبات وجوب جمعه در قریه ها طبق مذهب احناف وجود نمیداشتند و منع از جمعه اصل اقوال ائمه میبود باز هم احتیاط حکم می کرد که نماز جمعه طبق مذهب شافعی در قریه اقامه گردد زیرا آیت قرآن مبنی بر فرضیت جمعه قطعی است و بر ترک آن وعید غلیظی مترتب شده که در ترک ظهر نشده است بلکه به قطع و یقین نماز جمعه از ظهر بهتر معرفی شده است پس در جائیکه احتمال وجوب جمعه و احتمال وجوب ظهر وجود داشته باشد عمل به وجوب جمعه اولی تر و محتاط تر است حال؛ آیا چنین استدلال نمودن به معنی توهین به امام ابوحنیفه ؒ و پشت کردن به مذهب وی میباشد اما در مورد مسألۀ مزبور در متن یعنی انشاء طلاق به اکراه مصنف ؒ بدون ضرورت از مذهب غیر ذکر

الدهلوی فی الحجة الله البالغة و من لم یجوّز ان یستفتی الحنفی فقیها شافعیا و بالعکس و لا یجوّز ان یقتدی الحنفی بامام الشافعی مثلا فان هذا قد خالف اجماع القرون الاولی و ناقض الصحابة ﷺ و التابعین آه صفحة 161 و فی موضع آخر منه انه قد خالف اجماع الامة کلها اولها عن اخرها بیقین لا اشکال فیه آه صفحة 160 قال البحر العلوم فی رسائل الارکان العمل بکل مذهب حق منج فی الاخرة باجماع من یعتد به آه پس درین صورت نکاح نمودن زوجه خود را هیچ مضائقه ندارد فقط فلله الحمد

نمی کند بلکه قائل می شوند که بدلیل اینکه تمام ائمۀ اربعه مذاهب شان بر احادیث نبوی و اقوال صحابه رضی الله عنهم استوار میباشد پس در صورتی که در عمل به مذهب غیر، مصلحتی بزرگتر از عمل به مذهب موجود باشد در آن صورت مفتی یا قاضی میتواند با در نظرداشت مصلحت، از مذهب غیر نیز استفاده نماید همانگونه که خود ائمۀ مذهب عمل مینمودند و ضرورت داعیه به مذهب غیر در این مسأله این است که عقد نکاح را خداوند جل جلاله میثاق غلیظ مینامد و همچنان به زبان پیغمبر خود به ما خبر میدهد که انحلال این میثاق غلیظ از مبغوض ترین حلال در نزد وی میباشد و همچنان دشمن وی ابلیس به هیچ چیزی به اندازۀ جدایی بین زن و شوهر، خوشحال نمیشود و همچنان در این مسأله وجود نکاح امر یقینی و اختلاف در انحلال آن میباشد پس بقای عقد به حالت اصلی آن بر اساس مذاهب سه گانه از انحلال آن بر اساس مذهب اولی تر است و آنهم در صورتیکه بقای عقد مصلحت زوجین و جامعه را به دنبال داشته باشد پس چطور کیان یک خانواده را با وجود شبهه از هم بپاشانیم در حالیکه برای بقای آن نیز دلائل محکمی وجود دارد و هنگامیکه دو دلیل با هم تعارض کند آن اولویت دارد که مصلحت آن بیشتر باشد و مصلحت بقای آن نسبت به فروپاشی، بر هیچ کس پوشیده نیست در حالیکه بقای آن موجب رضایت خداوند جل جلاله و خشم ابلیس نیز می گردد. به طور خلاصه منظور مصنف رحمه الله اینست که در مسائلی چون طلاق به خصوص طلاق ثلاثه باید حداکثر احتیاط صورت گیرد و از آنجائیکه طلاق ثلاثه تا حدودی شباهت به حدود دارد تا زمانیکه به طور قطع و یقین اثبات نگردد و در اثبات آن شبهه وجود داشته باشد نباید دیانتا حکم به ثلاثه نمود. و الله اعلم بالصواب

فی بیان ما یفعله الطالب مقابل اقوال الفلاسفة

قال فی التوشیح حاشیة التلویح فی صفحة 392 و اما سائر ما اورده المتفلسفة فی هذا الباب فلا یستحق الاصغاء[1] الخ بل یرجع محصوله الی انکار طور النبوة و الولایة[2] الذی یذهل فی مبادی اشراقه عقل العقلاء و یدهش فی سماع بعض اسراره فهم الحکماء فاین لشغبهم الواهی فی دیاجر معتقداتهم من هذا الاشراق بل کذبوا بما لم یحیطوا به و لما یأتیهم تأویله بل لا بد ههنا من التسلیم و الانقیاد و استعمال العقل فی ما اذن به الشرع[3] و الاتباع و الرجاء فی انشراح الصدر و اشراق نور النبوة الذی یخالف طور العقل و قد شاهدنا[4] علی رغم

---

[1]: فلا یستحق الاصغاء آه: قال صاحب التوشیح بعد ذکر اقوال المتفلسفة فی بیان جملة ما یتوقف علیه وجود الحادث: و اما سائر ما اورده المتفلسفة فلا یستحق الاصغاء الخ فکتب مولوی محمد سرور ﷫ بخطه علی قول صاحب التوشیح الرسالة التی تقرأها

[2]: انکار طور النبوة و الولایة آه: قال الامام محمد غزالی ﷫ فی کتابه احیاء علوم الدین المطبوع فی البیروت صفحه 238: و لما کانت هذه الأمور لا تتراءی إلا فی المرائی الصقیلة، و کانت المرآة کلها صدئة فاحتجبت عنها الهدایة؛ لا لبخل من جهة المنعم بالهدایة، بل لخبث متراکم الصدأ علی مصب الهدایة تسارعت الألسنة الی إنکار مثل ذلک، اذ الطبع مجبول علی انکار غیر الحاضر، و لو کان للجنین عقل لأنکر امکان وجود الإنسان فی متسع الهواء، و لو کان للطفل تمییز ما ربما أنکر ما یزعم العقلاء إدارکه من ملکوت السموات و الأرض، و هکذا الانسان فی کل طور یکاد ینکر ما بعده. و من أنکر طور الولایة لزمه أن ینکر طور النبوة، و قد خلق الخلق اطوارا، فلا ینبغی ان ینکر کل واحد ما وراء درجته. نعم! لما طلبوا هذا من المجادلة و المباحثة المشوشة، و لم یطلبوها من تصفیة القلوب عما سوی الله عز و جل فقدوه فأنکروه و من لم یکن من أهل المکاشفة، فلا أقل من أن یؤمن بالغیب و یصدّق به، إلی أن یشاهد بالتجربة. ففتح أبواب السماء، و مواجهة الله تعالی اياه بوجهه کنایة عن الکشف الذی ذکرناه. آه انتهی بحروفه

[3]: و استعمال العقل فیما اذن به الشرع آه: و قال صاحب التوشیح صفحه 380 بعد ایراد الکلام عن فعل الباریٔ ﷻ: اقول الکلام فی فعل الباریٔ ﷻ اجتراء بجریان ما احاطه العقل علی افعاله تعالی علی زعم ان حکم العقل قطعی فی ادراکه و هذا ما انکره حکماء الاسلام و اعنی بهم المشائخ الصوفیة فانهم انکروا ان یعرف العقل من شانه او یدرک من علمه شیئا الا ما اعلمه النص و انهم ترکوا اتباع هذا العقل الی اتباع حضرة الرسالة ﷺ کما قدمناه آه انتهی بحروفه

[4]: و قد شاهدنا آه: قال الامام محمد غزالی فی کتابه الاحیاء فی الصفحة المذکورة فی باب الشروط الباطنة للصلوة: و اعلم أن تخلیص الصلوة عن الآفات و إخلاصها لوجه الله عز و جل، و اداءها بالشروط الباطنة التی ذکرناها؛ من الخشوع، و التعظیم، و الحیاء سبب لحصول أنوار فی القلب تکون تلک الأنوار مفاتیح علوم المکاشفة. فأولیاء الله المکاشفون بملکوت السموات و الأرض، و أسرار الربوبیة، إنما یکاشفون فی الصلوة، لا سیما فی السجود إذ یتقرب العبد من ربه عز و جل بالسجود، و لذلک قال تعالی: و اسجد و اقترب و إنما تکون مکاشفة کل مصلٍّ علی قدر صفائه عن کدورات الدنیا، و یختلف ذلک بالقوة و الضعف، و القلة و الکثرة، و بالجلاء و الخفاء، حتی ینکشف لبعضهم الشئ بعینه، و ینکشف لبعضهم الشئ بمثاله، کما کشف لبعضهم الدنیا فی صورة جیفة، و الشیطان فی صورة کلب جاثم علیها یدعو إلیها. و یختلف ایضا بما فیه المکاشفة؛ فبعضهم ینکشف له من صفات الله تعالی، و لبعضهم من أفعاله، و لبعضهم من دقائق علوم المعاملة. و یکون لتعین تلک المعانی فی کل وقت أسباب خفیة لا تحصی، و أشدها مناسبة الهمة فإنها إذا کانت مصروفة إلی شئ معین کان ذلک أولی بالانکشاف، و لما کانت هذه الامور لا تتراءی الخ انتهی بحروفه

المتفلسف باتباع الانبیاء صلوات الله و سلامه علیهم اندراج سنین کثیره بل الوف کثیرة فی مقدار یوم و اندراج زمان البرزخ بل ایام القیامة فی ایام الدنیا سوی مشاهدة درکات النیران و درجات الجنان و مشاهدة ارواح الانبیاء و شخص نبینا ﷺ و سماع کلامه و هذا هو السبب فی قوة الایمان و الیقین لا الخوض فی کلماتهم الواهیة و تشکیکاتهم الغیر المتناهیة ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ [الزمر: 22] فلله الحمد و الیه المتاب سرور[1]

---

[1]: یکی از بزرگترین دلائل برای اثبات ادعای مولوی محمد سرور رحمه الله همین آثار بجا مانده از وی میباشد و فقط اهل علم میتوانند درک کنند که نوشتن چنین کتابی در چنین سطح فقط از عهدهٔ علمای بزرگ بر می آید علمای که در مدارس بزرگ دینی تعلم دیده باشند و یک عمر به تصنیف و تعلیم مشغول بوده باشند حتی میتوان ادعاء نمود که از میان آنها نیز عدهٔ اندکی میتوانند به این سطح از علم برسند این در حالی است که جناب مرحوم فقط شش ماه در ایام جوانی در انار دره زانوی تلمذ زده است پس آیا جز این است که وی صاحب علم لدنی از لدن علیم حکیم میباشد مولوی ابوالحسن از ایشان نقل می کنند که وی می فرمود: من با نگاه انداختن به کتابها قصد آموزش علم را ندارم بلکه قبل از اینکه به کتابها نگاه بیاندازم علم همانند آبشاری در سینهٔ من می ریزد سپس که به کتب می نگرم می بینم که در آنها دقیقا همان چیزی میباشد که در سینهٔ من موجود است. و البته این آثار بجا مانده از وی، شاهد بعد از حیات ایشان میباشد ولی در زمان حیات ایشان معاصرین وی به شمول خواص و عوام به فضل و بزرگواری وی شهادت میدادند و الله اعلم بالصواب.

خاتمة الكتاب

خاتمه:

از سخنان مصنف رحمه الله میتوان برداشت نمود که منبع اصلی اشتباه در بسیاری از احکام، مطلق دانستن عبارات متون و سخنان علماء و در نظر نگرفتن قیودات آن میباشد بنآء عبارات و سخنان شان بر خلاف نصوص و قواعد اصول فقه واقع شدند به طور مثال در باب نماز جمعه، در متون اینطور ذکر شده است: "و یکی از شرایط ادای آن مصر میباشد پس ادای آن در قریه جایز نیست" که اطلاق این عبارت به منع از جمعه منجر میشود و بسیاری از علماء نیز به دنبال اطلاق آن رفتند و قید آنرا در نظر نگرفتند و آن اینکه قروی بر رفتن مصر قادر باشد و جای تعجب است که دیگر عبارات شروط و ارکان را به قدرت مقید نمودند اما این قید را در باب اشتراط مصر رعایت ننمودند و نهایتا منع از نماز جمعه در نزد علمای مذهب شهرت یافت و در باب اشاره سبابه، عدۀ از علماء به منع از اشاره قایل شدند به دلیل اینکه برای اشاره قبض انگشتان لازم است و در مبسوط بسط انگشتان در تشهد، ذکر شده است پس اشاره منافی بسط میباشد و باز هم در نظر نگرفتن قید عبارت مبسوط سبب این اشتباه گردید و آن اینکه تا قبل از اشاره انگشتان خود را بسط نماید ولی هنگام اشاره قبض نماید و به همین ترتیب در نظر نگرفتن قیودات عبارات متون سبب گردید تا فتوای اهل مذهب در باب زمین های عشری و خراجی بر خلاف نصوص و اصول قرار بگیرد زیرا عبارات متون مبنی بر اخذ خراج، از زمین خراجی در ملکیت مسلمان، دارای قید میباشد و آن اینکه این زمین ها از آبهای خراجی آبیاری گردد ولی اگر آب آن عشری باشد در آن صورت عشر اخذ می گردد. اما اکثر علماء قید مذکور را در نظر نگرفتند و همچنان عبارات نظیر پیروی از مذهب و عدم جواز پیروی از مذهب غیر نیز دارای قید میباشد ولی اکثر علماء این عبارات را مطلق دانستند و قید را در نظر نگرفتند و آن اینکه پیروی از مذهب بر خلاف نصوص قرار نگیرد و پیروی از مذهب غیر نیز بدون ضرورت باشد ولی اگر در مذهب حکمی از احکام بر خلاف نصوص واقع شده باشد قطعا پیروی از آن جایز نیست و اگر در پیروی از مذهب غیر، مصلحتی آشکار و نفع عامه موجود باشد پس قطعا در پیروی از آن هیچ گونه منعی نیست.

و در حالیکه دلائل کافی برای اثبات این قیودات موجود است اما اکثر علماء حاضر نیستند قیودات مذکور را بپذیرند؛ می گویند: اطلاق عبارات متون قطعی میباشد و تقیید آن جواز ندارد اما جای بسیار تعجب است که بدون هیچ دلیل با اطلاق دانستن آنها، نصوص قطعی قرآن و اطلاق آنها را تقیید نمودند و از این بابت هیچ باکی ندارند اما از تقیید عبارات متون، هراس دارند و متوجه نیستند که قول به منع از نماز جمعه در قریه ها منجر به تقیید نص قرآن ﴿ یَاأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِیَ لِلصَّلَاةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَیْعَ ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [الجمعة: 9] می گردد و قول به عدم اخذ عشر از زمین مسلمان در صورت عشری بودن آب آن، به تقیید قول خداوند متعال ﴿وَآتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ﴾ [الانعام: 141] منجر می گردد و همچنان منحصر گردانیدن حق در مذهب سبب می شود تا قول خداوند ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا

تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: 43] تقیید گردد و این در حالی است که علمای اصول فقه تصریح نمودند که اطلاق کتاب خداوند قطعی میباشد و تقیید آن بدون دلیل جواز ندارد و آنچه از ادله مبنی بر تقیید ایات مذکور ذکر نمودند در اثنای همین کتاب به طور مفصل جواب شان ارائه گردید پس ای برادر متوجه باش که هدف از پیروی مذهب، دانستن احکام نصوص قران و احادیث میباشد و مبادا با پیروی اشتباه و نادرست از مذهب، در مخالفت با قرآن و احادیث نبوی قرار بگیری و متوجه باش که پیروی از مذهب، دارای اصول و قواعدی میباشد که اگر رعایت نگردد سبب ضلالت و گمراهی میگردد و لله الحمد و الیه المتاب.

التأسيسات الاربعة:

نريد ان نذكر لكم فى هذا العنوان يا اخوة الكرام التأسيسات الاربعة التى كان المصنف ﷬ يصر على تعليمه و يرغب الطلاب فى تعلمها و حفظها لان بهذه التأسيسات يتضح لک صحة اقوال المثبتين للجمعة و يزول عن بصرک غشاوة المنع و كفى بهن دليلا على اثبات الجمعة فمن لم يتعلم من كتبه ﷬ سوى هذه التأسيسات يكفينه قال المصنف ﷬ فى كتابه التأسيسات الاربعة:

هذه رسالة فى الجمعة سميناها التأسيسات الاربعة فى تجديد دلائل الجمعة نبين فيها اربع تأسيسات لم يختلف احد فى كليتها لنثبت بها ما قاله اهل التحقيق ان منع الجمعة فى القرى و البرارى ليس من اصل المذهب خصوصا عند تعذر المصر لان المنع حينئذ لا يتصور بناءه على ما ذهب اليه بعض اهل التخريج ايضا بل هو تخمين محض فى مقابلة القاطع القرآنى امرا و اخبارا و الاحاديث الصريحة و الفعل الصحيح من رسول الله ﷺ و اقوال الصحابة ﷺ و افعالهم آه انتهى

و قد تعلم يا مخاطبا انه اذا زالت الشمس قدرنا ان الله تعالى يطلب منا اداء صلوة الظهر بقوله و اقم الصلوة و لكن الموجود فى يوم الجمعة بعد زوال الشمس امران قوله تعالى ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ [الإسراء: 78] و قوله تعالى ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] و الاول يطلب اداء الظهر و الثانى اداء الجمعة فايهما يطلب؟ و قد تمسک المانعون بنصوص الظهر على ترک الجمعة فى القرى و البوادى و قالوا ان الظهر فريضة محكمة لا يترک الا بمثله فينبغى لنا ان لا نترک الظهر المقطوع به بالجمعة المظنون بها فى القرى و البوادى و بعضهم بالغ فى قطعية الظهر حتى سمى الجمعة فى مقابله بركعتين نافلتين مكروهتين فللجواب عن السوال و عن قول المانعين اورد المصنف ﷬ التأسيس الاول.

التأسيس الاول:

هو ان النص الآخر من النصوص المرتبة نزولا لا يتصور ان ينسخ او يخص عمومه او يقيد اطلاقه بالنص الاول بل الامر مقلوب سواء كان الزمان بينهما ساعة لطيفة او سنين كثيرة والا لتصور رفع شرعنا بالشرائع المتقدمة فليس قول اليهود مثلا بنسخ شرعنا او تخصيص عمومه او تقييد اطلاقه بايات التوراة باشنع من القول بنسخ نصوص الجمعة او تخصيص عمومها او تقييد اطلاقها بنصوص الظهر بل من المسلمات ان الظهر انما ترک لمزاحمة قاطع الجمعة امرا و اخبارا ثم انت ترى ان هذا القاطع انما نزل بصفة العموم و الاطلاق فوجب ان يكون ترک الظهر ايضا كذلک اعطاء للمزاحم و المزاحم حقوقهما على قدر التزاحم فينبغى ان يكون فى محفوظک ان دعوى منع الجمعة (اى وجوبا و صحة) او تخصيصها او تقييدها باعتبار هذا التأسيس ضد الواقع فى نفس الامر ثم انتظر التأسيسات الاتية

توضيح الشارح:

فبهذا التأسيس تفهم ان نص الجمعة لتأخره نزولا يزاحم نص الظهر فبقدر مزاحمة الجمعة للظهر يبقى معدوما و هى تزاحمه باعتبار العموم و الاطلاق فيثبت خيريتها و مزاحمتها له باعتبار العموم و الاطلاق الا ان مزاحمتها له لبعض الافراد قد رفع بقدر الرخصة لوقوع الحرج فى ادائها و قد قال الله تعالى ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: 78] فبقدر الرخصة يأتى اداء الظهر فإذا زالت الشمس من يوم الجمعة يطلب نص ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] من جميع المؤمنين اداء الجمعة الا ان طلبه باعتبار اهل الرخصة يكون على حد الندب و الاستحباب فيأتى الرخصة فى اداء الظهر و طلبه باعتبار غيرهم يكون بالوجوب فيحرم اداء الظهر و يأثم بتركه امر الله تعالى و اتيانه بالمعدوم فى مقابل الجمعة اما المنع و القول بأن الظهر قطعى فى مقابل الجمعة فى هذا الوقت فقد قال المصنف ﵀ فيه ان هذا بمثابة قول اليهود بقطعية التوراة فى مقابل القرآن

ثم للمانعين ان انعدام نص المتقدم يثبت بقدر مزاحمة المتأخر و الجمعة تزاحم الظهر فى الامصار فقط دون القرى و البوادى لان فى الحديث قال ﷺ «لا جمعة و لا فطر و لا

اضحى و لا تشريق الا فى مصر جامع» فالمصر شرط لصحة اداء الجمعة و القروى لا يجوز جمعته دون المصر و هو عاجز عن اتيانه فالجمعة لا تطالب منه و على هذا ليس مطالبة ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] على اطلاقه و عمومه فباعتبار اهل الرخصة تطلب الجمعة ندبا و باعتبار غيرهم من اهل الامصار تطلب وجوبا كما قلتم و اما باعتبار اهل القرى و البوادى فلفقدان المصر لا تطلب اصلا فلسنا نقول بمزاحمة الظهر للجمعة بل ان الجمعة منعدم عند فقد المصر و التأسيس مسلم عندنا ايضا فللجواب عن قولهم بتخصيص نص الجمعة بحديث على رضي الله عنه اورد المصنف رحمه الله التأسيسين الثانى و الثالث.

التأسیس الثانی:

ھو ان النصوص الآمرۃ الموجبة المطالبة لاصل الصلوات لا یتصور ان تنسخ او یخص عمومہا او یقید اطلاقہا بنصوص وردت لاثبات ارکانہا او شروطہا و ان کانت ھذہ النصوص (ای نصوص الارکان و الشروط) من القواطع (و ذلک لاختلاف الجہة لانہا غیر متوجهة لرفع جہة الامر باصل الصلوات) فکیف بالظنیات اذ من المسلمات ان قوله تعالی ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ﴾ [البقرة: 238]و ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ [الانعام: 72] مطلق عام بصیغته موجب مطالب لاصل الصلوۃ سواء کان المأمور بہذا الامر قادرا علی توجه القبلة و ستر العورۃ و الرکوع و السجود مثلا او عاجزا عنہا ثم انت تری ان نصوصہا لم تورد لرفع ذلک الامر (الذی ورد باداء اصل الصلوات) و الایجاب و الطلب عن العاجز الکذائی اتفاقا بین الامة بل العاجز عن جمیع الارکان و الشروط داخل تحت الامر الموجب لاصل الصلوۃ و ھو مطالب باداءھا کالقادر علیہا کما کان کذلک قبل ورود نصوص الشروط و الارکان فمن ھنا علمت ان القول برفع امر الجمعة عن اھل القری و البوادی بحدیث علی ﷺ و ان فرضناہ من القواطع متنا و مرادا تخمین محض فی مقابلة القاطع القرآنی امرا و اخبارا واحادیث الباب و افعال رسول الله ﷺ باقامة الجمعة فی سفر الحدیبیة و الحنین کما فی ابی داود و اقوال الصحابة ﷺ و افعالہم فی تعمیم الجمعة فینبغی ان یکون فی محفوظک ان منع الجمعة او تخصیصہا او تقییدھا باعتبار ھذا التأسیس من الشناعات الواھیة لا یلیق نسبتہا الی امام ﷺ المذھب و ذلک لاختلاف الجہة قطعا فکیف و الحدیث مع کونه غیر واقع لرفع الایجاب معلل بعلة الاجتماع مع انه سیق بعدم الجمعة فی المصر المجرد

توضیح الشارح:

فہذا التأسیس یتضح لک ان قوله تعالی ﴿قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: 238] لا یتصور ایرادہ لتخصیص النص الموجب ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾ [الإسراء: 78] فیصیر المعنی ان قوله تعالی ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ [الإسراء: 78] یطالب اداء الظہر و لکن بقوله تعالی

﴿قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ [البقرة: 238] يصير مطالبته مخصوصا فی حق القائم و لا يطالب عن الجالس ای من کان جالسا بعد الزوال و لم يقم حتى خرج الوقت لم يطالب باداء الظهر و لا يأثم بتركه له و هذا باطل اتفاقا و کذلک حديث على ﷺ لا يتصور ان يجعل مطالبة ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] مختصا على اهل الامصار فيقال ان من کان فی القرية حتى خرج الوقت لم يطالب باداء الجمعة و قد علمت بطلانه و ما ذلک الا لاختلاف الجهة اذ جهة الموجب لايجاب الجمعة فقط و ان المكلفين مأمورون بادائها و ليس فيه كيفية ادائها و لا کميته و جهة الحديث لاثبات شرطية المصر لاداء الجمعة فلا يتعارضان و لا يخفى ان القول بتخصيص نص ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] عن القرى لا بد له من دليل و الدليل يكون مخصصا معارضا للنص الموجب و الحديث لا يعارضه فلا يخصصه

ثم يرد على هذا التأسيس ان الحديث يجعل المصر شرطا لصحة اداء الجمعة و القروى يؤديها دونه و هو مطالب (بالبناء للمفعول) من حديث على ﷺ فكيف تحكمون بصحة جمعته و تهملون مطالبة حديث على ﷺ و ما الفائدة فی اشتراطه اذا کنتم تحكمون بصحتها دونه ثم ان اشتراط الجماعة قد افضت الى منع الجمعة اذ لا تصح دونها و من کان عاجزا عنها لا يطالب من جهة نص ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] اتفاقا فللجواب عن الاسئلة اورد المصنف ﷺ التأسيس الثالث.

التأسیس الثالث:

هو ان اللّٰہ تعالی اذا امر القادر علی شئ من العبادات من حیث ھی ھی ثم جعل لھا ارکانا او شروطا و امر بمراعات ارکانھا او شروطھا لا یتناول ھذا الامر (ای بالارکان او الشروط) العاجز المتحرج عنھا بالنص اجماعا فتری حینئذ ان حدیث الامام و حدیث المصر لو کانا من القواطع متنا و مرادا فی اشتراط السلطان و المصر لکانا غیر متناولین للعاجز المتحرج عنھما بالنص وقد علمت دخوله تحت الامر الموجب المطالب فالقول بعدم صحة الجمعة من العاجز الکذائی استدلالاً بالحدیثین تخمین محض و تخلیط لامر العاجز بامر القادر و وھم مجرد مردود بنفسه فکیف فی مقابلة المطالب القاطع و اخبار اللّٰہ تعالی و سائر الدلائل الموجبة لاصل الجمعة

توضیح الشارح:

فبھذا التأسیس علمت ان القول بعدم اتیان المصر عند العجز عنه لیس اھمالا لحدیث علی رضی اللہ عنہ لان الامر بالشروط و الارکان لا یشمل العاجز و فائدة اشتراط المصر و سائر الشروط و الارکان ضرورة مراعاتھا عند القدرة علیھا و الموجب المطالب عام یشمل المؤمنین جمیعا فالقروی داخل تحت مطالبة الموجب و غیر داخل تحت مطالبة الحدیث و لذلک ھو مأمور باداء الجمعة و لو ادی الجمعة دون المصر صحت ثم القول بان فقدان الجماعة یفضی الی ترک اصل الصلوة فلان الجماعة محل تشریع الجمعة و ھو المراد من قوله تعالی ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] فاذا کان عاجزا عنھا فانه عاجز عن مقتضی النص فلا یطالب النص اداء الجمعة ثم ان ھناک من قال بان الجماعة لیس محل تشریع الجمعة فلا تسقط عند فقدانھا بل یجب علیھا ادائھا منفردا اذا تم شعار الاجتماعی دونه او عجز عن حضور الاجتماع کما فعله ابن عباس رضی اللہ عنہما و لا یخفی کون ھذا القول احوط فی باب الجمعة لانھا ھی المقطوع بھا فی ھذا الیوم و فی ترکھا طبع القلوب و لا یصح التمسک بالنصوص الظھریة فی مقابلھا ثم لا یخفی علیک ان ھذا التأسیس و التأسیس الثانی مآلھما واحد و ھو ان الشروط و الارکان

لا یفضی الی المنع عند العجز عنها لبقاء المطالب علی حاله و یکون الثالث کالمتمم للثانی و لذلک ادخلهما المصنف ﷫ فی بعض تصنیفاته فی تأسیس واحد و جعل التأسیسات ثلاثة

ثم الی هنا علمت ان القول بقطعیة الظهر فی وقت الجمعة و التمسک به علی عدم مطالبة ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] و ترک الجمعة باطل و القول بعدم صحة جمعة القروی و عدم مطالبة ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] تمسکا باشتراط المصر باطل ایضا فلا یبقی للمانعین الا ان یقولوا ان نص الجمعة لا یطالب من القروی و لیس عدم مطالبته باعتبار اشتراط المصر و لا باعتبار نص الظهر بل باعتبار انهم غیر داخلون تحت قوله تعالی ﴿ يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] من بدو الامر و مراد الله تعالی من یایها الذین آمنوا هو اهل الامصار فقط و الدلیل علیه الاجماع او نقل الاجماع فاذاً المنع من حیث ان اهل القری ممنوعون من الجمعة لا من حیث نصوص الظهر و لا من حیث اشتراط المصر فلرد هذا القول اورد المصنف ﷫ التأسیس الرابع.

التأسیس الرابع:

ان الشارع اذا اخبر بتشریع شئ من حیث هو هو الی یوم القیمة لا یتصور نهیه عنه من الحیثیة الکذائیة الی یوم الموعود و قد اخبر الله تعالی بلسان رسوله صلی الله تعالی علیه و آله و صحبه وسلم بتشریع الجمعة من حیث هی هی الی یوم القیمة فلا یتصور ورود نهی منه عنها من الحیثیة الکذائیة اجماعا فجمیع التأسیسات الاربعة من حیث هی هی امر مجمع علیه بین الامة و قد جعلناها فی بعض الرسائل ثلاثة و الفرق بالتفصیل و الاجمال

توضیح الشارح:

فالمنع من حیث ان الجمعة ممنوعة فی حقهم لیس غیر موجود فقط بل غیر متصور ایضا اذ المنع بهذا الاعتبار یقدح فی ذات الجمعة و الجمعة من حیث هی هی مأمور بها و بهذا التأسیس لا یبقی للمانعین متمسک لمنع الجمعة الا مکابرة نص الجمعة و اهماله بلا دلیل قال المصنف رحمه الله:

فالمانع المخمن لا بد له اما ان یتمسک بنصوص الظهر و هو من فضائح الوقت و اما ان یتمسک بنصوص واردة لشروط اداء الجمعة کحدیث الامام و حدیث علی رضی الله عنه فی المصر علی زعمه و هو ایضا من اعاجیب الزمان و اما ان یدعی بورود نهی من الشارع عن الجمعة من حیث هی و هو مفقود اجماعا و اما ان یلتبس علیه حال العاجز بحال القادر و نسی شرط بقاء الشرط و هو بقاء مقدوریته و هو ایضا خلاف القاطع الاجماعی بعدم دخول العاجز تحت التکلیف فمن تأمل فی هذه التأسیسات حق التأمل و هو من اهله فقد ظهر له الیقین من التخمین و ان المنع مع جمیع دلائله لم یقل به ابوحنیفة رحمه الله و صاحباه رحمهما الله بعون الله تعالی و حسن توفیقه آه انتهی

استدلالات المانعين التى ردها المصنف ﷫:

باب الجمعة:

نماز جمعه فرض عين بوده و از نماز ظهر موكدتر ميباشد و منكر آن كافر مى گردد.

سوال: دليل شما بر فرضيت نماز جمعه و كفر منكر آن چيست؟

جواب: فارسى آنچه در فتح القدير آمده: كتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ و اجماع علماء. خداوند ﷻ مى فرمايد ﴿ يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ [الجمعة: 9] در اين آيه خداوند ﷻ سعى به سوى ذكر خدا را بر نداى روز جمعه مرتب گردانيده است و ظاهرا مراد از ذكر الله نماز جمعه است و ممكن مراد خطبه باشد اما خطبه خود يكى از شرايط نماز جمعه ميباشد پس سعى به سوى خطبه ملازم سعى به سوى نماز جمعه ميباشد پس اين آيت قرآن كريم يكى از بزرگترين دلائل بر فرضيت نماز جمعه و كفر منكر آن، ميباشد و از پيغمبر اكرم ﷺ احاديثى زيادى مبنى بر فرضيت جمعه وارد گرديده است منجمله:

قال ﷺ : «الجمعة حق واجب على كل مسلم فى جماعة الا اربعة: مملوك، او امرأة، او صبى، او مريض» رواه ابوداوود

وَأَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ مِنْ طَرِيقِ الْبُخَارِيِّ عَنْ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ ﷺ، عَنْهُ ﷺ قَالَ «الْجُمُعَةُ وَاجِبَةٌ إِلَّا عَلَى صَبِيٍّ أَوْ مَمْلُوكٍ أَوْ مُسَافِرٍ» وَرَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ عَنْ الْحَكَمِ بْنِ عَمْرَوَيْهِ، وَزَادَ فِيهِ «الْمَرْأَةُ وَالْمَرِيضُ»

وَرَوَى مُسْلِمٌ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَابْنِ عُمَرَ ﷺ أَنَّهُمَا سَمِعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ عَلَى أَعْوَادِ مِنْبَرِهِ «لَيَنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِمْ الْجُمُعَاتِ أَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ ثُمَّ لَيَكُونُنَّ مِنْ الْغَافِلِينَ»،

وَعَنْ أَبِي الْجَعْدِ الضَّمْرِيِّ وَكَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ «مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمَعٍ تَهَاوُنًا بِهَا طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ» . رَوَاهُ أَحْمَدُ وَأَبُو دَاوُد وَالتِّرْمِذِيُّ وَالنَّسَائِيُّ وَحَسَّنَهُ، وَابْنُ خُزَيْمَةَ وَابْنُ حِبَّانَ فِي صَحِيحَيْهِمَا.

وَقَالَ ﷺ «مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ» رَوَاهُ أَحْمَدُ بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ وَالْحَاكِمُ وَصَحَّحَهُ.

وَقَالَ ﷺ «مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمُعَاتٍ مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ كُتِبَ مِنْ الْمُنَافِقِينَ» رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ مِنْ حَدِيثِ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ، لَكِنْ لَهُ شَوَاهِدُ فَلَا يَضُرُّهُ تَضْعِيفُ جَابِرٍ،

وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ﵄ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلَاثَ جُمَعٍ مُتَوَالِيَاتٍ فَقَدْ نَبَذَ الْإِسْلَامَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ»

پس از دلائل فوق و اجماع علماء مشخص می گردد که منکر نماز جمعه کافر می گردد. خلاصه آنچه در فتح القدیر ذکر شده است.

اما برای وجوب و ادای نماز جمعه شرایطی وجود دارد و فقهاء شرایط نماز جمعه را به دو دسته تقسیم می کنند:

اول: شرایطی که به نماز گذار تعلق می گیرد که آن شرایط وجوب است و عبارت اند از: اقامت به مصر، مرد بودن، صحت، آزادی و سالم بودن چشم و پاها

دوم: شرایطی که به نماز گذار تعلق نمی گیرد و آن شرایط صحت و اداء میباشد و عبارت اند از: مصر، سلطان و یا نائب آن، وقت ظهر، خطبه قبل از نماز، جماعت که آن هم سه نفر بدون امام میباشد و اذن عام

و فرق بین شرایط وجوب و اداء اینست که فاقد شرایط وجوب هر گاه نماز جمعه گذارد نماز جمعهٔ آن صحیح است و اما بدون شرایط صحت، ادای نماز جمعه جایز نیست.

پس بر اساس اینکه مصر بودن موضع، یکی از شرایط صحت اداء میباشد پس فقهاء تصریح نمودند که اقامهٔ جمعه در قریه ها و دشت ها جایز نیست. اما آنعده از آبادی ها که در فناء مصر موقعیت دارند به دلیل اینکه فناء مصر حکم مصر را دارد، اقامهٔ جمعه در آنجا صحیح است.

در هدایه در باب جمعه آمده: لا تصح الجمعة الا فی مصر جامع او فی مصلی المصر و لا تجوز فی القری لقوله ﷺ «لا جمعة و لا تشریق و لا فطر و لا اضحی إلا فی مصر جامع»

و در تفسیر مصر جامع در هدایه به نقل از امام ابویوسف دو قول ذکر شده است:

اول: کل موضع له امیر و قاض ینفذ الاحکام و یقیم الحدود

دوم: انهم اذا اجتمعوا فی اکبر مساجدهم لم یسعهم

اما در مورد تفسیر فناء مصر اقوال زیادی وجود دارد که اینجا محل آن نیست

و از آنجائیکه سلطان شرط است صاحب هدایه می گوید: و اقامهٔ جمعه جایز نیست مگر برای سلطان یا کسی که سلطان آنرا مأمور کند زیرا نماز جمعه در یک اجتماع عظیم برپا می شود و قطعا بر سر امامت دادن و تعیین امام منازعه و اختلاف رخ میدهد بناء وجود سلطان شرط قرار داده شده تا به این نزاع خاتمه دهد

ولی با وجود اشتراط سلطان اما اخیرا فتوا بر این است که هر گاه سلطان و یا نائب آن حضور نداشت عامه بر خود خطیب نصب کنند و نماز جمعه اقامه کنند.

سوال: آیت موجب نماز جمعه عام و مطلق میباشد پس چطور شما نماز جمعه در قریه ها و دشت ها را منع می کنید که این امر تقیید و تخصیص عام آیت جمعه را به دنبال دارد؟

جواب: آیت جمعه بر اطلاق خود نیست و مقید میباشد به دلیل قول پیغمبر ﷺ که می فرمایند: «لا جمعة و لا تشریق و لا فطر و لا اضحی إلا فی مصر جامع»

سوال: طبق گفتهٔ علمای اصول تخصیص عام کتاب و تقیید اطلاق آن با خبر واحد جایز نیست پس چطور شما با حدیث علی رضي الله عنه که خبر واحد میباشد اطلاق آنرا قید نمودید؟

جواب: در فتح القدیر آمده: (اطلاق آن با خبر واحد قید نگردیده است بلکه) همهٔ امت اتفاق نظر دارند که آیت جمعه مقید است و در دشتها جایز نیست و همچنان بر اساس گفتهٔ شافعی رحمه الله در قریه که کمتر از چهل نفر در آن سکونت داشته باشد اقامهٔ جمعه جایز نیست. پس بر اساس اجماع معلوم میشود که از امر ﴿فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: 9] مکان خاص مراد است و چون آن مکان خاص نیاز به بیان دارد خبر واحد به بیان آن واقع میشود پس شافعی رحمه الله آن مکان خاص را به قریه تفسیر نموده است و آن هم نه هر قریه بلکه قریه ای که چهل نفر مقیم در آن موجود باشد که نه در زمستان و نه در تابستان از آن کوچ نکنند به دلیل اینکه کعب بن مالک رضي الله عنه نماز جمعه را با چهل نفر اقامه نمود پس این فعل کعب رضي الله عنه به بیان آن مکان خاص قرار میگیرد اما ما آن مکان خاص را به مصر تفسیر نمودیم و آن هم بر اساس قول حضرت علی رضي الله عنه که می فرماید لا جمعة الا فی مصر جامع و هر گاه سخن علی رضي الله عنه با فعل غیر آن در تعارض قرار گیرد عمل به سخن علی رضي الله عنه اولی تر است.

اشارة السبابة فى الصلوة

در کتاب مختصر الطحاوی در باب کیفیة الجلوس للتشهد چنین ذکر شده است:

ويستقبل بأصبع رجله اليمنى القبلة، كما يفعل في السجود، ثم يبسط كفيه على ركبتيه، وينشر أصابعه، ولا يشير بشيء منها

و در کتاب شرح مختصر الطحاوی للجصاص در قسمت توضیح آن آمده:

وينشر أصابعه كما ينشرها في السجود والركوع، ولا يشير بشيء منها، لقوله ﷺ: «كفوا أيديكم في الصلاة، واسكنوا في الصلاة».

و در کتاب تنویر الابصار چنین ذکر شده است

ولا يشير بسبابته عند الشهادة وعليه الفتوى

و در در المختار شرح تنویر الابصار در قسمت توضیح عبارت فوق آمده:

كما في الولوالجية والتجنيس وعمدة المفتي وعامة الفتاوى، لكن المعتمد ما صححه الشراح، ولا سيما المتأخرون كالكمال والحلبي والبهنسي والباقاني وشيخ الاسلام الجد وغيرهم أنه يشير لفعله ﷺ، ونسبوه لمحمد والامام بل في متن درر البحار وشرحه غرر الاذكار: المفتى به عندنا أنه يشير باسطا أصابعه كلها، وفي الشرنبلالية عن البرهان: الصحيح أنه يشير بمسبحته وحدها، يرفعها عند النفي ويضعها عند الاثبات. واحترز بالصحيح عما قيل لا يشير لانه خلاف الدراية والرواية، وبقولنا بالمسبحة عما قيل يعقد عند الاشارة اهـ. وفي العيني عن التحفة: الاصح أنها مستحبة.وفي المحيط سنة

از عبارات فوق فهمیده میشود که مسألهٔ عدم اشاره در کتاب مختصر الطحاوی به لفظ و لا یشیر بشئ منها ذکر شده است و جصاص در شرحش نیز آنرا به همین لفظ یاد می کند که صراحتا منع از اشارهٔ سبابه نمیباشد اما در کتاب تنویر الابصار منع از اشاره سبابه به صراحت ذکر می گردد طوریکه در آن آمده و لا یشیر بسبابته عند الشهادة و در در المختار ابتدا روایات موافق با منع اشاره ذکر می گردد و سپس صاحب در المختار منع اشاره را رد می کند و به استحباب و سنیت اشاره میل می کند و آنچه از سخنان وی ظاهر میگردد اینست که ایشان قایل به اشاره همراه بسط میباشد اما علامه ابن عابدین در رد المحتار به توضیح این مطلب می پردازند

و اثبات می کنند که اصل مذهب اشاره همراه قبض میباشد که حاصل سخنان ایشان چنین است: " در مورد کیفیت انگشتان در تشهد دو قول وجود دارد اول بسط اصابع در تمام تشهد دوم قبض آن در هنگام اشاره اما روایت اول فرع و نتیجۀ عدم صحت اشاره میباشد و روایت دوم هم نتیجۀ صحت آن پس روایت اشاره همراه بسط اصلا در مذهب وجود ندارد و هیچ کس به آن تصریح ننموده است مگر شارح (صاحب در المختار) به نقل از شرنبلالی که وی از برهان نقل می کند که صاحب آن علامه ابراهیم طرابلسی صاحب کتاب الاسعاف از علمای قرن دهم است پس بر اساس گفتۀ کسانیکه قایل به صحت اشاره میباشد در هنگام اشاره باید قبض صورت گیرد اما آنعده که قایل به عدم اشاره سبابه میباشد در نزد آنها بسط اصابع موجود است و البته روایت صحیح هم صحت اشاره میباشد که آن منقول است از امام محمد ﷫ و وی نیز صحت اشاره را به امام ابوحنیفه ﷫ نسبت میدهد و همچنین ثبوت اشاره از احادیث رسول الله ﷺ ثابت است پس آنچه بعضی مشایخ از عدم اشاره روایت می کند خلاف روایت و درایت میباشد" خلاصه و فارسی آنچه در رد المحتار ذکر شده است.

هدف از ذکر این باب اینست که مطالعه کننده متوجه شود که در بسیاری از کتب معتبر منع از اشاره سبابه ذکر گردیده است و بسیاری از مشایخ به عدم ثبوت اشاره فتوا دادند تا بدینوسیله به پاسخ این سوال دست یابند که چرا مولوی محمد سرور ﷫ چندین رساله را در مورد اشارۀ سبابه اختصاص دادند.

کتبی که در آنها عدم اشاره ذکر شده و آنرا تصحیح نموده، قرار ذیل است:

1. مختصر الطحاوی و شرحه الجصاص. البته در این دو کتاب صراحتا منع از اشاره سبابه صورت نگرفته بلکه عبارت آن محتمل منع از اشاره سبابه و دیگر اشاره ها میباشد که مولوی محمد سرور ﷫ در رساله های خویش به بیان این مطلب می پردازند که منظور از طحاوی ﷫ منع از اشارۀ سبابه نیست.
2. تنویر الابصار و جامع البحار که در آن به صراحت منع از اشاره ذکر گردیده است.
3. الولوالجیة
4. التجنیس
5. عمدة المفتي
6. عامة الفتاوی
7. الخلاصة
8. البزازية

باب العشر و الخراج

فقهاء زمین های زراعتی را به سه دسته تقسیم نمودند: زمین های عشری، زمین های خراجی و زمین های تضعیف و در تعریف این زمین ها اقوال ذیل را یادآور میشوند:

زمین های عشری سه نوع ذیل را در بر می گیرد:

1. زمین های عرب
2. زمین های مناطقی که بزور فتح میشود و بین غنیمت بران تقسیم می گردد
3. زمین های که اهالی آن مسلمان میشوند (یعنی قبل از اینکه به زور و یا به صلح فتح شوند)

و زمین های خراجی اقسام ذیل را شامل میشود:

1. زمین های سواد
2. زمین های مناطقی که بزور فتح شوند ولی زمین ها بین غانمین تقسیم نگردیده بلکه به دستور امام اهالی آن بر آن زمین مقرر گردند
3. زمین های مناطقی که به صلح فتح میشوند

و اما زمین های تضعیف عبارت از زمین های بنی تغلب میباشد.

و فرق بین این اقسام سه گانۀ زمین با تفاصیل ذیل معلوم میشود:

مقدار عشر به آنچه از زمین بیرون میشود و آبی که با آن آبیاری میشود بسته گی دارد به گونۀ که اگر با آب آسمان و یا آب دریا آبیاری شود یک دهم محصول زمین باید به عنوان عشر پرداخت گردد و اگر با آب چاه و از طریق دلو آبیاری گردد یک بیستم محصول باید پرداخت گردد اما مقدار خراج توسط امام تعیین می گردد و وابسته به محصول زمین نمیباشد و در هر سال یکبار از صاحب زمین اخذ می گردد و لو اینکه آن زمین در یکسال دوبار کشت گردد و یا اینکه اصلا کشت نگردد.

مصارف عشر همان مصارف زکات میباشد اما خراج برای مصالح عامه مصرف میگردد یعنی در مرزها، ساخت سرک و پل، معاش قضاة، علماء، ارتش و کارمندان دولت

اما زمین های تضعیف مقدار شان دو برابر مقدار عشر میباشد یعنی در زمین های که با آب آسمان و یا دریا آبیاری میگردد یک پنجم محصول و در زمین های که با آب چاه آبیاری می گردد یک دهم محصول پرداخت

میگردد و به همین علت به نام تضعیف یاد میشوند چون دو چند عشر میباشند ولی مصارف آن مصارف خراج میباشد.

سوال: دلائل مشروعیت هر یک از این اقسام چیست؟

اول: دلائل مشروعیت عشر:

خداوند ﷻ می فرمایند ﴿وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ [الأنعام: 141] که اکثر اهل تفسیر آنرا به عشر تفسیر نمودند و همچنان پیغمبر اکرم ﷺ می فرمایند «مَا سَقَتْهُ السَّمَاءُ فَفِيهِ الْعُشْرُ وَمَا سُقِيَ بِغَرْبٍ أَوْ دَالِيَةٍ فَفِيهِ نِصْفُ الْعُشْرِ» و علماء نیز بر فرضیت آن اجماع نمودند.

دوم دلائل مشروعیت خراج:

حضرت عمر رضی الله عنه بر زمین های سواد خراج را وضع نمود و بسیاری از صحابه رضی الله عنهم با وی موافقت نمودند و همچنان هنگامیکه عمرو بن العاص مصر را فتح نمود بر آن خراج را وضع کرد و صحابه رضی الله عنهم بر وضع خراج بر اهالی شام اجماع نمودند.

سوم: دلائل مشروعیت تضعیف:

در البنایة شرح الهدایة چنین ذکر شده است: و بنی تغلب از جملهٔ نصرانی های عرب واقع در نزدیکی روم میباشد و زمانیکه عمر رضی الله عنه خواست تا بر آنها جزیه تعیین نماید بدو گفتند: ما از عرب هستیم و گذاشتن جزیه، بر ما عار و ننگ است بناء اگر بر ما جزیه توظیف کنی به روم که دشمن تو است ملحق میشویم پس اگر مناسب ببینی که از ما آن چیزی بستانی که از یکدیگر تان میستانی (یعنی زکات و عشر) ما دو چند آنرا به تو میدهیم پس عمر رضی الله عنه با اصحابش مشورت نمود و کردوس تغلبی که واسط بین بنی تغلب و عمر رضی الله عنه بود به عمر رضی الله عنه گفت: یا امیر المؤمنین با آنها مصالحه کن پس عمر رضی الله عنه بر همین امر (یعنی تضعیف زکات و عشر) با آنها مصالحه کرد و به آنها گفت: که این (در حقیقت) همان جزیه است (و لو اینکه شما به اسم زکات پرداخت کنید) و شما هر طور دوست دارید آنرا بنامید پس صلح بین عمر رضی الله عنه و بین بنی تغلب بر تضعیف صورت گرفت و در زمان عثمان رضی الله عنه نیز بر همین منوال ادامه یافت پس بر اول و آخر این امت عمل به آن لازم میگردد. و امام محمد در "النوادر" می فرماید: صلح عمر رضی الله عنه امری ضعیف است اما قضیهٔ آن همانند اجماع است و به دلیل قول پیغمبر اکرم ﷺ که می فرمایند: آگاه باشید که از زبان عمر ملائک سخن می گوید و هم چنان در جای دیگر می فرمایند: عمر به هر طرف دوران نماید حق نیز با وی دوران می کند. فارسی شدهٔ آنچه در البنایة آمده است.

بعضی از احکام و فروعات مربوط به عشر و خراج:

سوال: هرگاه یک مسلمانی زمین مرده ای را احیا کند آیا عشری است یا خراجی؟ و همچنان اگر یک ذمی آنرا احیا کند؟

در کتاب الکنز چنین آمده که هرگاه(مسلمانی) یک زمین مرده را احیا کند پس قرب آن اعتبار دارد (یعنی اگر به نزدیکی زمین خراجی بود پس آن نیز خراجی شود و اگر به نزدیکی زمین عشری بود پس عشری محسوب می گردد) و صاحب کتاب البحر الرائق شرح الکنز در توضیح مطلب فوق می نویسد: این قول امام ابو یوسف ﷫ میباشد اما امام محمد ﷫ آب را معتبر میداند یعنی اگر آنرا با آب خراجی احیا نمود پس خراجی است و اگر با آب عشری احیا کرد پس عشری محسوب میگردد اما ذمی اگر زمین مرده ای را احیا کند به طور مطلق زمین خراجی می گردد خلاصه آنچه در بحر الرائق ذکر شده است.

سوال: هرگاه ذمی زمین عشری را از مسلمانی خریداری کند آیا زمین عشری میماند یا اینکه خراجی میشود؟ و همچنان بالعکس اگر مسلمان زمین خراجی را خریداری کند آیا زمین عشری میشود و همینطور زمین تضعیف؟

جواب: در کتاب الکنز آمده: بر زمین تغلبی تضعیف لازم است و لو اینکه صاحب آن مسلمان شود و یا مسلمانی از او خریداری کند و هرگاه ذمی از مسلمانی زمین عشری را خریداری کند از آن خراج گرفته میشود و صاحب بحر الرائق در توضیح آن مینویسد: زیرا در عشر معنی عبادت موجود است و کفر منافی عبادت است و در ادامه مینویسد: حاصل تمام مسائل اینگونه است که زمین یا عشری است یا خراجی یا تضعیفی و مشتری یا مسلمان است یا ذمی یا تغلبی پس حالات ذیل ممکن است رخ دهد:

1. هر گاه مسلمان زمین عشری یا خراجی را خریداری کند زمین به حالت خود باقی میماند یعنی اگر عشری بود عشری و اگر خراجی بود خراجی باقی میماند.
2. در صورتیکه مسلمان زمین تضعیفی را خریداری کند در نزد امام ابوحنیفه ﷫ و امام محمد ﷫ زمین به حالت خود باقی میماند اما امام ابویوسف ﷫ می گوید که زمین عشری میشود چون آنچه سبب تضعیف میشد از بین رفته است. و هم چنان اگر تغلبی مسلمان شود اختلاف بر همین منوال است.
3. هر گاه تغلبی زمین خراجی یا تضعیفی را خریداری کند زمین به حالت خود باقی میماند و هرگاه زمین عشری را خریداری نمود در نزد امام ابوحنیفه ﷫ و امام ابویوسف ﷫ زمین تضعیفی میگردد اما در نزد امام محمد ﷫ زمین عشری باقی میماند زیرا در نزد امام محمد ﷫ قاعده چنین است که زمین به هیچ عنوان حالت آن تغییر نمی کند.
4. هر گاه ذمی غیر تغلبی زمین خراجی یا تضعیفی را خریداری کند، زمین به حالت اصلی خود باقی میماند و هرگاه زمین عشری را خریداری کند زمین خراجی می گردد.

خلاصهٔ آنچه در بحر الرائق ذکر آمده است.

در نتیجه میتوانیم به این پاسخ دست یابیم که زمین خراجی به حالت خود باقی میماند و لو اینکه مسلمانی او را خریداری کند و یا اینکه صاحب آن مسلمان شود و همچنان زمین تضعیفی در نزد امام ابوحنیفه و محمد رحمهما الله به خلاف ابویوسف رحمه الله اما زمین عشری به حالت خود باقی نمیماند یعنی هرگاه ذمی تغلبی زمین عشری را خریداری نمود تضعیفی میشود و هرگاه ذمی غیر تغلبی آنرا خریداری نماید زمین خراجی می گردد به نزد امام ابوحنیفه و امام ابویوسف رحمهما الله

سوال: در خراج هم معنی مؤنه وجود دارد و هم معنای عقوبت که بر غیر مسلمان وضع میگردد پس چطور شما میگویید که وضع خراج بر مسلمان جایز است؟

درست است که وضع خراج بر مسلمان جایز نیست اما در حالت ابتداء نه در حالت بقاء پس در حالت بقاء معنای مؤنه در آن زمین باقی می ماند نه عقوبت زیرا آن در حالت ابتداء بر ذمهٔ ذمی بوده است و روایت شده است که صحابه رضی الله عنهم در زمان حضرت عمر رضی الله عنه زمین های خراج را خریداری نمودند و خراج آنرا پرداخت مینمودند. خلاصهٔ آنچه در هدایه آمده است.

سوال: هرگاه ذمی مسلمان شود و یا مسلمانی زمین خراجی را خریداری کند قبلا تصریح شد که زمین به حالت خود یعنی خراجی باقی میمایند، سوال اینجاست که چون صاحب آن مسلمان است آیا علاوه بر خراج عشر هم باید پرداخت کند یا نه؟

در کتاب قدوری و کنز تصریح شده است که: و لا عشر فی الخارج من ارض الخراج یعنی آنچه از زمین خراج بیرون میشود در آن عشر نیست و در هدایه در توضیح آن مینویسد که این حکم به خلاف گفتهٔ شافعی است زیرا او قایل به وضع عشر و خراج به یکباره گی میباشد و دلیل ما قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه وسلم میباشد که میفرمایند: «لَا يَجْتَمِعُ عُشْرٌ وَخَرَاجٌ فِي أَرْضِ مُسْلِمٍ» و همچنان به این دلیل که هیچ یک از ائمهٔ چه ائمه عدل چه ائمهٔ جور بین عشر و خراج جمع ننمودند پس اجماع آنها به عنوان حجت و دلیل کافی است. خلاصهٔ آنچه در هدایه آمده است.

سوال: آیا بر زمین های امروزی هرات و فراه عشر لازم است یا خراج؟

مولوی محمد عظیم برنابادی در نامهٔ به مولوی محمد سرور رحمه الله اینطور مینویسد: تمام کتاب های تاریخ تصریح بر این دارند که این سرزمین ها (هرات و فراه) به زور فتح گردیده و در زمان عثمان رضی الله عنه و خلفای بعد از آن، خراج بر آنها وضع گردید.

پس بر اساس این گفتهٔ مولوی برنابادی و بر اساس احکام فوق میتوانیم به این نتیجه برسیم که در نزد فقهای مذهب احناف زمین های امروزی هرات و فراه خراجی است و بر آنها عشر لازم نیست گر چه صاحبان شان مسلمان باشد.